

والايت تگوينی

ابوالفضائل علامه حسن زاده آملی



عنوان کتاب: ولایت تکوینی

پدیدآور[ان]: حسن زاده آملی، حسن

نام ناشر: الف . لام . میم

جلد[ها]: 1

نام و نام خانوادگی کاربر: شهاب شیرزهی

منبع: noorlib.ir کتابخانه دیجیتالی نور

تاریخ دانلود: 1402/2/13

تعداد صفحات دانلود شده: 115

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ولایت تکوینی



ابوالفضل علامہ حسن زاده آملی

سرشناسه:	حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۰۷ -
عنوان و نام پدیدآور:	ولایت تکوینی / حسن حسن زاده آملی.
مشخصات نشر:	قم: الف. لام. میم، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری:	۱۲۰ ص.
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۲۸۹۴-۰۰۰-۰
وضعیت فهرست نویسی:	بر اساس اطلاعات فیبا
موضوع:	ولایت
موضوع:	ولایت تکوینی
رده بندی کنگره:	۸ و ۵ ح / ۸ / ۲۲۳ BP
رده بندی دیویی:	۲۹۷ / ۸۳
شماره کتاب شناسی ملی:	۳۶۴۲۷۲۵



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

ولایت تکوینی

مؤلف: ابوالفضائل علامه حسن زاده آملی

ناشر: الف. لام. میم

قطع: رقعی

تاریخ چاپ: ۱۳۹۳

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

نقل بخش هایی از متن یا ذکر منبع بلامانع است.



نشر الف. لام. میم

تلفن: ۰۲۹۶۹۱۷۶۴۸

Email: FR۰۹۱۶۹۱۷۶۴۸@Gmail.com

آثار مکتوب اندیشمندان و بزرگان عرصه‌ی علم و دین، میراث جاودانی است تا جان‌های آماده و پذیرا از این خوان گسترده بهره‌گیرند.

اینک آنچه پیش روی فرهیختگان است، رساله‌ی گران‌قدر «ولایت تکوینی» حضرت علامه حسن‌زاده‌ی آملی مدظله‌العالی است.

برای آن‌که همگان از این مآدبه‌ی الهی بهره‌مند شوند، هر جا نیاز به ترجمه بود، به پارسی برگردانده شد.

ارجاعاتی که حضرت علامه آوردند و همچنین مطالب باشرح و توضیح بیش‌تر در دیگر آثار علامه، تحت عنوان ملحقات در پایان رساله آمده تا دانشوران را بهره‌مندی، وافر و بلیغ گردد.

از سعی، کوشش و همت بلیغ همکاران و عزیزان نشر الف. لام. میم. در آماده‌سازی این اثر سترگ، کمال تشکر و امتنان دارم و از خداوند تبارک و تعالی توفیق روز افزون‌شان را خواهانم!

ناشر

فهرست

۹	فصل اول
۳۱	فصل دوم
۳۱	آیات و روایاتی در ولایت تکوینی
۶۷	ملحقات
۶۹	۱. ملحق صفحه ۱۹
۷۱	۲. ملحق صفحه ۲۰
۷۳	۳. ملحق صفحه ۲۱
۷۸	۴. ملحق صفحه ۲۸
۷۹	۵. ملحق صفحه ۳۹
۸۰	۶. ملحق صفحه ۴۳
۸۲	۷. ملحق صفحه ۴۶
۸۴	۸. ملحق صفحه ۴۸
۸۶	۹. ملحق صفحه ۴۹
۸۷	۱۰. ملحق صفحه ۴۹
۹۰	۱۱. ملحق صفحه ۵۰
۹۱	۱۲. ملحق صفحه ۵۱
۹۲	۱۳. ملحق صفحه ۵۵
۹۳	۱۴. ملحق صفحه ۶۴
۱۰۵	نمایه‌ها



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱ الحمد و الثناء لعین الوجود و الصلوة و السلام علی واقف مواقف الشهود سیدنا ابي القاسم محمد و آله اماناء المعبود و علی من اقتفی هدیهم و اقتدی بهدیهم.
- ۲ این وجیزه در ولایت تکوینی انسانی به قلم این خوشه‌چین خرمن ولایت حسن حسن‌زاده‌ی آملی در دو فصل سخن می‌گوید.

فصل اول

- ۳ حرف عمده‌ی ما در پیرامون این موضوع اصیل و قویم معارف انسانی این است که: انسان را قابلیت و لیاقتی است که اگر نهال وجودش را به دست مربیان کامل و مکمل بسپارد و دستورالعمل باغبان دین و نهال‌پرور و انسان‌ساز را در متن وجود و شئون زندگی‌اش پیاده کند، آن چنان عروج و جودی و اشتداد روحی پیدا می‌کند که اگر در مقام تمثیل بخواهیم حقیقت آن را بازگو کنیم و نمایش دهیم، شجره‌ی طوبای الهی می‌شود که ﴿أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾^(۱). این تمثیل بدین جهت است که مناسباتی تکوینی بین هر علم و عمل و صورت آن‌ها در عوالم محفوظ است؛ مثلاً ایمان به صورت شجر، و علم به صورت ماء تمثیل می‌یابد. امام صادق (ع) ماء غدق قرآن را که فرمود: ﴿وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾^(۲)، به علم کثیر تفسیر فرمود، چنان‌که طبرسی در تفسیر «مجمع» در ضمن همین آیه که از آیات سوره‌ی جن است آورده است که:

(۱) ابراهیم/۲۵ و ۲۶؛ بُنْسُ بَرَجَائِ اسْتِ و شَاخَهَاسْ دَرِ اسْمَانِ. میوه‌اش را به فرمان پروردگارش همه هنگام دهد.

(۲) جن/۱۷؛ و این‌که اگر بر راه راست بمانند، به آنان آبی فراوان نوشانیم.

- ۴ «عن الصادق علیه السلام قال: معناه لأفدناهم علماً كثيراً يتعلمونه من الأئمة.»^(۳)
- ۵ ابن عباس ماء در این آیهی ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾^(۴) را به علم تفسیر کرده است؛ زیرا که علم سبب حیات ارواح است، چنان که آب سبب حیات اشباح.
- ۶ این نهال وجود انسانی که به فعلیت رسیده است تمام شئون زندگی، و همه‌ی ثمره‌ی شجره‌ی وجودش، انسانی است. آری، اگر این نهال غذایش انسانی شد، میوه‌اش نیز انسانی خواهد شد.
- ۷ زید شحام، حضرت امام باقر علیه السلام را از تفسیر این آیه‌ی کریمه‌ی ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾^(۵) سؤال کرده است که: طعام انسان چیست؟ امام در جواب فرمود: بنگرد علمش را از کجا تحصیل می‌کند.
- ۸ آیه، طعام را روی انسان برده است و انسان من حیث هو انسان، غذای او علم و عمل صالح است؛ که علم و عمل انسان پرور و انسان سازند.
- ۹ باید بین غذا و مغتذی سنخیت بوده باشد. غذا گیرنده که انسان شد، مسانخ و مجانس او، یعنی طعام او علم است. گوش انسان، دهان جان اوست. باید دقت داشت که این دهان از کدامین سفره ارتزاق می‌کند.
- جانور فربه شود لیک از علف
آدمی فربه ز عز است و شرف

۱. کلینی (محمد بن یعقوب)، کافی مشکول، ج ۱، ص ۳۹؛ یاسناده عن زید الشحام عن أبي جعفر علیه السلام في قول الله عز وجل: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ قال: قلت: ما طعامه؟ قال: علمه الذي يأخذه عن يأخذه. کلینی به اسنادش از زید شحام از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه‌ی قرآن که انسان باید به طعام و غذایش بنگرد، نقل کرد که به حضرت عرض کردم: مراد از این طعام چیست؟ فرمود: همان علمی است که آن را از استادش می‌گیرد (که باید دقت کند که از چه کسی می‌آموزد).

(۳) امام صادق علیه السلام فرمودند: معنایش این است که به آنان دانایی فراوان می‌دهیم که از ائمه تعلیم می‌گیرند.

(۴) لقمان/۱۱؛ و از آسمان آب فرستادیم.

(۵) عبس/۲۵؛ پس باید که آدمی به خوراک خویش نگرد.

آدمی فربه شود از راه گوش

جانور فربه شود از حلق و نوش^(۶)

۱۰ مهم‌ترین و اساسی‌ترین کاری که ما در امتداد زمانی خود داریم این است که خودمان را درست بسازیم. هیچ کاری برای انسان مهم‌تر از درست‌ساختن خودش نبوده و نیست و هیچ عمل در قدر و قیمت بدان نمی‌رسد. و به مبنای رصین و فتوای قویم برهان و قرآن، علم و عمل، انسان‌سازند. قرآن عین برهان است و عقل و نقل معاضد یکدیگرند و هر دو در این حکم محکم متفق‌اند. اگر انسان من حیث هو انسان باید خودش را بسازد، چاره‌ای جز تحصیل علم نافع و عمل صالح ندارد. و چون علم و عمل انسان‌سازند، هر یک از ما باید مراقب و مواظب خود بوده باشد که چگونه دارد در شب و روز خود را می‌سازد.

۱۱ جناب برهان‌الموحّدین و قدوة‌العارفین علی امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه جوانی را می‌بیند که به خواندن تصنیف‌های هرزه و آلوده سرگرم و دل‌خوش است. امام به او فرمود: «داری به چه چیزهایی دفتر وجودت را پر می‌کنی؟»

۱۲ امام باید بفرماید؛ زیرا که مرتبی اخلاق، معلّم اجتماع و ولیّ امر است. وظیفه‌اش، فرمودن و تعلیم و تربیت است. از جمله کلامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل القا فرموده و در «نهج‌البلاغه» آمده، این است که:

۱۳ «أولئك والله الأقلون عدداً والأعظمون قدراً يحفظ الله بهم حُججه و بيّناته حتّى

يودعوها نظراءهم و يزرعوها في قلوب أشباههم.»^(۷)

۱۴ امام در این گفتار، علمای به‌حق را زارع معرفی فرمود: علما کشاورزند؛ عالم برزگر

(۶) مولوی (جلال‌الدین محمد بلخی)، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۶.

(۷) سید رضی (ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی موسوی)، نهج‌البلاغه، تصحیح و تعلیقات علامه حسن‌زاده‌ی آملی، حکمت ۱۳۸.

به خدا سوگند که آنان تعدادشان اندک ولی نزد خدا بلند مرتبه‌اند، که خدا به وسیله‌ی آنان حجت‌ها و نشانه‌های خود را نگاه می‌دارد، تا به کسانی که همانندشان هستند بسپارد، و در دل‌های آنان بکارد.

است. معارف عالم بذرهایی است که در مزرعه‌ی جان‌ها می‌افشانند. قلوب مستعدّه مزارع این بذرها هستند؛ ﴿وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾^(۸).

تخم‌هایی که شهوتی نبود

بر آن جز قیامتی نبود^(۹)

یکی از اهمّ مراقبات این است که انسان واردات و صادرات دهانش را مواظب باشد. آن لقمه‌ی نانی را که به دهان می‌گذارد اگر از روی حساب نباشد، هرزه‌خوار می‌شود، و انسان هرزه‌خوار هرزه‌گو می‌گردد. آن دهانی که وارداتش آلوده است صادراتش هم آلوده است. به قول شیخ بهایی در «نان و حلوا»:

لقمه کآمد از طریق مشتبه

خون خور و خاک و بر آن دندان منه

کان تو را در راه دین مفتون کند

نور عرفسان از دلت بیرون کند^(۱۰)

انسانی که واردات گوشش یاوه، هرزه و گراف است، صادراتش نیز آن‌چنان خواهد بود؛ قلم هرزه و نوشته‌های زهراگین خواهد داشت. چرا دفتر وجود و صحیفه‌ی نفست را به این‌گونه اباطیل و ترهات پر می‌کنی؟ مثاله سبزواری چه نیکو فرموده است:

دفتر حق است دل به حق بنگارش

نیست روا پر نقوش باطله باشد

روح که قدسی نگشت و نفس که ناطق

روح بخاری و نفس سائله باشد^(۱۱)

نفس ناطقه‌ی انسانی بزرگ‌ترین کتاب الهی است. به قول شمس مغربی:

(۸) اعراف/۵۹؛ خاک پاک رُستنی‌اش به خواست پروردگارش می‌روید.

(۹) سنایی غزنوی (ابوالمجد مجدود بن آدم)، حدیقه‌الحقیقه و شریعة‌الطریقه، باب ۹.

(۱۰) شیخ بهایی (بهاء‌الدین محمد عاملی)، نان و حلوا، بخش ۷.

(۱۱) مثاله حاج ملاهادی سبزواری، غزلیات، غزل ۹۲.

مرا به هیچ کتابی مکن حواله دگر

که من حقیقت خود را کتاب می‌بینم^(۱۲)

- ۱۸ حیف نیست که چنین دفتر بزرگ الهی به هرزه‌ها و یاوه‌ها آکنده شود؟
- ۱۹ یکی از عهده‌های شیخ رئیس در «رساله‌ی عهد» اش این است که رمان و قصه‌های باطل نخواند.
- ۲۰ حرف‌ها و افسانه‌های باطل ذهن را کج و معوج می‌کند و نفس را از درست اندیشی و درست‌یابی عدول می‌دهد و منحرف می‌گرداند.
- ۲۱ افلاطون در بیرون شهر آتن در محلی به نام آکادِمیا باغی داشت که آن را وقف علم و معرفت کرد و بر سردر باغ آکادِمی نوشته بود: هر کس هندسه نمی‌داند وارد نشود.
- ۲۲ ابن‌خلدون در «مقدمه‌ی تاریخ» گوید:
- ۲۳ «و قد زعموا أنه كان مكتوباً على باب أفلاطون من لم يكن مهندساً فلا يدخلن منزلاً»
- ۲۴ و نیز در همان مقدمه گوید:
- ۲۵ «و كان شيوخنا رحمهم الله يقولون: ممارسة علم الهندسة للفكر بمثابة الصابون للثوب الذي يغسل منه الأقدار و ينقيه من الأوضار و الأدران».
- ۲۶ یعنی اساتید ما گفته‌اند که ممارست در علم هندسه برای فکر به مثبت صابون برای جامه است که وی را می‌شوید و تمیز می‌کند.
- ۲۷ این مدح و تعریف علم هندسه از جهت استواری براهین و اتقان در انتظام و ترتیب آن است.
- ۲۸ علم ریاضی ذهن را تعدیل می‌کند و فکر را از اعوجاج به در می‌آورد و استقامت می‌دهد. افسانه و قصه‌های هرزه، اندیشه‌های ناپاک و پلید و حرف‌های کج و معوج، فکر را از استقامت باز می‌دارند و انسان را از استنتاج و تحصیل معارف حقه، درست اندیشی و درست بینی دور می‌گردانند؛ حتی میرعماد حسنی در «آداب‌المشوق» می‌گوید:

(۱۲) شمس مغربی (شمس‌الدین محمد تبریزی)، دیوان، غزل ۱۲۹.



- ۲۹ «اگر انسانی جان او ناپاک و آلوده باشد و اندیشه‌های باطل و ناروا داشته باشد، خط و مشق او صحیح و موزون نخواهد شد و خوش و ممتاز نخواهد گردید.»
- ۳۰ چنین در خاطر دارم که صدرالمتألهین در تفسیر سوره‌ی مبارک «یس» و یا در تفسیر دیگر می‌فرماید که:
- ۳۱ «شخصی را می‌شناسم که حدّت ذهنی بسزا داشت و از هوش و بینش سرشاری برخوردار بود. کلیات و مرسلات را خیلی خوب ادراک می‌کرد؛ اما برای او رهنمی پیش آمد که برگشت، و بدین سوی منعطف شد و دل به امور مادی خوش کرد، تا آن‌چنان تعلّقات به مادیات هوش، بینایی، صفا و بی‌رنگی را از او گرفت که از ادراک معانی و حقائق کلیه باز مانده بود و قادر به ادراک آن‌ها نبود.»
- ۳۲ اصلاً تعلق با تعقل جمع نمی‌شود.
- غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است^(۱۳)
- ۳۳ انسان باید با دو جناح ملکوتی و لاهوتی خود که دو بال قوه‌ی نظری و قوه‌ی عملی اویند از حسیض ناسوت به اوج عالم قدس پرواز کند. به قول متأله سبزواری:
- یبدو جناحا العقل عن لاهوت
یاوی لأوج القدس من ناسوت^(۱۴)
- ۳۴ ولی تعلّقات به امور مادی مانع این طیران می‌گردند؛ یعنی مانع رسیدن انسان از قوه به فعلیت و از نقص به کمال می‌شوند. و هر آن‌چه رهنزن انسان در راه استکمال وجودی او می‌شود، آن بت اوست.
- حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

(۱۳) حافظ (شمس‌الدین محمد)، دیوان، غزل ۳۷.

(۱۴) متأله حاج ملا هادی سبزواری، شرح منظومه، تصحیح و تعلیقات علامه حسن‌زاده‌ی آملی، ج ۱، ص ۲۱، نشر ناب.

- ۳۵ «هر آن چه تو را از خدایت باز می دارد، آن بت تو است.»^(۱۵)
- ۳۶ نیت های پلید و بد آن چنان انسان را می شورانند و آشفته و درهم و برهم می کند و از اعتدال و استقامت باز می دارد که حتی در خواب هایش اثر می گذارد. خواب هایی که می بیند همه آشفته و کج و معوج خواهند بود. ما به حق آفریده شدیم و دار هستی همه به حق آفریده شده است. ما آفریده های خوب و پاک را بد پیوند می دهیم. تمام این بدی هایی که پیش می آید ناشی از همان پیوند دادن بد ماست.
- ۳۷ الحمد لله که معلم و مربی و معدّات و ممدّات و سرمایه ی کسب و کار داریم، و هم از برکت انقلاب عظیم شکوهمند اسلامی ما، استعدادها و فطرت ها، خاصّه جوانان ما، پژوهش و خواهش کمالات انسانی خود را نشان داده اند و سخت تشنه ی آب حیات معارف حقّه اند.
- ۳۸ غرض این که ما باید خودسازی را در رأس سائر امور قرار دهیم. این همه انزال کتب، ارسال رسل، مسجد، محراب، منبر، مدرسه، حوزه، دانشگاه، گفت و شنود، قلم و تعلیم و تعلم، مقدمات هستند و اصل ذوالمقدمه است؛ و آن هم این است که انسان درست خودش را بسازد.
- ۳۹ فوق همه ی کارها همین است که انسان خودش را درست بسازد و دانستن، تنها همین دانستن مفهومی نیست. دانستن مفهومی موجب ارتقای وجودی و اعتلای روحی انسان نمی گردد و انسان از آن چندان بهره ای نمی گیرد و به مقام شامخ ولایت تکوینی نمی رسد. باید خود آن حقائق نوری که معانی اسما هستند در انسان پیاده شوند.
- ۴۰ در مفاهیم کلمات و لغات، ممکن است کسی که تا اندازه ای به علم صرف آگاهی داشته باشد و بتواند کلمات را به اصل و ریشه ی شان ارجاع دهد، به کتاب لغت مراجعه کند و معانی و مفاهیم آنها را تحصیل کند و بفهمد که رحیم یعنی چه و رحمن به چه معناست و مفهوم علیم و عالم چیست.
- ۴۱ با داشتن یک کتاب «متهی الأرب فی لغة العرب» مثلاً می تواند مفاهیم یک دوره ی

(۱۵) متأله حاج ملا هادی سبزواری، شرح منوی، ج ۱، ص ۵۹، نشر وزارت ارشاد.
 کلّ ما شغلک عن الحقّ ضنمک.



کامل کلمات مفرده‌ی لغات عرب را بیاموزد و به معنای رحیم و عطف آگاهی بیابد و از ادراک مفاهیم آن‌ها لذت ببرد؛ اما در وقت عمل و هنگام حادثه مثل پلنگ درنده بر ابنای نوعش حمله می‌کند و می‌خواهد شکم‌ها بدرد و آدم‌ها بکشد. چنین شخصی در حقیقت حیوان مفترس است؛ همان پلنگ است نه آدم. به فرموده‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام:

«فالصورة صورة إنسان و القلب قلب حیوان.»^{۱۶}

۳۲

این چنین کس در ظاهر به صورت انسان است و به حسب این نشئه آن را انسان می‌بینیم، و مطابق تعریف کمال اول نفس، او را انسان می‌نامیم؛ ولیکن به آن معنای دقیق که از شرع انور ما به ما رسیده است و قاطبه‌ی اهل عرفان و حکیمان متأله، و صدرالمتألهین در حکمت متعالیه‌ی «اسفار» اش در پیرامون آن تحقیق فرموده‌اند که: انسان در این نشئه نوع و در تحت آن، افراد است؛ و در آن نشئه جنس و در تحت آن، انواع مختلف قرار دارد، به صورت همان حیوان مفترس محشور می‌گردد.

۳۳

۳۴

ای دریده پوستین یوسفان
گرگ بر خیزی از آن خواب گران
گشته گرگان آن همه خواهی تو
می‌درانند از غضب اعضای تو^(۱۶)

حضرت امام صادق علیه السلام در بیان حشر چنین انسان‌هایی به صورت‌های گوناگون فرمود:

«این همه حیوانات مختلف، صورت و مثال اعمال و اخلاق انسان‌اند.»

۳۵

این صورت عمل، خارج از صقع ذات انسان نیست، بلکه:

۳۶

کان قندم، نیستان شکر
هم ز من می‌روید و هم می‌خورم^(۱۷)

۱. سید رضی (ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی موسوی)، نهج البلاغه، تصحیح و تعلیقات علامه حسن‌زاده‌ی آملی، خطبه‌ی ۸۷.

(۱۶) مولوی (جلال‌الدین محمد بلخی)، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بخش ۱۳۵.

(۱۷) همان، دفتر دوم، بخش ۵۹.

آن تخم‌ها و بذرهایی که در مزرعه‌ی جانس کاشته بود حالا به فعلیت رسیده‌اند. هر چند صورت ظاهر عمل در این جا حرکت است، راه می‌رود حرکت است، فکر می‌کند حرکت است، می‌نویسد حرکت است، طواف می‌کند، جهاد می‌رود، تعلیم می‌دهد حرکت است، و همه‌ی احوال و اطوار او در این نشئه حرکت است، و حرکت عرض است و متصرّم است و دوام ندارد و پایدار نیست؛ ولکن از همین عرض‌ها در سرّ و باطن انسان اخلاق ثابتی به نام ملکات تقرّر می‌یابد و ساخته می‌شود که حقیقت و هویت انسان و قدر و ارزش آن همان حقائق و همان ملکات اوست؛ یعنی این که فرمودند: علم و عمل انسان‌سازند، منظور از عمل، صرف همین حرکات ظاهری نیست؛ آن نوری که در دل این اعمال قربهٔ اِلی الله است، انسان‌ساز است.

گر نبودی مر عرض را نقل و حشر
فعل بودی باطل و اقوال قشر
این عرض‌ها نقل شد لون دگر
حشر هر فانی بود کون دگر
نقل هنر چیزی بود هم لایقش
لایق گله بشود هم سائقش
روز محشر هر عرض را صورتی است
صورت هر یک عرض را نوبتی است^(۱۸)

ما با آن لُبّ و حقیقتی که حاصل علم و عمل ماست که به ظاهر از اعراض برخاسته‌اند محشوریم. این حقیقت به لحاظ این نشئه باطن است و در آن جا عین ظاهر می‌شود، که ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾^(۱۹) است.

روز محشر هر نهان پیدا شود
هم ز خود هر مجرمی رسوا شود

(۱۸) مولوی (جلال‌الدین محمد بلخی)، مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش ۲۳.

(۱۹) طارق/۱۰؛ آن روز که رازها آزموده شود.



دست و پا بدهد گواهی با بیان
 بر فساد او به پیش مستعان
 دست گوید من چنین دزدیده‌ام
 لب بگوید من چنین بوسیده‌ام
 پای گوید من شدستم تا منا
 فرج گوید من بکردستم زنا
 چشم گوید غمزه کردستم حرام
 گوش گوید چیده‌ام سوء الکلام^(۲۰)

- ۴۹ بین عمل و جزا یک نحو مناسبت و مشابهت است، بلکه جزا در طول عمل و فرع بر عمل است، و بلکه جزا عین عمل است.
- ۵۰ قرآن کریم می‌فرماید: «جَزَاءٌ وِفَاقًا»^(۲۱). جزا موافق اعمال و عقائد است. «وفاق» مصدر دوم باب مفاعله از «وفاق» است، و مفاعله بین دو چیز است؛ یعنی عمل را با جزا و جزا را با عمل موافقت است. و بین این اصل و فرع ارتباطی عجیب است.
- ۵۱ دستورالعمل انسان‌ساز فقط قرآن است که منطق وحی است؛ «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»^(۲۲). ما مطابق دستور این کتاب الهی حرکاتی این‌سویی داریم که أعراض‌اند؛ اما سر قرآن که صورت عینی‌هی انسان کامل است، چنان‌که نوشته‌ی آن صورت کتبی‌هی انسان کامل است، حقائق نوری‌ه است که فوق مقوله‌ی جوهر و عرض است، هر چند که عوالم حکایت از یکدیگر می‌کنند و صور کتبی‌ه و عینی‌ه مثال یکدیگرند، صورتی در زیر دارد آن‌چه در بالاستی.
- ۵۲ هر کس که به هر اندازه از صورت عینی‌هی قرآن را داراست به همان اندازه صاحب ولایت است، و به همان حد خود را ساخته است، و به همان مقدار قرآن است، و به همان قدر انسان است.

(۲۰) مولوی (جلال‌الدین محمد بلخی)، مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بخش ۸۷.

(۲۱) نبا/۲۷؛ یاداشتی برابر.

(۲۲) اسراء/۱۰؛ هر آینه این قرآن رهنمون به راهی شود که خود راست‌تر است.

۵۳ این مقام به دانایی مفاهیم اسمای الهی و آیات قرآنی نیست، بلکه به دارایی آن‌هاست. جناب ثقة الاسلام کلینی در کتاب شریف «اصول کافی» از امام صادق علیه السلام روایت فرموده است که:

۵۴ «شخصی همراه حضرت عیسی علیه السلام بود تا به دریا رسیدند و با حضرت روی آب راه می‌رفتند و از دریا می‌گذشتند - این جانی است که در آب تصرف می‌کند، این همان جان است که مرده را زنده می‌کند، و ابراء اکمه و ابرص می‌کند و جان‌های مرده را زنده می‌کند و حیات می‌دهد، و هر کسی که به تعلیم معارف حقه نفوس را احیا می‌کند عیسوی مشرب است - آن شخص که دید روی آب مثل زمین هموار عبور می‌کنند، در حین عبور به این فکر افتاد که حضرت چه می‌گوید و چه می‌کند که روی دریا این گونه راه می‌رود. دید حضرت می‌گوید بسم الله. از روی عجب به این گمان افتاد که اگر خودش از تبعیت کامل بیرون آید و مستقلاً بسم الله بگوید، مانند حضرت می‌تواند بر آب بگذرد. از کامل بریدن همان و غرق شدن همان. استغاثه به حضرت روح الله کرد، آن جناب نجاتش داد.»

۵۵ در روایت دارد که آن شخص، قصیر بود. حضرت عیسی پس از آن که او را از غرق نجات داد به او فرمود:

۵۶ «ما قلت یا قصیر؟ قال: قلت: هذا روح الله یمشي علی الماء و أنا أمشي علی الماء فدخلني من ذلك عجب. فقال له عیسی: لقد وضعت نفسک فی غیر الموضع الذی وضعک الله فیہ فمقتک الله علی ما قلت فتب إلى الله عزوجل مما قلت، الحدیث.»^(۱)

۱. کلینی (محمد بن یعقوب)، کافی مشکول، باب حسد از کتاب ایمان و کفر، ج ۲، ص ۲۳۱.

(۲۳) ای کوتاه! با خود چه گفتی؟ عرض کرد: گفتم اینک، عیسی روح الله است که بر آب می‌رود، و من نیز می‌روم، و از این، عجیبی در دل من وارد شد. حضرت عیسی به او فرمود: هر آینه خود را گذاشتی در غیر موضعی که خدا تو را در آن گذاشته، و بلند پروازی کردی؛ پس خدا تو را غضب کرد بر آن چه با خود گفتی، و الحال به سوی خدای عزوجل توبه کن از آن چه گفتی، الحدیث.

۵۷ آن بسم الله در آب تصرف می کند که از جان برخیزد؛ و گرنه از صرف تلفظ بدان و لقلقه‌ی زبان، تصرفات تکوینی صورت نمی گیرد.

گر انگشت سلیمانی نباشد

چه خاصیت دهد نقش نگینی^(۲۴)

۵۸ البته زبان هم باید از ذکر الله بهره‌ای داشته باشد، چنان که سمع را هم از شنیدن حقائق و معارف حظی است و بصر هم برای خود حظی دارد؛ ولی عمده همان است که گفته‌ایم.

۵۹ بسم الله عارف به منزله‌ی کنِ الله جَلَّ جَلالُه است، و باید از بسم الله به روی انسان دری گشوده شود.

۶۰ شیخ عارف محیی‌الدین عربی در رساله‌ی «الدرالمکنون والجواهر المصون فی علم الحروف» گوید:

۶۱ «و من فاته فی هذا الفن سرّ بسم الله الرحمن الرحیم فلا یطمع أن یفتح علیه بشیء

فإنه الباب المفتوح و السرّ الممنوح و فضائلها جمّة لا یعلمها سائر الأمة. و اعلم أن

منزلة بسم الله الرحمن الرحیم من العارف بمنزلة کن من الباری جَلَّ وعلی.»^(۲۵)

۶۲ و همچنین در جواب سؤال صدر و چهل و هفتم باب هفتاد و سوم «فتوحات مکیه» این مطلب را آورده است. (۲).

۶۳ انسان نایل به رتبت ولایت، صاحب مقام کن است. در باب سیصد و شصت و یک «فتوحات مکیه» آمده است که:

۶۴ «ورد فی الخبر فی أهل الجنة أن الملك يأتي إليهم فيقول لهم بعد أن يستأذن

عليهم في الدخول فإذا دخل ناولهم كتاباً من عند الله بعد أن يسلم عليهم من الله و

إذا في الكتاب لكل إنسان يخاطب به: من الحي القيوم الذي لا يموت إلى الحي

(۲۴) حافظ (شمس‌الدین محمد)، دیوان، غزل ۴۸۳.

(۲۵) کسی را که در این فن سرّ بسم الله الرحمن الرحیم از دستش رفته است امیدوار نباشد که چیزی برای او گشایش یابد؛ چون که سرّ بسم الله همان در گشوده و سرّ عطا شده است و فضائل آن فراوان است که سایر امت نمی دانند. و بدان که جایگاه «بسم الله الرحمن الرحیم» عارف همچون جایگاه «کن» باری تعالی است.

القیوم الذی لایموت أما بعد فإني أقول للشيء كن فيكون و قد جعلتك اليوم
تقول للشيء كن فيكون.»

- ۶۵ حاصل این که ملکی از جانب حق تعالی بر اهل بهشت وارد می شود و پس از اذن
دخول و سلام، نامه ای از خداوند عالم به هر یک می دهد به این مضمون:
۶۶ این کتابی است از حی قیومی که نمی میرد به حی قیومی که نمی میرد. اما بعد، من به
شیء می گویم کن فیکون، تو را در امروز چنان گردانیدم که به شیء بگویی کن فیکون.
۶۷ و این بیان را با مطلب شامخی که نیز شیخ در فصّ اسحاقی افاده فرمود:
۶۸ «العارف یخلق بهمته ما یکون له وجود من خارج محلّ الهمة ولكن لاتزال الهمة
تحفظه.»^(۲۶)

- ۶۹ ضمیمه بفرمایید، نکاتی بسیار دقیق در معرفت نفس انسانی عاید می شود.
۷۰ قسمتی از این مباحث و اشارات «فصوص» و «فتوحات» را صدرالمتألهین در اوّل
وجود ذهنی «اسفار» (۳) و در خطبه هی الهیات آن و در آخر فصل یازدهم باب سوم
نفس «اسفار»^۱ عنوان کرده و پیرامون آنها بحث کرده است و در این فصل یاد شده
پس از کلام شیخ از «فتوحات» در بیان مقام کن، گوید:
۷۱ «الحمد لله الذی أوضح لنا بالبرهان الکاشف لكلّ حجاب و لكلّ شبهة سبیل ما
أجمع علیه أذواق أهل الله بالوجدان.
۷۲ و أكثر مباحث هذا الكتاب ممّا يعین فی تحقیق هذا المطلب الشریف الغامض و
غیره من المقاصد العظيمة الإلهية التي قصرت عنها أفكار أولي الأنظار إلا النادر
القليل من الجامعين لعلوم المتفكرين مع علوم المكاشفين و نحن جمعنا فيه بفضل
الله بین الذوق و الوجدان و بین البحث و البرهان.»^(۲۷)

۱. ملاصدرا (محمد بن ابراهیم شیرازی)، اسفار، ج ۴، ص ۳۴، چ سنگی.

(۲۶) حسن زاده ی آملی (حسن)، ممدآلهمم، صص ۱۸۴ و ۱۹۰، نشر وزارت ارشاد.

عارف با همتش چیزهایی را در خارج از ذات خود می آفریند و همّت وی بیوسته آن را نگه می دارد.

(۲۷) سیاس خدایی را که بر اساس برهان کشف کننده ی هر حجاب و شبهه، راهی را برای ما روشن
ساخت که اذواق اهل الله بر اساس وجدان بدان رسیده اند. و بیش تر مباحث این کتاب از چیزهایی



از «دفتر دل» بشنو:

به بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم است
 که عارف در مقام کن مقیم است
 کن الله و بسم الله عارف
 چه خوش وزناند در بحر معارف
 ...

چو رحمت امتنانی و وجوبی است
 مر عارف را ز کن حظّ ربوبی است
 کن عارف کند کار خدایی
 بین ای خواجه خود را از کجایی
 مصوّر شد به انشای پیمبر
 مثال بسوذری از کن اباذر
 ...

کن عارف بود امر الهی
 بکن با امر او هر چه که خواهی
 ...

چونوری بر فراز شاهق طور
 حدیثی از پیمبر هست مأثور
 که از امر الهی یک فرشته
 که در دستش بود نیکو نوشته
 بیاید نزد اهل جنت آن گاه
 بگیرد اذن تا یابد در آن راه
 ...

است که در تحقیق این مطلب شریف پیچیده و غیر آن از مقاصد بسیار بزرگ الهی است که افکار صاحب نظران از فهم آن قاصر بود، جز تعداد کمی از کسانی که بین علوم اهل فکر و علوم اهل کشف جمع کرده‌اند. و ما به فضل الهی بین جشدن و یافتن و بین بحث و برهان جمع کرده‌ایم.

چو وارد شد بر آنان آن فرشته
 که بدهد دست ایشان آن نوشته
 رساند پیک حق با عزت و شان
 سلام حق تعالی را بدیشان

...

مر آن نامه که منشور الهی است
 مپنداری که قرطاس و سیاهی است
 حروفش از ممداد نور باشد
 در آن نامه چنین مسطور باشد
 که این نامه بود از حی قیوم
 به سوی حی قیوم و من الیوم
 تو را دادم مقام کن از این کن
 هر آنچه خواهی انشایش کنی کن
 من از کن هر چه می خواهم شود هست
 تو هم کن گویی و می باشد تو را دست

...

مقام کن به بسم الله یابی
 به هر سو رو نماید فتح بابی

...

هم استصغار هر امر عظیم است
 هم استحقار هر خطب جسیم است
 به بسم الله که اذن الله فعلیست
 تو را فیض مقدس در تجلیست
 دمادم جلوه‌های یار بینی
 چه کالاهای درین بازار بینی^(۲۸)

(۲۸) حسن زاده‌ی آملی (حسن)، دیوان، دفتر دل، بند الف.



۷۳ سخن در این است که قرآن معیار و میزان انسان‌سنج است. باید حقائق و اسرار آیات در انسان پیاده شود که نفس ناطقه و عای آن حقائق و آیات شود. در حقیقت، قرآن غایت سیر انسان است و در حکمت متعالیه محقق و مبرهن است که وصول ذی‌الغایت به غایت به نحو تحوّل است نه به محض قرب اضافی؛ یعنی استکمال نفوس ناطقه به نحو اتحاد و جودی با حقائق نوریه است.

۷۴ آیات قرآنی روزنه‌ها، درها، معبرها و عالم‌ها برای اشخاص‌اند، تا بینش‌ها در چه پایه، و خواننده‌ها در چه حدی بوده باشند؛ به عبارت دیگر، این کتاب الهی معراج انسان، یعنی وسیله‌ی عروج انسان است که آیات آن به منزله‌ی درجات این معراج و پایه‌های این نردبان‌اند.

۷۵ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش ابن‌حنفیه وصیت فرموده است که:

۷۶ «وعلیک بتلاوة القرآن و العمل به و اعلم أنّ درجات الجنّة علی عدد آیات القرآن

فإذا کان یوم القيامة یقال لقارئ القرآن اقرأ و ارق.»^۱

۷۷ امام فرمود: درجات بهشت بر عدد آیات قرآن‌اند، پس چون روز قیامت شود به قاری قرآن گفته می‌شود بخوان و بالا برو. این قرائت را مراتب است. یک مرتبه‌ی آن، قرائت لفظی است که همین قرائت در عالم ماده و نشئه‌ی عنصری است که با حلق، زبان، دهان، لب و لپ انجام می‌دهیم، و یک مرتبه‌ی آن در عالم خواب است که مثال همین قرائت این جاست؛ ولی کاری به جنبیدن لب و زبان این جایی ندارد.

۷۸ به قول حکیم ابوالقاسم فردوسی:

نگر خواب را بیهده شمیری

یکی بهره دانش ز پیغمبری^(۲۹)

۷۹ و پس از آن که به کلی از این کالبد انقطاع حاصل شد، قرائت به نحو دیگر خواهد

۱. فیض کاشانی (محمد محسن)، وافی، ۱۴م، ص ۶۵؛ و آخر من لایحضره الفقیه.

بود؛ تا جایی که خداوند متعال قرائت می کند ﴿فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾^(۳۰). قرائت خداوند به چه معناست؟ خداوند خودش را ذاکر و ثناگوی خود خواند. مقصود از این ذکر و ثنا چیست و به چه نحوه است؟ در عالم مفارقات که عالم بی ماده، بی دهان و بی زبان است قرائت به چه معناست؟ آیا دهان‌ها و زبان‌ها مطابق عوالم متفاوت‌اند؟ آیا بدن‌ها در طول یکدیگرند و تفاوت بین بدن‌های این نشئه و بدن‌های آن نشئه به نقص و کمال است که بدن‌ها حکایت از یکدیگر می‌کنند و قرائت‌ها و زبان‌ها هم حکایت از هم می‌کنند و بین آن‌ها محاکات است، چنان‌که عوالم از یکدیگر حکایت می‌کنند؟ به قول میرفندرسکی:

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی

صورتی در زیر دارد آن‌چه در بالاستی

حتی این‌که شیخ عارف محیی‌الدین عربی در کتاب «دُرّ مکنون در علم حروف» گوید:

۸۰

«للحروف صور في عوالمها»^(۳۱)

۸۱

حروف را در هر عالم صورتی است، قرآن را در هر عالم صورتی است و قرائت را

۸۲

نیز صورتی، و هر مرتبه از وجود حکمی دارد.

امام به ابن حنفیه فرمود: اقرأ وارق؛ یعنی سیر علمی قرآن بی حد و بی نهایت است.

۸۳

این بُعد معنوی انسان است که پایان ندارد.

ممکن است که توهم شود چه کسی قادر است در این اقیانوس عظیم الهی وارد

۸۴

شود و در این بحر بی کران غواصی کند تا بتواند به فعلیت مطلوب برسد؛ ولیکن این

وحشتی بیش نیست. قرآن برای ارتقای ما نازل شده است.

هر چیز که دل بدان گراید

گر جهد کنی به دست آید^(۳۲)

(۳۰) قیامت/۱۹؛ پس هرگاه بخواندیمش، خواندنش را بی‌گیری.

(۳۱) محیی‌الدین عربی (محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبدالله بن حاتم طایی)، الدرّ المکنون و

الجواهر المصون، ص ۱۰۳.

(۳۲) وحشی بافقی (شمس‌الدین محمد)، دیوان.



- ۸۵ نمی‌بایست اندیشید که این امر نشدنی است. این همه کتاب‌های کتاب‌خانه‌های معظم جهان را ابنای نوع ما و اشخاص نظیر ما نوشته‌اند. جهان مسخر تو است.
- ۸۶ وحشت برای چه؟ تو تشنگی آور به دست، آب فراوان است ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^(۳۳). خداوند متعال آب را برای تشنه و تشنه را برای آب آفریده است. به قول ملای رومی:

حکمت حق در قضا و در قدر
 کرده ما را عاشقان یکدگر
 آب می‌نالد که کو آن آب خوار
 تشنه می‌نالد که کو آب گوار^(۳۴)

- ۸۷ تشنه‌ی تحصیل معارف و حقائق قرآن را عاقبت بخیری دیگر است، و آن تکامل برزخی اوست؛ یعنی چنین انسان طالب را که از این نشنه رخت بر بسته است و هنوز به مرتبه‌ی قیامت کبرانرسیده است، قرآن تعلیم می‌دهند. این قرآن باطن، حقیقت، معنا و محتوای کتابت و الفاظ قرآن است، و این محتوا را مراتبی است لاتعدّ و لاتحصی.
- ۸۸ جناب ثقة‌الاسلام کلینی در کتاب فضل القرآن «کافی» به اسنادش از حفص از امام هفتم باب الحوائج إلی الله روایت کرده است که امام علیه السلام به حفص فرمود:

۸۹ «یا حفص من مات من أولیائنا و شیعتنا و لم یحسن القرآن علم فی قبره لیرفع الله به من درجه فإن درجات الجنة علی قدر آیات القرآن یقال له اقرأ و ارق فیقرأ ثم یرقی»^(۳۵)

- ۹۰ ای حفص! هر کس از اولیا و شیعه‌ی ما بمیرد و قرآن را نیکو نداند، در قبرش بدو تعلیم می‌دهند تا خداوند درجات او را بالا برد؛ چه این که درجات جنت بر قدر آیات قرآن است. به او گفته می‌شود بخوان و بالا برو، پس می‌خواند و بالا می‌رود.

(۳۳) انفال/۲۵؛ ای کسانی که گرویده‌اید، از خدا و این پیامبر بپذیرید، هرگاه شما را به چیزی خواندند که زنده‌ی تان کند.

(۳۴) مولوی (جلال‌الدین محمد بلخی)، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش ۲۱۲.

(۳۵) کلینی (محمد بن یعقوب)، کافی معرب، ج ۲، ص ۴۴۳.

۹۱ این قبر همین حفره‌ای از ارض نیست. این حفره، قشری، ظلی و نمودی از قبرهای انسان است.

۹۲ در این مقام که ارتقای وجودی انسان است حضرت استاد علامه طباطبایی رحمته‌الله در رساله‌ی شریف «ولایت» که در ولایت تکوینی نوشته است، نکته‌ای بلند و عرشی افاده فرموده است به این مضمون که: انبیا تمام احوال، اطوار و شئون زندگی‌شان معصوم است؛ حتی نیت خلاف و گناه نمی‌کنند، و اصلاً زبان هرزه ندارند. بنی اسرائیل که در موضوع ذبح بقره به حضرت موسای کلیم علیه‌السلام گفتند: ﴿أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا﴾^(۳۶) در جواب‌شان فرمود: ﴿أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^(۳۷). استهزا، مسخره کردن و تعریض گفتن کار جهال است. یاوه سرایی، دشنام و بدگویی، و قلم و زبان هرزه داشتن روش و شیوه‌ی نابخردان است.

۹۳ انسان بخرد آگاه همان است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام وصف فرمود:

۹۴ «المؤمن يتقلب في خمسة من النور مدخلة نور و مخرجه نور و عمله نور و كلامه نور و منظره يوم القيامة إلى النور»^(۳۸)

۹۵ غرض این که سفرای الهی، که مطلقاً معصوم‌اند، ما را به سوی خود دعوت فرمودند به این خطاب که ما را ببینید و به سوی ما بیایید. و هدف از ارسال آنان ارتقا و اعتلای انسان‌ها به سوی آنان است و حاشا که دعوت‌شان به گزاف باشد! و اگر ما لیاقت و قابلیت این چنین خطاب را نداشتیم، مخاطب بدان نمی‌شدیم.

بانگ می‌آید که ای طالبِ بیا

جود محتاج گدایان چون گدا

۱. صدوق (ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی)، خصال، أبواب الخمسة.

(۳۶) بقره/۶۸؛ آیا به ریشخند گیری مان؟

(۳۷) بقره/۶۸؛ گفت: پناه بر خدا که از نادانان باشم.

(۳۸) مؤمن در موج‌های پنج روشنی می‌غلطد: در آمدن گاهش نور و جای بیرون شدنش نور، و دانش وی نور، و گفتار او نور است، و نظرگاه او در روز قیامت هم به سوی نور است.



- جود محتاج است و خواهد طالبی
 همچنان که توبه خواهد تائبی^(۳۹)
- ۹۶ پس اگر نیک بختی به حقیقت ندای شان را لیبک بگوید نه به مجاز
 به مجاز این سخن نمی گویم
 به حقیقت نگفته‌ای الله^(۴۰)
- ۹۷ و به راه بیفتد و وادی‌ها طی کند و به مقامات شامخی نایل آید، چه منعی متصور
 است؟ به قول سعدی:
- چو ماکیان به در خانه چند بینی جور
 چرا سفر نکنی چون کبوتر طیار^(۴۱)
- ۹۸ در به روی همه باز است و این درگاه حاجب و دربان ندارد؛ علاوه این که ما را
 دعوت به ضیافت هم فرمودند. به قول کمال اصفهانی:
- بر ضیافت‌خانه‌ی فیض نوالت منع نیست
 در گشاده است و صلا در داده خوان انداخته
- ۹۹ تو که بال و پر پرواز به سوی ملانکه‌ی عالین را داری پرواز کن. تو که تور شکار
 داری شکار کن. تو را که لیاقت مقام خلافة‌اللہی، بلکه فوق این مقام داده‌اند، قدر خود
 بشناس و به کار باش. به قول خواجه حافظ:
- ای دل به کوی دوست گذاری نمی کنی
 اسباب جمع داری و کاری نمی کنی^(۴۲)
- ۱۰۰ شاید سؤالی پیش آید که: مگر ممکن است ما به مقامات انسان‌های کامل نایل
 آییم؟ جواب این که: اولاً همین که به راه افتاده‌ایم، هر اندازه پیش رفته‌ایم مغتنم است.
 به قول خواجه حافظ:

(۳۹) مولوی (جلال‌الدین محمد بلخی)، مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۱۳۱.

(۴۰) حسن زاده‌ی آملی (حسن)، دیوان، غزل ۱۱۷.

(۴۱) سعدی (ابو محمد مصلح بن عبدالله)، مواعظ، قصیده‌ی ۲۶.

(۴۲) حافظ (شمس‌الدین محمد)، دیوان، غزل ۴۸۲.

مرا تا جان بود در تن بکوشم
مگر از جام او یک قطره نوشم

همین یک قطره دریاهاست. آن که یک قطره هم بنوشد از برکات سرشاری بهره‌مند خواهد بود و به حقیقت او را حظّ وافر است. حضرت عیسی مسیح علیه السلام در این امر به مردم موعظه می‌فرمود که: «دانه‌ی خردل از جمیع تخم‌ها کوچک‌تر است؛ ولی چون آن را بکارند، به نوعی نموّ کند که درخت می‌شود و پرنده‌ها بر بالای آن لانه می‌سازند و در سایه‌ی او می‌آرمند»؛ یعنی عمل خیر در ملکوت عالم همین‌طور است. یک عمل خیر هرچند کوچک باشد، در ملکوت عالم بزرگ است و خیر کثیر است؛ مثلاً انسان تصمیم بگیرد که کشیک زیان خود را بکشد، صادرات و واردات دهان خود را کنترل کند و مراقب باشد، همین یک عمل را خیر کثیر است و در عالم خیر خیلی بزرگی است. پس این که فرمودند: ما را ببینید و به سوی ما بیایید، به هر اندازه‌ای که به سوی آن‌ها رهسپار شده‌ایم به عالم انسان بالفعل تقرب جستیم و به همان حدّ انسان و انسان‌تر می‌شویم. و به هر مقدار اسماء الله عینی را که سر منشأ ولایت تکوینی‌اند در خود یافته‌ایم، ارتقا و اعتلای وجودی داریم، تا یار که را خواهد و میلش به که باشد. و ثانیاً این که باید بین ولایت تکوینی و مقام نبوت تشریحی و امامت تشریحی فرق گذاشت. فضل نبوت و منصب امامت مطلبی است و نیل به مقامات معنوی انسانی و ولایت تکوینی مطلب دیگر. در اصطلاح ارباب قلوب، این را نبوت عامّه و نیز نبوت مقامی و نبوت تعریف و انباء گویند و آن را نبوت تشریحی. هر چند سیر الی الله موجب تقرب به اوصاف ربوبیه و تخلّق به اخلاق الهیه، یعنی سبب نیل به مقام ولایت تکوینیه می‌گردد، وظیفه‌ی سالک این است که در ریاضات شرعیه هدفی جز حق سبحانه نداشته باشد. اگر به امید نیل به مقامی ریاضت کشد، ضرر کرده است. به قول جناب شیخ رئیس در مقامات العارفین «اشارات»: «من آثر العرفان للعرفان فقد قال بالثانی»^(۴۳)

۱۰۱

۱۰۲

(۴۳) خواجه نصیرالدین طوسی، شرح اشارات، تصحیح و تعلیقات علامه حسن زاده‌ی آملی، ج ۳، ص ۱۰۷۸، نشر بوستان کتاب.

آن‌که عرفان را برای عرفان برگزیند به دومی قائل شده است (مشرک است).



هر چیز که جز حق تعالی هدف باشد آن بت است. به قول خواجه حافظ:

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن

که خواجه خود صفت بنده پروری داند^(۴۴)

با رضای محض و تسلیم صرف باید به راه افتاد. اگر دادند متشکر؛ اگر ندادند

عجله نکن، صابر باش. آنان که دیرتر می گیرند پخته تر می شوند. وظیفه‌ی ما این است

که بنده‌ی حلقه به گوش او باشیم و می دانیم قدمی که در راه او برداشته‌ایم و نیتی که

در این راه کرده‌ایم و عمل خیری که انجام داده‌ایم، و هرگونه حسابی که در بانک الهی

باز کرده‌ایم، به هدر نخواهد رفت؛ «إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا»^(۴۵).

دلا در عاشقی ثابت قدم باش

که در این ره نباشد کار بی اجر^(۴۶)

تنی چند از مشایخ ارباب قلوب را نام می برند که سالیانی دست تصرف داشتند،

ولکن به لحاظ ادب مع الله دست به تصرف دراز نکرده‌اند و جز خدا نخواسته‌اند.

مفتاح سعادت ابدی، مراقبت است که باید حرم دل را کشیک کشید. جناب

ابن بابویه صدوق رضوان الله علیه در آخر «جامع الأخبار» از صادق آل محمد علیهم السلام روایت

کرده است که آن حضرت فرمود:

«القلب حرم الله فلا تسكن في حرم الله غير الله»^(۴۷)

حافظ گوید:

پاسبان حرم دل شده‌ام شب همه شب

تا در این پرده جز اندیشه‌ی او نگذارم^(۴۸)

(۴۴) حافظ (شمس الدین محمد)، دیوان، غزل ۱۷۷.

(۴۵) کشف/۳۱؛ ما مزد کسی را که کاری نیک کرده است تباه می نکنیم.

(۴۶) حافظ (شمس الدین محمد)، دیوان، غزل ۲۵۱.

(۴۷) مجلسی (محمد باقر)، بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۵، نشر احیاء التراث.

قلب آدمی، حرم الهی است. در حرم الهی، غیر خدا جای مده!

(۴۸) حافظ (شمس الدین محمد)، دیوان، غزل ۳۲۴.

فصل دوم

آیات و روایاتی در ولایت تکوینی

- ۱۰۸ چند آیت و روایتی در ولایت تکوینی عنوان می‌کنیم و به قدر درایت و معرفت خود عرایضی تقدیم می‌داریم:
- ۱۰۹ ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^(۴۹)
- ۱۱۰ ﴿فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ دِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾^(۵۰)
- ۱۱۱ و در جوامع روایی فریقین مروی است که رسول اکرم حضرت خاتم صلوات الله علیه فرمود:
- ۱۱۲ «أعطيت جوامع الكلم» (ماده‌ی ج م ع مجمع البحرین)
- و به روایت دیگر:
- ۱۱۳ «أعطيت فواتح الكلم و جوامعه و خواتمه»^(۵۱) (جامع صغیر سیوطی) و «قال رسول الله صلوات الله علیه: إنا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلم الناس على قدر عقولهم»^(۵۲)

۱. کلینی (محمد بن یعقوب)، کافی معرب، ج ۱، ص ۱۸.

(۴۹) جمعه ۳/ اوست که در میان مردمی نافرهیخته، هم از خودشان پیامبری فرستاد، که سخنان او را بر ایشان برمی‌خواند و پاک‌شان می‌کند و نامه و اندرزشان می‌آموزد، و هر آینه بیش از این در گمراهی آشکاری بودند.

(۵۰) نجم ۳۰/ و ۳۱؛ پس رخ برتاب از هر که از سخن ما روی بگرداند و جز زندگی فرودین نخواهد. پایانه‌ی دانش‌شان این است.

(۵۱) به من فاتحه‌های کلمات و جوامع و خواتم آن اعطا شده است.

(۵۲) رسول خدا صلوات الله علیه فرمود: همانا ما گروه بیغمبران، مأمور شده‌ایم که با مردمان به اندازه‌ی عقل‌شان سخن گوئیم.



آن که فرمود: «أعطيت جوامع الكلم»، این انسان کامل است که از خویشتن خبر می دهد که نفس کلیه‌ی الهیه‌ی او صحیفه‌ی کامله‌ای است که کلمات جامعه‌ی وجودیه در او مکتوب است؛ لذا فرموده‌اند که: «سفرای الهی، مبین حقائق اسمایند». این جوامع کلم، اصول، امهات و حقائق اند که در صورت کتبی‌ی انسان کامل اُعنی قرآن فرقان ظهوری کرده‌اند؛ چه علی التّحقیق کسی که نقش، کمال و صنعتی را در خارج ابراز و اظهار می کند آن را در خویشتن داراست و به نحوه‌ای در خود او قرار دارد. و به حکم محکم عقل، محال است که فاقد حقیقت چیزی، مثال و وزان آن را در خارج از خود پیاده کند، و به قول عارف جامی:

ذات نایافته از هستی بخش
چون تواند که شود هستی بخش
خشک لب را که بود ز آب تهی
ناید از وی صفت آب‌دهی^(۵۳)

تنزیل، در لغت عرب نزول تدریجی است، و انزال، نزول دفعی. حق سبحانه می فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^(۵۴)؛ ما قرآن را یک بار در شب قدر نازل کرده‌ایم. آن همه حقائق گران قدر یک بار به صورت انزال بر قلب خاتم القا شده است؛ ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾^(۵۵). پس از آن در مدت بیست و سه سال نجوماً و تدریجاً به اذن الله پیاده شده است؛ ﴿وَ قَرَأْنَا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾^(۵۶).

در حکمت متعالیه، مثلاً در مبحث اتحاد عاقل و معقول «اسفار» مبرهن است که چون نفس از قوه به فعل رسیده و عقل بسیط گردیده است، همه‌ی اشیا خواهد شد؛ زیرا که ادراک معقولات غیرمتناهی برای عقل بسیط محقق است. این اصل رفیع

(۵۳) جامی (نورالدین عبدالرحمن)، هفت اورنگ، سیحة الأبرار، بخش ۵.

(۵۴) قدر/۲؛ ما آن را در شب قدر فرو فرستادیم.

(۵۵) مزمل/۶؛ ما بر تو سخنی گران خواهیم افکند.

(۵۶) اسراء/۱۰۷؛ و قرآنی که بهر بهر کردیمش تا بر مردمان بر درنگ بر خوانی. آن را اندک اندک فرستادیم.

ذوالقدر در اعتلای به فهم خطاب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^(۵۷) حجتی بالغ و برهانی باهر است.^۱

۱۱۷ آیات قرآنی جوامع کلم اند. این کلمات جامعه، خزائن الهی اند. آن قلبی صاحب مقام ولایت تکوینی است که وعای این خزائن الهی گردیده است. حضرت آدم اهل بیت، امام زین العابدین علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَام فرمود:

۱۱۸ «آیات القرآن خزائن فكلما فتحت خزانة ينبغي لك أن تنظر ما فيها.»^(۵۸)

۱۱۹ از سبط اکبر پیغمبر حضرت امام حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام در بیان وسعت قلب خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حدیثی به این مضمون مروی است که: «چون خداوند متعال قلب پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را وسیع ترین قلب ها یافت قرآن کریم را بر او نازل فرمود؛ ﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾^(۵۹)؛ ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾^(۶۰).

۱۲۰ شیخ عارف محیی الدین عربی در فص شعیبی «فصوص الحکم» گوید:

۱۲۱ «قلب العارف بالله هو من رحمة الله و هو أوسع منها؛ فإنه وسع الحق جل جلاله و رحمته لاتسعه.»^(۶۱)

۱۲۲ و در فص اسحاقی از عارف بسطامی نقل کرده است که:

۱. ملاصدرا (محمد بن ابراهیم شیرازی)، اسفار، ج ۱، ص ۲۹۴، (فصل ۱۶، طرف اول، مرحله ی دهم).

۲. کلینی (محمد بن یعقوب)، کافی معرب، ج ۲، ص ۴۴۶.

(۵۷) قدر/۲؛ ما آن را در شب قدر فرو فرستادیم.

(۵۸) آیات قرآن خزینه ها هستند پس هر خزینه را گشوده ای سزاوار است که در آن نظر کنی.

(۵۹) شعراء ۱۹۳-۱۹۵؛ و این فرو فرستاده ی پروردگار جهانیان است. آن روان استوار فرود آوردش. بر دلت، تا از بیم دهندگان باشی.

(۶۰) انشراح/۲؛ آیا سینهات را برایت نگشاده ایم؟

(۶۱) حسن زاده ی آملی (حسن)، ممدالهمم، ص ۲۹۸، نشر وزارت ارشاد.

قلب عارف به خدا از رحمت خداست، بلکه از رحمت خدای هم گشایش بیش تر دارد؛ زیرا که

قلب عارف، خدای را در خویش جا داد و حال آن که رحمت او گنجایش وی را نداشت.



«لو أَنَّ العرش و ما حواه ألف ألف مرّة في زاوية من زوايا قلب العارف ما أحسّ به»^(۶۲) ۱۲۳

و پس از نقل این کلام از عارف مذکور، گوید:

«و هذا وسع أبي يزيد في عالم الأجسام بل أقول: لو أن ما لايتناهی وجوده يقدر انتهاء وجوده مع العين الموجدة له في زاوية من زوايا قلب العارف ما أحسّ بذلك في علمه؛ فإنه قد ثبت أن القلب وسع الحق و مع ذلك ما اتصف بالري فلو امتلى ارتوى»^(۶۳) ۱۲۴

این بیان شیخ، کلامی کامل و سخنی به غایت نیکوست که ابویزیدها و ابوسعیدها خوشه چین خرمین ختمی مرتبت‌اند. ۱۲۵

قلبی که مهبط و محتد ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^(۶۴) است به تقدیر آحاد رعیت مقدر نمی‌گردد. به قول متأله سبزواری: ۱۲۶

آفاق دیدم انفس رسیدم
من ذا بدانیه ما شفته قط
صد چون سرو شش حلقه به گوشش
ناخوانده او لوح نوشته او خط^(۶۵)

(۶۲) حسن زاده‌ی آملی (حسن)، ممدآلهم، ص ۱۸۲، نشر وزارت ارشاد.

اگر عرش با آنچه که حاوی آن است هزار هزار برابر (یعنی یک میلیون برابر) گردد و در گوشه‌ای از گوشه‌های قلب عارف بالله قرار گیرد، احساس بدان نمی‌کند.

(۶۳) همان، صص ۱۸۲ و ۱۸۳، نشر وزارت ارشاد.

تازه این وسعت ابویزید در عالم اجسام است، بلکه من می‌گویم اگر غیرمتناهی، متناهی فرض شود با عین موجدی آن در گوشه‌ای از زوایای قلب عارف قرار گیرد، آن را در قلب خود احساس نمی‌کند؛ چون ثابت شد که قلب عارف گنجایش حق را دارد و با وجود این (یعنی با این که قلب مؤمن گنجایش حق را دارد) باز سیراب نمی‌شود، که اگر یر می‌شد، سیراب می‌گشت.

(۶۴) قدر ۲/؛ ما آن را در شب قدر فرو فرستادیم.

(۶۵) متأله حاج ملاهادی سبزواری، غزلیات، غزل ۱۱۱.

- ۱۳۷ هر اثری نمودار دارایی مؤثر خود است. همان طور که حق سبحانه غیرمتناهی است، کتاب او نیز غیرمتناهی است. قوله سبحانه: ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾^(۶۶).
- ۱۳۸ عارف بسطامی گوید: «اگر عرش با آنچه که حاوی آن است هزار هزار برابر (یعنی یک میلیون برابر) گردد و در گوشه‌ای از گوشه‌های قلب عارف بالله قرار گیرد، احساس بدان نمی‌کند.»
- ۱۳۹ صاحب فصوص گوید: «بلکه سعی قلب فوق آن است که «قد ثبت أن القلب وسع الحق». و این کلامش اشارت به این حدیث شریف قدسی دارد که:
- ۱۳۰ «لا یسعی ارضی و لا سمائی و لکن یسعی قلب عبدي المؤمن»^(۶۷).
- ۱۳۱ یعنی:

گفت پیغمبر که حق فرموده است
 من ننگم هیچ در بالا و پست
 در زمین و آسمان و عرش نیز
 من ننگم این یقین دان ای عزیز
 در دل مؤمن بنگم ای عجب
 گر مرا جویی در آن دل‌ها طلب^(۶۸)

- ۱۳۲ صاحب فصوص و فتوحات در یکی دیگر از کتاب‌هایش به نام «الدرالمکنون و الجوهر المصون في علم الحروف» نکته‌ای لطیف درباره‌ی قرآن مجید دارد که:
- ۱۳۳ «یأتي يوم القيامة بکراً لا یعلم تأویلہ إلا الله»^(۶۹).
- ۱۳۴ وقتی قیامت شما قیام کرده است، قرآن مجید را با این که آن همه کتب تفاسیر

(۶۶) اسراء/۸۵؛ بگو: هر کس کار بر شیوه‌ی خویش کند.

(۶۷) ابن ابی جمهور احسانی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷، نشر سیدالشهداء.

(۶۸) مولوی (جلال‌الدین محمد بلخی)، مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۱۲۷.

(۶۹) محیی‌الدین عربی (محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبدالله بن حاتم طایی)، الدرالمکنون و الجوهر المصون في علم الحروف، ص ۶۶.



انفسی و غیر انفسی در تفسیر آن نوشته‌اند، می‌بینید که بکر است و هنوز قرآن دست نخورده است. و خود محیی‌الدین عربی نود و پنج جلد کتاب در تفسیر انفسی قرآن نوشت. نوع تفسیر اهل عرفان تفسیر انفسی است؛ لذا به حسب ظاهر هضم مطالب آنان برای افکار اکثری سنگین است، در قبول آن استنکاف دارند و چنین گمان دارند که با ظواهر امور مطابقت ندارد؛ ولی حقیقت امر این است که:

چون به چشمت داشتی شیشه کبود

زین سبب عالم کبودت می‌نمود^(۷۰)

۱۳۵ ما باید به فهم خطاب محمدی صلی الله علیه و آله اعتلا و ارتقا بیابیم. و در واقع قرآن بیانگر مقامات مسیر تکاملی انسان است و انسان را عوالم است. و این فریق، بطون، تأویلات، مقامات و اسرار آیات را به اندازه‌ی اعتلای وجودی و درایت و بینشی که یافته‌اند تفسیر می‌کنند تا شرح صدر مفسر چه قدر بوده باشد، و به قول متأله سبزواری در اول «اسرارالحکم»:

۱۳۶ «تا مشکلی می‌رسد تبادر به رد و انکار نکنید که مطالب عالیه را فهمیدن

هنر است نه رد و انکار»^(۷۱)

۱۳۷ ابن شهر آشوب در «معالم‌العلماء» در ترجمه‌ی حسن بن خالد برقی گوید که: وی یک صد و بیست مجلد کتاب در تفسیر قرآن به املا‌ی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشته است:

۱۳۸ «الحسن بن خالد البرقی أخو محمد بن خالد من کتبه تفسیر العسکری من إملاء

الإمام علیه السلام مائة و عشرون مجلدة».

۱۳۹ ناصر خسرو علوی در ۴۳۴ ه.ق. وفات کرده است.

۱۴۰ هدایت در «ریاض‌العارفین» گوید که:

۱۴۱ «ناصر خسرو در رساله‌ای که در بیان حالاتش نگاشته می‌گوید: قریب به

(۷۰) مولوی (جلال‌الدین محمد بلخی)، مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۷۲.

(۷۱) متأله حاج ملاهادی سبزواری، اسرارالحکم، ص ۵۴، نشر مطبوعات دینی.

هفتصد تفسیر مطالعه کردم.»

این حرف ناصر خسرو است در هزار سال پیش از این، و امروز در «الذریعه» فقط از تفاسیر شیعه حدود هفتصد تفسیر را نام می‌برد، و با این همه حق همان است که باید گفت:

«القرآن یأتي يوم القيامة بكراً.» ۱۳۳

حق سبحانه در وصف کتابش فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةَ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^(۱۳۳). و نیز فرماید: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾^(۱۳۴).

این کلمات که نفاذ و نهایت دارند، حقائق وجودیه‌ی دار هستی‌اند؛ به عبارت دیگر، اسمای تکوینی و الهی‌اند. مرتبه‌ی شامخ ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^(۱۳۴) تعلیم این کلمات نوریه است که عالم کتاب حق تعالی و مؤلف از این کلمات است، و این کتاب عینی تکوینی صورت عینی‌ه‌ی انسان کامل و معانی نفس‌الامری کتاب تدوینی است که صورت کتبی‌ه‌ی انسان کامل است.

به نزد آن که جانش در تجلی است
همه عالم کتاب حق تعالی است
عرض اعراب و جوهر چون حروف است
مراتب همچو آیات وقوف است
از او هر عالمی چون سوره‌ای خاص
یکی زان فاتحه دیگر چو اخلاص^(۱۳۵)

(۷۲) لقمان/۲۸؛ اگر هر چه در زمین درخت است خامه می‌بود و دریا را هفت دریای دگر ز بی کمک می‌دادند، سخنان خدای پایان نمی‌گرفت. خداوند توانمند و فرزانه است.

(۷۳) کهف/۱۱۰؛ بگو: اگر دریا برای سخنان پروردگارم مرکب می‌بود، بیش از آن که سخنان پروردگارم پایان گیرد، دریا پایان گیرد، هر چند دریایی چُنو را به یاری آریم.

(۷۴) بقره/۳۲؛ نام‌ها را همگی به آدم بیاموخت.

(۷۵) شبستری (سعدالدین محمود)، گلشن راز، بخش ۱۰.



- و به بیان کشف حقائق حضرت امام صادق علیه السلام: ۱۳۶
- «إِنَّ الْآيَةَ مِنَ الْقُرْآنِ وَالسُّورَةَ لَتَجِيءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى تَصْعَدَ أَلْفُ دَرَجَةٍ»^(۷۶) (۴) ۱۳۷
- این درجات برای انسان است. انسان را برای عروج به این معارج و نیل به این درجات خوانده‌اند. ﴿هُمُ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ﴾^(۷۷)، ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا﴾^(۷۸)، ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^(۷۹). ۱۳۸
- در این مقام مطلبی از نظام‌الدین نیشابوری در «شرح مجسطی» و مطلبی دیگر از ملاسلطانعلی گنابادی در تفسیر «بیان السعادة» به عرض می‌رسانیم: ۱۳۹
- نیشابوری در «شرح مجسطی» بطليموس به تحریر خواهی طوسی در بیان قطاع سطحی گوید: ۱۵۰
- «وَالدَّعَاوِي الْوَاقِعَةُ فِي هَذَا الشَّكْلِ هِيَ ٤٩٧٦٦٤ فَنَنْظُرُ فِي هَذَا الشَّكْلِ الصَّغِيرِ كَيْفَ اسْتَلْزَمَ جَمِيعَ تِلْكَ الْمَسَائِلِ وَلَا تَعْجَبْ مِنْ قَوْلِهِ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: ﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ تَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾»^(۸۰) ۱۵۱
- در بیان گفتارش اشارتی می‌کنیم و آن این‌که: نسبت در عدد را وجوه گوناگون ۱۵۲

۱. کلینی (محمد بن یعقوب)، کافی معرب، ج ۲، ص ۴۴۴.

(۷۶) به درستی که آیه‌ای از قرآن و سوره‌ای از آن در روز قیامت می‌آید، تا آن‌که هزار درجه بالا می‌رود.

(۷۷) آل عمران/۱۶۴؛ ایشان در نزد خدا پایه پایه‌اند.

(۷۸) انعام/۱۳۳؛ هر یک را - بدان چه کرده‌اند - پایه‌هایی است.

(۷۹) مجادله/۱۲؛ خداوند کسانی‌تان را که گرویده‌اند، و دانش داده شده‌اند، به پایه‌هایی برکشد.

(۸۰) نیشابوری (نظام‌الدین الحسن بن محمد بن حسین القمی)، شرح مجسطی، صص ۶۰ و ۶۱، نسخه‌ی کتاب‌خانه‌ی مجلس شورای اسلامی.

در این شکل قطاع تا ۴۹۷۶۶۴ وجه ادعا شده است. دقت کن در این شکل به این کوچکی که چگونه این همه مسائل در آن مطرح است و تعجب نکن از فرمایش خداوند در قرآن که فرمود: ﴿اگر هر چه در زمین درخت است خامه می‌بود و دریا را هفت دریای دگر ز بی کمک می‌دادند، سخنان خدای پایان نمی‌گرفت﴾ (لقمان/۲۸).

است؛ از ساده‌ترین وجه آن که یک، نصف دو، و ثلث سه، و ربع چهار، و خمس پنج است و هکذا، تا منتهی شود به نسبت‌هایی که در ریاضیات عالیه معنون است، مثل عکس نسبت که تالی را مقدم و مقدم را تالی قرار دادن است. و تفصیل نسبت که أخذ نسبت فضل مقدم بر تالی به تالی است. و ترکیب نسبت که أخذ نسبت مجموع مقدم و تالی به تالی است. و ابدال نسبت که أخذ نسبت مقدم به مقدم و تالی به تالی است. و قلب نسبت که أخذ نسبت مقدم است به فضل آن بر تالی، و غیرها که در صدر مقاله‌ی پنجم «اصول اقلیدس»^(۸۱) به تحریر خواجه‌ی طوسی محرر است. (۵)

از این قبیل احکام نسبت است که از یک شکل قطاع، چهارصد و نود و هفت هزار و ششصد و شصت و چهار حکم هندسی استنباط می‌شود و خواجه‌ی طوسی یک کتاب در شکل قطاع نوشت، چنان که در آخر شکل اول مقاله‌ی سوم «تحریر اکر مانالاؤوس» فرموده است:

«و هذا شكل عظیم الغناء و له تفاریع و أشباه و تفصیل هذه المسائل يحتاج إلى كلام أبسط يوجد في مواضعها من الكتب و لي فيها و فيما يغني عنها كتاب جامع سمّيته بـ «كشف القناع عن أسرار الشكل القطاع»^(۸۲)

این کتاب به فرانسه ترجمه شده است و با متن عربی به طبع رسیده است.

اما صاحب «بیان السعادة» در وجوه اعراب و قرائات اول سوره‌ی مبارکه‌ی بقره از ﴿الم﴾ تا ﴿أولئك هم المفلحون﴾^(۸۳) که پنج آیه است:

۱۱/۴۸۴/۲۰۵/۷۷۰/۲۴۰ وجه ذکر کرده است و بعد از آن گوید:

(۸۱) خواجه نصیرالدین طوسی، اصول اقلیدس، مقاله‌ی پنجم، ص ۷۲، ج سنگی.

(۸۲) همان، تحریر اکر مانالاؤوس، صص ۷۶ و ۷۷، ط حیدر آباد دکن.

این شکل بسیار پرآوازه است که برای آن متفرعات و اشباهی هست و تفصیل این مسائل به شرح بیش‌تری در جایش نیازمند است که من در مورد آن و متفرعات آن کتاب جامعی به نام «كشف القناع عن أسرار الشكل القطاع» نگاشته‌ام.

(۸۳) بقره/۶؛ رستگاران خود آنانند.



«و هذه هي الوجوه الشائعة التي لا شذوذ لها و لا ندور و لا غلق فيها.» ۱۵۸

تا این که گوید: ۱۵۹

«و قد ذكرنا هذه الوجوه في الآية الشريفة مع التزامنا في هذا التفسير الاختصار و عدم التّعرض لتصرف الكلمات و وجوه الإعراب و القرائات تنبيهاً على سعة وجوه القرآن بحسب اللفظ.» (۸۴) ۱۶۰

تا این که گوید: مفادش این که وجوه مذکور در قرائت پنج آیه ی یاد شده، غیر از وجوه قرائات شاذّ، نادر و دشوار است؛ و گرنه وجوه قرائات به اضعاف مضاعفه ی عدد مذکور خواهد رسید. و ما با این که در این تفسیر ملتزم به اختصار و عدم تعرض به تصریف کلمات و وجوه اعراب و قرائات شده ایم، وجوه فوق را به عنوان تنبیه بر سعه ی وجوه قرآن به حسب لفظ ذکر کرده ایم. این وجوه ظاهر عناوین باطن اند؛ اقرأ و ارق.

جناب رسول الله ﷺ قرآن را به مآدبه الله وصف فرمود؛ یعنی قرآن سفره ی الهی است. این سفره فقط برای انسان گسترده شد. ۱۶۲

حال ملاحظه فرمایید که قابلیت انسان و سعه ی وجودی او تا چه حد است که تواند وعای این همه جوامع کلمات نوریّه گردد. این قرآن سَلَم است و این آیات درجات آن؛ اقرأ و ارق. ۱۶۳

عارف شبستری با من دعوا دارد که: ۱۶۴

چه می گویم حدیث عالم دل
تو را سر در نشیب و پای در گل
جهان آن تو و تو مانده عاجز
ز تو محروم تر کس دید هرگز
چو محبوسان به یک منزل نشسته
به دست عجز پای خویش بسته
میان دربند چون مردان به مردی
در آ در زمره ی اوفوا بعهدی

تو را از بهر این کار آفریدند
اگر چه خلق بسیار آفریدند
پدر چون علم و مادر هست اعمال
به سان قرّة العین است احوال^(۸۵)

۱۶۵ آن نیک‌بختی که در مسیر تکامل انسانی این منازل و مراحل قرآنی را پیموده است، ولی و صاحب ولایت تکوینی است که:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد^(۸۶)

۱۶۶ انسان شاگرد مکتبی است که کتاب او قرآن است و معلم او صاحب قرآن، و؛
بر ضیافت‌خانه‌ی فیض نوالش منع نیست
در گشاده است و صلا در داده خوان انداخته
اما آن که فرمود:

«إنا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلّم الناس على قدر عقولهم»^(۸۷) ۱۶۷

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

«ما تكلم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العباد بكنه عقله قط.»^(۸۸) ۱۶۸

۱۶۹ بدیهی است که حضرت وصی علیه السلام از این نفی مستثناست؛ چه آن‌جناب نفس پیغمبر و از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مخاطب است به خطاب:

۱. مجلسی (محمد باقر)، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۳۰، ط کمپانی؛ کلینی (محمد بن یعقوب)، کافی، ج ۱، ص ۱۸.

(۸۵) شبستری (سعدالدین محمود)، گلشن راز، بخش ۶۰.

(۸۶) حافظ (شمس‌الدین محمد)، دیوان، غزل ۱۴۳.

(۸۷) کلینی (محمد بن یعقوب)، کافی معرب، ج ۱، ص ۱۸.

به درستی که ما گروه پیغمبران، مأمور شده‌ایم که با مردمان به اندازه‌ی عقل ایشان سخن گوئیم.

(۸۸) رسول خدا، هرگز با بندگان خدا به کُنه و نهایت عقل خویش سخن نگفت.



- ۱۷۰ «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ»^(۸۹)
- ۱۷۱ جز وصی علیه السلام چه کسی می توانست که اسرار معارف نبی ختم را فهم کند، و آن قول ثقیلی را که خداوند عالم فرمود: «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا»^(۹۰) حمل کند.
- ۱۷۲ چون در روایات، کلمات و سائط فیض الهی در حدّ فهم و عقل مردم به آنان القا می شد، لذا از روایات مرتبه‌ی درایت روات به دست می آید که هر یک در چه حدّی از مقامات معنوی بوده‌اند؛ مثلاً آن چه را که امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل رضوان الله علیه القا فرموده همه از غرر کلمات حضرت وصی و از اسرار ولایت‌اند.
- ۱۷۳ آن حدیث سؤال از حقیقت که کمیل از امام سؤال کرد:
- ۱۷۴ «مالحقیقة؟»^(۹۱)
- امام در جواب فرمود:
- ۱۷۵ «مالک و الحقیقة؟»^(۹۲)
- و کمیل عرض کرد:
- ۱۷۶ «أولستُ صاحب سرّی؟»^(۹۳)
- امام فرمود:
- ۱۷۷ «بلی ولكن یرشح علیک ما یطفح منّی»^(۹۴)
- ۱۷۸ که کمیل چند بار «زدنی فیه بیاناً» گفت و التماس بیان حقیقت کرد و در این حدیث

۱. سید رضی (ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی موسوی)، نهج البلاغه، تصحیح و تعلیقات علامه حسن زاده‌ی آملی، خطبه‌ی قاصعه (۲۳۵).

(۸۹) همانا تو می شنوی آن چه را من می شنوم، و می بینی آن چه را من می بینم، جز این که تو پیامبر نیستی.
 (۹۰) مزمل/۶؛ ما یر تو سخنی گران خواهیم افکند.
 (۹۱) حقیقت چیست؟
 (۹۲) تو را با حقیقت چه کار؟
 (۹۳) آیا من صاحب سرّ شما نیستم؟
 (۹۴) آری، ولکن آن چه از مخزن جانم سر ریز می کند، رشحه‌ای به تو می رسد.

- امام امضا فرمود که کمیل صاحب سرّ او بود.
- ۱۷۹ علاوه این که سؤال کمیل از چنان موضوعی عظیم خود دلیل بر عظمت مقام بینش اوست که: حسن السّؤال نصف العلم.^(۹۵)
- ۱۸۰ حدیث حقیقت را سید حیدر آملی در «جامع الأسرار»، و شیخ بهایی در «کشکول»، و قاضی نورالله در «مجالس»، و عبدالرزاق لاهیجی در «شرح گلشن راز»، و خوانساری در «روضات»، و محدث قمی در «سفینه» نقل کرده‌اند و بسیاری از اساطین حکمت و عرفان نظماً و نثراً آن را شرح کرده‌اند.
- ۱۸۱ و دیگر آن حدیث سؤال از نفس که شیخ بهایی در اوّل مجلد سوم «کشکول»^۱ و طریحی در ماده‌ی نفس «مجمع البحرین» نقل کرده‌اند که:
- ۱۸۲ «عن کمیل بن زیاد قال: سألت مولانا أمير المؤمنين عليه السلام فقلت: يا أمير المؤمنين أريد أن تعرفني نفسي. فقال: يا كميل و أيّ الأنفس تريد أن أعرفك؟ قلت: يا مولاي و هل هي إلاّ نفس واحدة؟ قال: يا كميل! إنّما هي أربعة: النّاميّة النباتيّة و الحسيّة الحيوانيّة و النّاطقة القدسيّة و الكلّية الإلهيّة.»^(۹۶) تا آخر حدیث شریف. (۶)
- ۱۸۳ و دیگر دعای معروف کمیل که دعای خضر عليه السلام است که حضرت وصی عليه السلام به کمیل تعلیم فرمود. جناب سید بن طاووس در اعمال شب نیمه‌ی شعبان کتاب عظیم الشان «اقبال» می‌فرماید:

۱. شیخ بهایی (بهاء‌الدین محمد عاملی)، کشکول، ص ۲۴۶، چ نجم‌الدوله.

(۹۵) خوب پرسیدن نصف دانایی است.

(۹۶) طریحی (فخرالدین بن محمد)، ج ۴، ص ۱۱۵، نشر مرتضوی.

از کمیل بن زیاد نقل شد که از مولایمان امیرالمؤمنین عليه السلام پرسیدم: «می‌خواهم نفس مرا به من شناسانی؟» فرمود: «ای کمیل! کدام یک از نفس‌ها را می‌خواهی که شناسانمت؟» عرض کردم: «ای آقای من! مگر نفس یکی نیست؟» فرمود: «ای کمیل! نفس چهارت است: نفس نامیه‌ی نباتیه، نفس حسیه‌ی حیوانیه، نفس ناطقه‌ی قدسیه و نفس کلیه‌ی الهیه.»



۱۸۴ «و من الدَّعَوَاتِ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ مَا رَوَيْنَاهُ بِإِسْنَادِنَا إِلَى جَدِّي أَبِي جَعْفَرِ الطُّوسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَوَى أَنْ كَمِيلَ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام سَاجِدًا يَدْعُو بِهَذَا الدَّعَاءِ فِي لَيْلَةِ النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ»^(۹۷) و بعد از آن سید فرمود:

۱۸۵ «أَقُولُ: وَ وَجَدْتُ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى مَا هَذَا لَفْظُهَا: قَالَ كَمِيلُ بْنُ زِيَادٍ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ مَوْلَايَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي مَسْجِدِ الْبَصْرَةِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ مَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾؟ قَالَ عليه السلام: لَيْلَةُ النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَ الَّذِي نَفْسَ عَلِيِّ بِيَدِهِ إِنَّهُ مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ جَمِيعٌ مِمَّا يَجْرِي عَلَيْهِ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ مَقْسُومٌ لَهُ فِي لَيْلَةِ النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ إِلَى آخِرِ السَّنَةِ فِي مِثْلِ تِلْكَ اللَّيْلَةِ الْمَقْبَلَةِ وَ مَا مِنْ عَبْدٍ يَحْيِيهَا وَ يَدْعُو بِدَعَاءِ الْخَضِرِ عليه السلام إِلَّا أُجِيبَ لَهُ. فَلَمَّا انْصَرَفَ طَرَقْتَهُ لَيْلًا فَقَالَ عليه السلام: مَا جَاءَ بِكَ يَا كَمِيلُ؟ قُلْتَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ دَعَاءُ الْخَضِرِ فَقَالَ: اجْلِسْ يَا كَمِيلُ إِذَا حَفِظْتَ هَذَا الدَّعَاءَ فَادْعَ بِهِ كُلَّ لَيْلَةِ جُمُعَةٍ أَوْ فِي الشَّهْرِ مَرَّةً أَوْ فِي السَّنَةِ مَرَّةً أَوْ فِي عَمْرِكَ مَرَّةً تَكْفٍ وَ تَنْصُرٍ وَ تَرْزُقٍ وَ لَنْ تَعْدَمَ الْمَغْفِرَةَ يَا كَمِيلُ أَوْجِبَ لَكَ طَوْلَ الصَّحْبَةِ لَنَا أَنْ نَجُودَ لَكَ بِمَا سَأَلْتَ ثُمَّ قَالَ: اكْتُبِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَّعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^(۹۸) تا آخر دعای شریف.

۱۸۶ کمیل می گوید: «با مولایم امیرالمؤمنین عليه السلام در مسجد بصره نشستیم و او بودم و اصحابش با او بودند. بعضی از آنان گفتند: معنای قول خدای عزوجل: ﴿فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾^(۹۷) چیست؟

۱۸۷ امام فرمود: شب نیمه شعبان است. سوگند به کسی که جان علی در دست اوست، هیچ بنده‌ای نیست مگر این که جمیع خیر و شر برای او در این شب تا همان شب

(۹۷) از دعاهای وارده در این شب آنی است که ما به اسنادمان به جدمان ابو جعفر طوسی نقل کرده‌ایم که گفت: روایت شد که کمیل بن زیاد نخعی امیرالمؤمنین عليه السلام را در حال سجده دیده که در شب نیمه‌ی شعبان این دعا را می‌خواند.

(۹۸) سید بن طاووس (ابوالقاسم علی بن موسی)، اقبال، ج ۲، ص ۷۰۶، نشر دارالکتب اسلامیة.

(۹۹) دخان/۵؛ آن شب هر کاری استوار باز نموده شود.

آینده مقسوم است، و هر بنده‌ای که این شب را احیا کند و دعای خضر علیه السلام را بخواند دعای او به اجابت می‌رسد. پس چون حضرت منصور ف شد و مراجعت فرمود، شب به خدمت او رفتم. همین که مرا دید پرسید: ای کمیل چه می‌خواهی و چه چیز سبب آمدن تو شده است؟ گفتم: یا امیرالمؤمنین به طلب دعای خضر آمده‌ام. فرمود: بنشین ای کمیل. چون این دعا را حفظ کرده‌ای در هر شب جمعه یا در هر ماه یک‌بار و یا در سال یک‌بار و یا در عمر یک‌بار بخوان تا از بدی‌ها باز داشته شوی و یاری شده و روزی داده شوی و هرگز از آمرزش محروم نمانی. ای کمیل طول صحبت تو با ما موجب شد که چنین نعمت و عطایی را به تو ببخشم.»

چه قدر کمیل همت و عزم داشت، چه قدر عشق و شوق داشت، چه قدر تشنه و طالب بود که تا چیزی سراغ گرفت در راه تحصیل آن شد، و شب به خدمت امام رسید و دعای خضر را از آن جناب طلب کرد و از آن حُسن طلبش و صفای سریره و هدف مقدسش چنین سفره‌ی پر برکت دعای خضر علیه السلام را برای همه‌ی اهل حال و دعا و مردم صاحب‌دل گسترده است و چنین اثر قیم و قویم را از خود به یادگار گذاشته است و دعای خضر را دعای کمیل کرده است.

آری باید گدایی کرد، که جواد گدائی خواهد.

بانگ می‌آید که ای طالب بیا
 جود محتاج گدایان چون گدا
 جود محتاج است و خواهد طالبی
 همچنان که توبه خواهد تائبی
 جود می‌جوید گدایان و ضعاف
 همچو خوبان کآینه جویند صاف
 روی خوبان ز آینه زیبا شود
 روی احسان از گدا پیدا شود^(۱۰۰)

و امام علیه السلام به کمیل فرمود: «طول صحبت تو با ما موجب احسان چنین عطایی شده



- است. پس پیداست که کمیل خیلی ملازم آن حضرت بود.
- ۱۹۱ و دیگر از غرر کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام که به کمیل القا شده است و دلالت بر کفایت آن صاحب سرّ ولیّ الله اعظم دارد و لیاقت مصاحبتش را با آن حضرت می‌رساند، آن است که سید رضی رضوان الله علیه در «نهج البلاغه» آورده است که:
- ۱۹۲ «قال کمیل بن زیاد: أخذ امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بیدی فأخرجني إلى الصحراء فلما أصر تنفس الصعداء ثم قال: يا کمیل بن زیاد إن هذه القلوب أوعية فخيرها أوعاها، إلخ.»^(۱۰۱) (۷)
- ۱۹۳ تا چه حد باید کمیل به امیرالمؤمنین قرب داشته باشد که حضرت دست او را بگیرد و تنها با او به صحرا برود.
- ۱۹۴ این کلام امیر علیه السلام به کمیل را مآخذ روایی بسیار است، از آن جمله ابونعیم اصفهانی در «حلیة الأولیاء» با اسناد روایت کرده است.^۱
- ۱۹۵ و از آن جمله غزالی در «احیاء العلوم»^۲
- ۱۹۶ و از آن جمله نعمانی، معاصر کلینی، در چند موضع «کتاب غیبت»^۳.
- ۱۹۷ و از آن جمله شیخ بهایی در «اربعین» با اسنادش که حدیث سی و ششم آن است و آن را شرح کرده است.

۱. اصفهانی (ابونعیم)، حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۷۹.
۲. غزالی (محمد)، احیاء العلوم، ص ۴۳، ط رحلی.
۳. نعمانی (ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم)، کتاب الغیبة، صص ۴ و ۷، ج سنگی.

(۱۰۱) سید رضی (ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی موسوی)، نهج البلاغه، تصحیح و تعلیقات علامه

حسن زاده‌ی آملی، حکمت ۱۳۸.

کمیل بسر زیاد گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دست مرا گرفت و به بیابان برد، چون به صحرا رسید آه بلندی کشید و گفت: ای کمیل! این دل‌ها آوندهاست، و بهترین آن‌ها نگاهدارنده‌ترین آن‌هاست، إلخ.

- ۱۹۸ و از آن جمله ابن عبدربه در «عقد فرید» مسنداً روایت کرده است.^۱
- ۱۹۹ و از آن جمله یعقوبی در «تاریخ» اش.
- ۲۰۰ و از آن جمله سبط بن جوزی در «تذکره».
- ۲۰۱ و از آن جمله شیخ طوسی در «امالی»^۲.
- ۲۰۲ و از آن جمله در مجلد هفدهم «بحار» مجلسی با اسناد روایت شده است^۳ و مآخذ بسیار دیگر.
- ۲۰۳ و همچنین برخی از روایات دیگر در خاطر داریم که دلالت بر کمال قابلیت جناب کمیل رضوان الله علیه دارد که توانست چنان معارف عرشی را دهن به دهن از حضرت ولی الله اعظم بگیرد، و غرض ما در پیرامون گفتار رسول الله ﷺ که:
- ۲۰۴ «إنا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلّم الناس على قدر عقولهم»^(۱۰۲)
- ۲۰۵ این بود که از روایات، مرتبه‌ی درایت و قابلیت روات به دست می‌آید و استفاده می‌شود.
- ۲۰۶ و نیز مطلبی دیگر از حدیث شریف یاد شده استفاده می‌شود که نکاتی که از ادعیه مستفاد است، از روایات نیست، در بیان آن گوئیم:
- ۲۰۷ ادعیه‌ی مأثوره هر یک مقامی از مقامات انشایی و علمی ائمه‌ی دین‌اند. لطائف شوقی و عرفانی، و مقامات ذوقی و شهودی که در ادعیه نهفته‌اند در روایات وجود ندارند؛ زیرا در روایات، مخاطب مردم‌اند و با آنان به فراخور عقل، فهم، ادراک و معرفت‌شان سخن می‌گفتند نه هرچه که گفتنی بود؛ اما در ادعیه و مناجات‌ها با جمال و جلال مطلق و محبوب و معشوق حقیقی به راز و نیاز بودند؛ لذا آن‌چه در

۱. ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۱۱، ط مصر.

۲. شیخ طوسی (ابوجعفر محمد بن حسن)، امالی، ص ۱۳، چ سنگی ایران.

۳. مجلسی (محمد باقر)، بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۳۶، ط کمپانی.

(۱۰۲) کلینی (محمد بن یعقوب)، کافی معرب، ج ۱، ص ۱۸.

به درستی که ما گروه پیغمبران، مأمور شده‌ایم که با مردمان به اندازه‌ی عقل ایشان سخن گوئیم.



- نهان‌خانه‌ی سرّ و نگارخانه‌ی عشق و بیت‌المعمور ادب داشتند به زبان آوردند.
- ۲۰۸ و دیگر استفاده‌هایی که از حدیث مذکور می‌شود این که معصوم در یک روایت در موضوعی با سائلی به مقدار عقلی او بیانی دارد و چه بسا که وی را در ورود و اقتحام بدان نهی می‌فرماید؛ ولی شخص دیگر را به فحص و تحقیق در پیرامون آن تهییج و تشویق می‌فرماید، بلکه چه بسا در سؤال شخصی ابتدا جوابی به اجمال می‌فرماید و چون سائل الحاح در جواب تفصیلی آن می‌کند جواب به شرح و تفصیل می‌شود.
- ۲۰۹ در این مطلب نیز شواهد بسیار داریم؛ ولی به طور اشاره و اجمال برخی از آن‌ها را عنوان می‌کنیم: در باب پنجاه و نهم «توحید» صدوق و در باب قضا و قدر و مشیت «بحار»^۱ روایت شده که:

۲۱۰ «جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين أخبرني عن القدر. فقال: بحر عميق فلاتجه. فقال: يا أمير المؤمنين أخبرني عن القدر. قال: طريق مظلم فلاتسلكه. قال: يا أمير المؤمنين أخبرني عن القدر. قال: سرّ الله فلاتتكلفه. قال: يا أمير المؤمنين أخبرني عن القدر. فقال أمير المؤمنين عليه السلام: أما إذا أبيت فإني سائلك، الحديث.»^(۱۰۳) (۸)

- ۲۱۱ در این حدیث حضرت امیر سه بار سائل از قدر را نهی فرموده است از این که وارد در این وادی سهمگین بشود؛ ولی با الحاح سائل شروع می‌کند در امر قدر با او سخن به میان آوردن.
- ۲۱۲ و از این قبیل است سؤال کمیل از حضرت امیر عليه السلام درباره‌ی حقیقت که در ابتدا

۱. مجلسی (محمد باقر)، بحار الأنوار، ج ۳، ص ۳۳، ط کمپانی.

(۱۰۳) مردی به خدمت امیرالمؤمنین عليه السلام آمد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! برایم از قدر بفرما! فرمود: دریایی است ژرف، بدان در میا. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! برایم از قدر بفرما! فرمود: راهی است تیره، آن را مییما. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! برایم از قدر بفرما! فرمود: راز خداست، برای گشودنش خود را مفرسا. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! برایم از قدر بفرما! امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: چون سر باز زدی، من از تو سؤال می‌کنم، الحدیث.

امام به او فرمود:

- ۲۱۳ «مالک و الحقیقة؟»^(۱۰۴)
- و پس از آن که کمیل عرض کرد:
- ۲۱۴ «أولست صاحب سرک؟ ... أو مثلک یخیب سائلاً.»^(۱۰۵) (۹)
- ۲۱۵ امام در جوابش حقائقی افاده فرموده، آن هم با استدعای متعدد کمیل به زدنی بیانا.
- ۲۱۶ و از آن جمله است سؤال همّام بن شریح از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در او صاف متّقین که امام در ابتدا در جوابش تناقل ورزید و سپس جوابی کوتاه ادا فرمود؛ ولی همّام قرار نگرفت و بدان قانع نشد؛ حتی امام را سوگند داد، که امام در جوابش چنان خطبه‌ی غراء را در وصف متّقین ایراد فرموده است و آن در «نهج البلاغه» آمده است و خطبه‌ی یک صد و هشتاد و پنجم آن است.
- ۲۱۷ و از آن جمله حدیثی که در «معانی الأخبار» صدوق و در چهاردهم «بحار»^۱ در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾^(۱۰۶) روایت شده است که سفیان ثوری از امام صادق علیه السلام سؤال از «ن» کرده است تا سخن بدین جا می‌رسد که امام به سفیان فرمود:
- ۲۱۸ «یابن سعید لولا أنك أهل للجواب ما أجبتك.»^(۱۰۷) (۱۰)
- ۲۱۹ سپس امام شروع فرمود به تفسیر نون، قلم و لوح.
- ۲۲۰ و از آن جمله است خبری که در «بصائر» به اسنادش از عمّار ساباطی روایت کرده است که:
- ۲۲۱ «قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك أحبّ أن تخبرني باسم الله الأعظم. فقال:

۱. مجلسی (محمد باقر)، بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۹۰، ط کمپانی.

(۱۰۴) تو را با حقیقت چه کار؟

(۱۰۵) آیا من صاحب سرّ شما نیستم؟ آیا مثل شما، خواهان را نا امید می‌گرداند؟

(۱۰۶) قلم/۲؛ نون. سوگند به قلم و آن چه نویسند.

(۱۰۷) ای یسر سعید! اگر شایسته‌ی پاسخ نبود، جوابت را نمی‌گفتم.



إِنَّكَ لَا تَقْوَىٰ عَلَىٰ ذَٰلِكَ. قَالَ: فَلَمَّا أَلْحَحْتُ قَالَ: مَكَانَكَ إِذَا تَمَّ قَامَ فَدَخَلَ الْبَيْتَ

هِنَاءُ تَمَّ صَاحِبِ بَيْتِي ادْخُلِ، الْحَدِيثُ، (۱۰۸) (۱۱)

در این حدیث صریحاً امام به او فرمود که: إِنَّكَ لَا تَقْوَىٰ عَلَىٰ ذَٰلِكَ، و عَمَّار صریحاً ۲۲۲

گفت: فَلَمَّا أَلْحَحْتُ. و امام بعد از الحاح او وی را صدا زد که داخل خانه شود، الخ.

غرض این است که به علت ضعف و نارسایی عقول عامه‌ی مردم در ادراک ۲۲۳

این گونه مسائل از قبیل قضا و قدر، نهی از ورود در آنها شده است، نه آن که مطلقاً

حتی برای خواص و افراد مستعد و لایق، خوض و تحقیق در آنها نهی تحریمی

شده باشد؛ و گرنه امام پس از نهی در ورود، بر اثر الحاح سائل، جواب سؤالش را

نمی فرمود، چنان که خیلی واضح در این معنا، امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می فرماید که:

«أَلَا إِنَّ الْقَدْرَ سَرٌّ مِنْ سَرِّ اللَّهِ - إِلَىٰ قَوْلِهِ علیه السلام: لَا يَنْبَغِي أَنْ يُطَّلَعَ عَلَيْهَا إِلَّا الْوَاحِدُ ۲۲۴

الفرد» (۱۰۹)

و دیگر استفاده‌هایی که از حدیث مذکور می شود این که ورای عقول مردم حقائق ۲۲۵

بسیاری است که از ادراک آنها عاجز و از نیل بدانها قاصرند؛ پس روایت به ما

می فهماند که ظاهر این دین را باطنی است و صورت آن را حقائقی که به قدر عقول

مردم به منصفه‌ی ظهور رسیده است؛ و اگر آن چنان که هستند به بیان آیند، عقول اکثری

مردم از قبول آن اعراض می کنند و در واقعیت آن اعتراض.

ولکن سفره‌ی بیان به نحوی گسترده شد که هیچ کس از کناره این سفره‌های روایات ۲۲۶

۱. مجلسی (محمد باقر)، بحار الأنوار، باب القضاء و القدر، ج ۳، ص ۲۹، ط کمپانی.

(۱۰۸) مجلسی (محمد باقر)، بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۲۷، نشر احیاء التراث.

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! دوست دارم از اسم اعظم الهی برایم بفرمایند! فرمود:

تو توان آن را نداری. عمار گوید: وقتی اصرار کردم، فرمود: سرجایت باش! آن گاه با خوش رویی

داخل خانه شد و مرا صدا زد که داخل شو...

(۱۰۹) آگاه باشید که قدر رازی از راز خداوند است، - تا این که فرمود: بجز واحد فرد، سزاوار نیست

که احدی بر آن آگاهی یابد.

اهل بیت عصمت و طهارت بی بهره نمی ماند، بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست. ولکن حمل اسرار آیات و روایات برای او حدی از ارباب عقول و اصحاب قلوب است که رخس می باید تن رستم کشد^(۱۱۰)، به قول شیخ رئیس در «رساله‌ی معراجیه»:

«شرط انبیا آن است که هر معقول که دریابند در محسوس تعبیه کنند و در قول آرند تا اَمّت متابعت آن محسوس کنند و برخوردارای ایشان هم معقول باشد و آنچه مراد نبی است پنهان نماند، و چون به عاقلی رسد به عقل خود ادراک کند و داند که گفته‌های نبی همه رمز باشد به معقول آکنده.»^(۱۱۱)

۲۳۷

مضمون بعضی از روایات به قدری عالی است که امام باقر علیه السلام آن‌ها را به صعب و مستصعب تعبیر فرمود و صعب را تفسیر فرمود به مرکبی که هنوز سوارش نشدند، و مستصعب آن مرکبی است که چون آن را ببینند فرار کنند.

۲۳۸

«كما في البصائر عن المفضل قال: قال أبو جعفر عليه السلام: إن حديثنا صعب مستصعب ذكوان أجرد لا يحتمله ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا عبد امتحن الله قلبه للإيمان. أما الصَّعب فهو الذي لم يركب بعد و أما المستصعب فهو الذي يهرب منه إذا رُوي و أما الذكوان فهو ذكاء المؤمنين و أما الأجرد فهو الذي لا يتعلق به شيء من بين بدیه و لا من خلفه، الحديث.»^(۱۱۲)

۲۳۹

و روایات دیگر قریب به همین مضمون و به مضامین دیگر در این مطلب آمده

۲۳۰

(۱۱۰) دهخدا (علی اکبر)، امثال و حکم، ج ۲، ص ۸۶۵، نشر امیرکبیر.

(۱۱۱) شیخ الرئیس (ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا)، رساله‌ی معراجیه، صص ۱۴ و ۱۵.

(۱۱۲) صفار (محمد بن حسن)، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۴، نشر کتاب‌خانه‌ی آیه‌الله مرعشی.

همچنان که در «بصائر» از مفضل است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: سخنان ما دشوار و سخت یاب و ذکاء و تمام است که فرشته‌ی مقرب و نبی مرسل و بنده‌ای که خداوند دلش را به ایمان آزموده باشد هم قدرت حمل آن را ندارد. اما حدیث ما صعب و دشوار است، یعنی مثل مرکبی را می ماند که هنوز سوارش نشدند؛ و اما مستصعب است، یعنی مثل آن مرکبی است که چون آن را ببینند فرار می کنند؛ و اما ذکوان است، پس آن زیرکی مؤمنین است؛ و اما آجرد است، چون چیزی از پس و پیش به او تعلق ندارد (و محدود به حدی نمی شود).



است. این تعبیرات مختلف سفرای الهی به لحاظ انحای ادراکات ما و مراتب و درجات اعتلای وجودی ماست. حدیث شریف فرمود:

«أمرنا أن نكلّم الناس على قدر عقولهم.»^(۱۱۳) ۳۳۱

کلام، با قول و حکایت فرق دارد. کلام انبیا با مردم از کلمات نوریه‌ی کتاب وجود ۳۳۲

است. کلمات شان را بخوانید و بالا بروید. همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه السلام در تصاعد علمی قرآن فرمود: اقرأ وارق.

هرچند که آیات و روایات رمزند و روایات در حقیقت مرتبه‌ی نازل‌ه‌ی قرآن‌اند ۳۳۳

آن‌چنان‌که بدن مرتبه‌ی نازل‌ه‌ی نفس است. ولی سرمایه‌ی فهم این رموز را به ما داده است؛ و اگر انسان، قابل فهم آن‌ها نمی‌بود، او را به تدبیر قرآن امر نمی‌فرمود که «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^(۱۱۴) و اصلاً قرآن را برایش نازل نمی‌فرمود. ما اگر لیاقت قرب الی الله را نمی‌داشتیم، بدان مکلف نمی‌شدیم. ما اگر آشنایی با خداوند عالم نداشته باشیم، او را خطاب نمی‌کنیم؛ زیرا خطاب به مجهول مطلق چون طلب مجهول مطلق، محال است.

ارتباطی بی تکلیف بی قیاس

هست رب الناس را با جان ناس^(۱۱۵)

نه تنها کلمات مقطعه‌ی قرآن از قبیل الم و طس و یس و نحو آن‌ها رمزند، همه‌ی ۳۳۴

آیات قرآن رمزند و ما را به فهم همه‌ی این رموز دعوت فرموده‌اند که این فهمیدن‌ها آب حیات نفس ناطقه‌ی انسانی‌اند؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^(۱۱۶)

(۱۱۳) کلینی (محمد بن یعقوب)، کافی معرب، ج ۱، ص ۱۸.

مأمور شده‌ایم که با مردمان به اندازه‌ی عقل ایشان سخن گوئیم.

(۱۱۴) محمد/۲۵؛ آیا در قرآن نمی‌اندیشید؟ یا بندها بر دل‌هاست؟

(۱۱۵) مولوی (جلال‌الدین محمد بلخی)، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بخش ۳۱.

(۱۱۶) انفال/۲۵؛ ای کسانی که گرویده‌اید، از خدا و این پیامبر بپذیرید، هرگاه شما را به چیزی خواندند که زنده‌ی تان کند.

۳۳۵

اما آیهی کریمه که خداوند فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾^(۱۱۷)، نه تنها مردم آن روز امی بودند، بلکه همیشه رسول الله در میان امیین مبعوث است. اگر اجتماعی از نوابغ دهر، نوادر روزگار و صاحبان افکار که ورزش های فکری کرده اند و گردنه های علمی را گذرانند، مثل فارابی ها، کندی ها و شیخ رئیس، علامه حلی، محیی الدین عربی، خواجه نصیر و ملاصدراها تشکیل شود، پیغمبر خاتم در میان چنین اجتماعی که همه ی افرادش چنین مردم ذوفنون که در هر فنّ مرد یک فنّ اند بوده باشد، باز پیغمبر در میان امیین مبعوث و محشور است.

۳۳۶

این نوابغ از اشراقات و افاضات منطقی وحی رسول امی، از قوه به فعل رسیده اند و از امثال روزگار شدند. آیه می فرماید که رسول ﷺ برای تزکیه و تعلیم نفوس بشری مبعوث شده است.

۳۳۷

قرآن دستورالعملی است که تطهیر کننده و تعلیم دهنده است.

۳۳۸

خداوند سبحان فرمود: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^(۱۱۸)، و فرمود: ﴿إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ﴾^(۱۱۹) و فرمود: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^(۱۲۰)، طهارت، تقوا و سلامت می باید، البته ﴿وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^(۱۲۱).

۳۳۹

و رسول الله فرمود: العلم إمام العمل. ولی عالم مطهر می تواند قرآن را به همه ی ابعادش مسّ کند، و عالم متقی در نزد خداوند مکرم است، عالم صاحب قلب سلیم در چنان روزی رستگار است. ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ﴾^(۱۲۲).

(۱۱۷) جمعه/۳؛ اوست که در میان مردمی نافرهیخته، هم از خودشان پیامبری فرستاد.

(۱۱۸) واقعه/۸۰؛ جز پاک شدگان بدان دست نزنند.

(۱۱۹) حجرات/۱۴؛ گرمی ترین تان نزد خدا پرهیزگارترین تان است.

(۱۲۰) شعراء/۸۹ و ۹۰؛ روزی که نه خواسته ای سود دهد و نه فرزندان. مگر کسی که خدای را دلی درست آرد.

(۱۲۱) مجادله/۱۲؛ خداوند کسانی تان را که دانش داده شده اند، به پایه های برکشد.

(۱۲۲) اسراء/۱۰؛ هر آینه این قرآن رهنمون به راهی شود که خود راست تر است.



- ۲۳۰ شیخ رئیس در اواخر الهیات «شفا» سخنی دارد به این مضمون که با قطع نظر از دین‌داری اگر کسی این دستور را در اجتماع بشری پیاده کند، آن اجتماع مدینه‌ی فاضله خواهد شد، تا چه رسد که متعبد به شرع هم بوده باشد.
- ۲۳۱ رسول مبعوث شده است که ﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ﴾^(۱۲۳)، کلمات حق را برای آن‌ها بخواند، آیات صنع الهی را برای آن‌ها تلاوت کند، کتاب وجود اشخاص را برای آنان قرائت کند و آنان را به صحیفه‌ی وجودی‌شان آگاهی دهد، تا آنان را تزکیه و تطهیر کند و تمام تعلقاتی که رفتنی و ناپایدار است از آنان بزدايد که همه‌ی نسبت‌ها قطع می‌شود مگر نسبت با حق سبحانه باقی می‌ماند. و چون انسان از آلودگی‌ها پاک شد، آن‌چه نادیدنی است آن بیند.

سعدی حجاب نیست تو آینه پاک دار

زنگارخورده چون بنماید جمال دوست^(۱۲۴)

از حضرت عیسی روح‌الله علیه السلام مروی است که:

«لاتقولوا العلم في السماء من يصعد فيأتي به، ولا في تخوم الأرض من ينزل»^{۲۳۳}

فیأتي به، العلم مجبول في قلوبكم تأدبوا بين يدي الله بأداب الرّوحانيين و تخلّقوا

بأخلاق الصّديقين يظهر من قلوبكم حتى يغطّيكم و يغمركم.^(۱۲۵)

- ۲۳۴ فرمود که: «نگوید علم در آسمان است، چه کسی می‌تواند بدان صعود کند و علم را از آن‌جا بیاورد، و نگوید که علم در دل زمین است، چه کسی می‌تواند در آن فرود آید و علم را از آن‌جا بیاورد، علم در دل‌های شما مجبول است. در پیشگاه خداوند متأدب به آداب روحانیان، و متخلّق به اخلاق صدیقان بوده باشید، تا علم از دل‌های شما آشکار گردد و شما را فرا بگیرد.»

با سرشتت چه‌ها که همراه است

خنک آن را که از خود آگاه است

(۱۲۳) جمعه ۳؛ سخنان او را بر ایشان برمی‌خواند.

(۱۲۴) سعدی (ابومحمد مصلح بن عبدالله)، دیوان اشعار، غزل ۹۷.

(۱۲۵) سید حیدر آملی، جامع‌الأسرار، ص ۵۱۳، نشر وزارت فرهنگ و آموزش عالی.

گوهری در میان این سنگ است
یوسفی در میان این چاه است
پس این کوه قرص خورشید است
زیر این ابر زهره و ماه است

در «شهاب‌الآخبار» قاضی قضاعی از رسول‌الله ﷺ روایت شده است که:

۲۲۵

«قال النبي ﷺ: الناس معادن كمعادن الذهب و النضة.»^(۱۲۶)

۲۲۶

یک وجه از وجوه معانی این حدیث شریف این که باید انسان کوه وجود خود را بشکافد که معدن حقائق است تا بدان‌ها دست بیابد. اگر انسان در خود نداشته باشد نمی‌تواند به حقائق خارجی دست بیابد، اگر ما بخواهیم در مسیر تکامل انسانی قدمی برداریم و به راه بیفتیم، باید راهی را بیماییم که برای ما نزدیک‌ترین راه باشد تا بتوانیم زودتر به مقصود برسیم؛ چنان‌که هر سالک و متحرک برای رسیدن به هدف و مقصد در پی آن است که نزدیک‌ترین راه بیمایند.

۲۲۷

شکل بیستم مقاله‌ی اولای «اصول اقلیدس» در اثبات این حکم هندسی است که مجموع دو ضلع هر مثلث اطول از ضلع ثالث آن است. این شکل را «حماری» لقب داده‌اند و در وجه آن گفته شد که اگر حماری در طرف یکی از اضلاع آن باشد و دسته‌علفی در آن طرف دیگر همان ضلع بگذارند، هیچ‌گاه حماری برای رسیدن به علف از سیر در مسافت این ضلع عدول نمی‌کند و مسیر آن دو ضلع دیگر را نمی‌پیماید. (۱۳)

۲۲۸

انسان راهی نزدیک‌تر از خود برای رسیدن به مقامات معنوی ندارد. چرا از راه دریا، صحرا، آسمان و زمین در جست‌وجوی حق باشد؟ چرا من عرف نفسه فقد عرف ربه^(۱۲۷) را ملاک کار خود قرار ندهد؟ خود که عجیب‌ترین کتاب الهی است، چرا از خود شروع نکند، کتاب وجود خود را فهمیده ورق نزند و کلمات وجودی خود را درست نخواند

۲۲۹

(۱۲۶) قاضی قضاعی (محمد بن سلامه)، شهاب‌الآخبار، ص ۶۶، نشر مؤسسه‌ی علمی فرهنگی.

مردم معادنی همانند معادن طلا و نقره‌اند.

(۱۲۷) ابن ابی جمهور احسانی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۲، نشر سیدالشهداء.

آن‌که خود را شناخت، پروردگارش را شناسد.



و به اسرار این کلمات دست نیابد؟ حق سبحانه و تعالی فرمود: ﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾^(۱۲۸). غرض این که سرمایه‌ی کسب دارد، باید از خود شروع کند.

اگر قوه و استعداد کسب معارف در ما نباشد، راهی به عالم خارج برای ما نخواهد بود. و این انسان است که بر بَرّ و بحر مسلط است و به ادراک حقائق نایل می‌شود.

حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام فرموده است:

«قد علم أولوا الأبواب أن ما هنالك لا يعلم إلا بما هبنا.»

خردمندان می‌دانند که آنچه در آن جاست باید از این جا دانسته شود. در سوره‌ی مبارکه‌ی واقعه تلاوت می‌کنید که ﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾^(۱۲۹). باید از همین جا که ظلّ آن جاست شروع کرد. و هر مقام وجود بیانگر مراتب فوق خود است که ظلّ آن‌هاست؛ چنان که معرف مادون خود است که عنوان علی نسبت بدان دارد و علت، معرف معلول است و معلول حاکی علتش.

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی، تا چون به عالم ذکر حکیم پیوست و با کلیات نوریه و حقائق مرسله اتحاد وجودی یافت با ازل و ابد یکی می‌شود، که نسبت به این نشئه، هم از گذشته خبر می‌دهد و هم از آینده.

مثلاً قرآن کریم است که از زبان خاتم خبر از آدم، نوح و انبیای دیگر و امم گذشته می‌دهد و هم از آینده‌ی انسان‌ها و معاد آن‌ها. این چنین به اذن الهی صاحب ولایت تکوینی می‌گردد که ازل و ابد او یکی می‌شود. عارف نامور سنایی غزنوی می‌گوید:

تو فرشته شوی از جهد کنی از پی آنک

برگ توت است که گشته است به تدریج اطلس

اول و آخر قرآن ز چه «با» آمد و «سین»

یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس^(۱۳۰)

(۱۲۸) اسراء/۱۵؛ بخوان نامه‌ی خویش را که امروز در شمارگری بر خویشتن، تو خود بس.

(۱۲۹) واقعه/۶۳؛ از آفرینش نخست آگاه شده‌اید، پس چرا به یاد نیارید؟

(۱۳۰) سنایی غزنوی (ابوالمجد مجدود بن آدم)، دیوان اشعار، قصیده‌ی ۹۰.

۲۵۶

ملای رومی در آخر دفتر دوم «مثنوی» به عنوان مثال گوید:

۲۵۷

تخم اردک در زیر پر مرغ خانگی رشد می‌کند و از قلعه و حصاری که وی را احاطه کرده است به در می‌آید و با وجودی که در زیر پر مرغ خانگی بزرگ شده است، همین که خود را شناخت که آبی است، دایه‌اش را که مرغ خانگی است ترک می‌گوید و به نهر و بحر روی می‌آورد.

۲۵۸

حساب نفس ناطقه‌ی انسانی با طبیعت، حساب تخم اردک و مرغ خانگی است که هرچند نفس در ابتدای امرش جسمانیة‌الحدوث است، یعنی در بدو فطرتش قوه‌ای منطبعه در ماده است، ولی بر اثر اعتلا و اشتداد وجودی‌اش از طبیعت به مسافت سال‌های نوری فاصله می‌گیرد که به تجرد برزخی بلکه تجرد عقلی بلکه فوق مقام تجرد می‌رسد و نایل به مقام خلافت الهیه، بلکه فوق مقام خلافت الهیه می‌شود، بلکه در حقیقت تعبیر به مسافت سال‌های نوری و امثال آن بین مجرد و مادی نارواست که این‌گونه تعبیرات بیان اوصاف و نسبت مادی به مادی است.

تخم بطی گرچه مرغ خانگی
زیر پر خویش کردت دایگی
مادر تو بط آن دریا بدست
دایه‌ات خاکی بُد و خشکی پرست
میل دریا که دل تو اندرست
آن طبیعت جانت را از مادرست
میل خشکی مر تو را زین دایه است
دایه را بگذار که او بدرایه است
دایه را بگذار بر خشک و بران
اندرآ در بحر معنی چون بظان
گر تو را مادر بترساند ز آب
تو مترس و سوی دریا ران شتاب
تو بطی بر خشک و بر تر زنده‌ای
نی چو مرغ خانه، خانه گنده‌ای



تو ز کَرَمنا بنسی آدم شهی

هم به خشکی هم به دریا پا نهی^(۱۳۱)

چون همین قوه‌ی یاد شده بالفعل و در بدو حدوثش ماده‌ی منطبع در مزاج نطفه ۲۵۹ است و بالقوه عقل بالفعل و مرغ باغ ملکوت است، حکیم متاله جناب مولا صدرا در کتاب نفس «اسفار» او را چنین وصف می‌کند که:

«کأنها مرتفعة الذات عن سنخ المادّة» ۲۶۰

این قوه و منه‌ای که در مزاج نطفه منطبع است، هر چند در آغاز و بدو فطرتش ۲۶۱ مادی و جسمانی است، اما نه چون قوه و استعدادی که مثلاً در دانه‌ی گندم تعبیه شده است که فقط مایه‌ی رشد نباتی اوست تا از گندم گندم بروید، بلکه قوه‌ای است که بر اثر قدرت، قوت و شدت قابلیتش برای عروج و نیل به اوج معارف و حقائق، کأن باید او را از هم اکنون که در طبیعت تعبیه شده است و قوه‌ی منطبعه‌ی در ماده است و رای عالم طبیعت دانست، کأنها مرتفعة الذات عن سنخ المادّة.

نطفه نقطه‌ای است که قابل است بزرگ‌ترین کتاب الهی شود و مصداق اتم ﴿وَ ۲۶۲ كُلُّ شَيْءٍ بِأَخْصِيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^(۱۳۲) گردد، و شرح صدر و سعه‌ی قلبی پیدا کند که کتاب الله یعنی قرآن فرقان را به نزول دفعی تلقی کند؛ و از عالم، عالم بروید، چنان که از گندم، گندم.

یکی از مطالب عرشی و نکات دقیقی که در زبُر حکمت متعالیه و صحف اریاب قلوب ۲۶۳ در حدوث زمانی عالم معنون است این که، انسان در مسیر تکاملی و استکمالی خود به جایی می‌رسد که عالمی عقلی، مضاهی و مشابه با عالم عینی خارجی می‌شود، که؛ جهانی است افتاده در گوشه‌ای. پس این انسان عالم مجرد عقلانی، عالم حادث به حدوث زمانی است. انسان‌های کامل به فعلیت رسیده هر یک عالم حادث به حدوث زمانی اند.

۱. ملاصدرا (محمد بن ابراهیم شیرازی)، اسفار، ج ۴، ص ۳، (فصل اول، باب اول)، چ سنگی.

(۱۳۱) مولوی (جلال‌الدین محمد بلخی)، مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش ۱۱۴.

(۱۳۲) یس/۱۳؛ ما هر چیزی را در نبشته‌ای روشن (الوح محفوظ) برشمرده‌ایم.

۲۶۴ ماده‌ی کائنات در تحت اراده‌ی انسان کامل قرار می‌گیرد و موجودات عالم چنان در اطاعت او خواهند بود که اعضا و جوارح ما در اطاعت و اختیار ما هستند.

۲۶۵ انسان کامل غایت حرکت حبیه و ایجادیه، و کمال عالم کیانی و غرض آن است. انسان کامل جامع بین مظهریت ذات مطلقه و مظهریت اسما و صفات و افعال است؛ چنان‌که جامع بین مرتبتین جمع و تفصیل است و هم جامع بین حقائق وجوبیه و نسب اسمای الهیه و صفات خلقیه است، و درباره‌ی او گفته‌اید که:

دو سر خط حلقه‌ی هستی

به حقیقت به هم تو پیوستی^(۱۳۳)

۲۶۶ این چنین انسان مهم‌ترین معرف مقامات شامخه‌ی او کلمات جامعه‌ی اوست. به تعبیر امیرالمؤمنین^(علیه السلام):

«المرء مخبوءٌ تحت لسانه.»^(۱۳۴)

کاسه‌ی چینی که صدا می‌کند

خود صفت خویش ادا می‌کند^(۱۳۵)

۲۶۸ معجزات قولی سفرای الهی مهم‌تر از معجزات فعلی آنهاست.

۲۶۹ معجزات فعلی، موقت و محدود به زمان و مکان‌اند و خلق الساعه و زودگذرند، و بعد از وقوع فقط عنوان تاریخی و سیمت خبری دارند، به خلاف معجزات قولی که در همه‌ی اعصار معجزه‌اند و برای همیشه باقی و برقرار.

۲۷۰ معجزات فعلی برای عوام‌اند که با محسوسات آشنایند، با آنها الفت گرفته‌اند و خو کرده‌اند، پای‌بند نشئت طبیعت‌اند و به ماورای آن سفری نکرده‌اند. این فریق باید با حواس ادراک کنند و به خصوص باید با چشم ببینند تا باورش‌شان آید.

(۱۳۳) اوحدی مراغه‌ای (رکن‌الدین)، جام جم.

(۱۳۴) صدوق (ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی)، امالی، ص ۴۴۷، نشر کتابچی.

انسان زیر زبانش پنهان است.

عیب و هنرش نهفته باشد)

(تا مرد سخن نگفته باشد)

(۱۳۵) محمدعلی حبله‌رودی، جامع‌التمثیل.

- اینان از نیل به بهجت معنوی، وصول به لذت روحی و سیر در دیار فسیح معقولات و مرسلات بی بهره‌اند و حتی عبادات را به امید حور و قصور خیال قاصرشان انجام می‌دهند و از ذوق عبادت احرار و عشاق ناکام‌اند، و بالأخره عوام‌اند؛ خواه در صنایع و حرف مادّی ورزیده باشند و خواه نباشند.
- خواص را که قوه‌ی عاقله و متفکره‌ی پیکر مدینه‌ی فاضله انسانی‌اند، علوم و معارف به کار آید.
- این طائفه معجزات قولی را که مائده‌های آسمانی و مآدبه‌های روحانی‌اند طلب می‌کنند. نکته سنج، زبان فهم و گوهرشناس‌اند و می‌دانند که کالای دانش کجایی و چگونه کالایی است. به تعبیر خواجه‌ی طوسی در شرح «اشارات» شیخ رئیس:
- «الخواصّ للقولیة أطوع و العوام للفعلیة أطوع»^(۱۳۶)
- اصولاً انسان با حفظ موضوع و عنوان انسان، همان علوم، معارف، شوق و عشق به آن‌ها و اعمال صالحه و اخلاق حسنه است؛ وگرنه سرمایه‌ی مادی خاک است که بر باد است، چه خود طفل خاک‌باز است که: التراب ربیع الصّبیان^(۱۳۷). عاقل، مستسقی آب حیات کمال مطلق است؛ چنان‌که عارف محو در مطالعه‌ی جمال حق.
- در «کافی» از حضرت امام سجّاد علیه السلام روایت شده است که چون خداوند می‌دانست در آخر الزّمان اقوامی مدقّق خواهند آمد، سوره‌ی ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^(۱۳۸) و اوائل سوره‌ی حدید را نازل فرمود:

(۱۳۶) خواجه نصیرالدین طوسی، شرح اشارات، تصحیح و تعلیقات علامه حسن‌زاده‌ی آملی، ج ۳، ص ۱۰۳۷، نشر بوستان کتاب.

خواص را به معجزات قولی و گفتار رغبت بیش‌تر است و عوام را به معجزات فعلی.

(۱۳۷) قاضی قضاعی (محمد بن سلامه)، شهاب‌الأخبار، ص ۸۹، نشر مؤسسه‌ی علمی فرهنگی.

خاک، بهار کودکان است.

(۱۳۸) توحید/۲؛ بگو: او، آن خدای یگانه است.

۲۷۷ «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مَتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ وَ الْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ حَدِيدٍ - إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ (۱۳۹) فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ.» (۱۴۰)

۲۷۸ مرحوم آخوند صدرالمتألهین می فرماید: «وقتی من به این حدیث رسیدم گریه کردم.» این گریه‌ی شوق است؛ چون می‌بیند که این قبیل احادیث ناظر به امثال اوست که اقوام متعمقون‌اند. گریه‌ی شوق می‌کند و دست ابتهال و تضرع به سوی حقیقت نظام هستی دراز می‌کند و توفیق فهم مطالب آیات و روایات را که اسرار اهل ولایت‌اند مسئلت و مطالبت می‌کند. و جناب فیض که از اعظم تلامذه‌ی آن حضرت است می‌گوید:

۲۷۹ «ما را احتیاج به معجزات فعلی اهل بیت عصمت و طهارت نیست، بلکه همین معارف مروی از آن بزرگان در اثبات امامت یک‌یک آنان کافی است.»

۲۸۰ آری، کلمات سفرای الهی و حاملین وحی و روایات آل پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود بهترین حجت بر حجت بودن آنان است که: الدَّلِيلُ دَلِيلٌ لِنَفْسِهِ، آفتاب آمد دلیل آفتاب. (۱۴۱) باری، آیه‌ی کریمه می‌فرماید: ﴿وَيُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ (۱۴۲)، تزکیه تطهیر است، انسان را طهارت به اقسام و ابعاد آن لازم است؛ چه طهارت ظاهری که تجلیه است و فن شریف فقه جعفری رَضِيَ اللهُ عَنْهُ متضمن بیان آن است و چه طهارت باطنی که تخلیه است و علم اخلاق و صُحُفِ کریمه‌ی اصحاب قلوب و ارباب شهود متکفل آن است.

۱. کلینی (محمد بن یعقوب)، کافی معرب، ج ۱، ص ۷۲.

(۱۳۹) حدید/۷، و خود بر راز سینه‌ها آگاه است.

(۱۴۰) به درستی که خدای عزوجل دانست که در آخر الزمان گروهی به هم خواهند رسید که دوراندیش باشند و در باب توحید خدا بسیار دقت کنند، به این سبب سوره‌ی ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و آیاتی چند از اول سوره‌ی حدید را تا فرموده آن جناب: ﴿هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾، فرو فرستاد که خدا را به این نحو بشناسند. پس هر که بالاتر از آن را قصد کند، هلاک می‌گردد.

(۱۴۱) مولوی (جلال‌الدین محمد بلخی)، مثنوی، دفتر اول، بخش ۶.

(۱۴۲) جمعه/۳، و پاک‌شان می‌کند و نامه و اندرزشان می‌آموزد.



عارف سنایی گوید:

۲۸۱

اگر بودی کمال اندر نویسایی و خوانایی
چرا آن قبله‌ی کل نانویسا بود و ناخوانا

انسان بزرگ‌ترین جدول بحر وجود، جامع‌ترین دفتر غیب و شهود، و کامل‌ترین مظهر واجب‌الوجود است. این جدول اگر درست تصفیه و لای‌روبی شود، مجرای آب حیات و مجلای ذات و صفات می‌گردد. این دفتر شایستگی لوح محفوظ شدن کلمات نوریه‌ی شجون حقائق اسما، و شئون رقائق ظلیه‌ی آنها را داراست.

۲۸۲

بدان که ظاهر است که عالم ملک تو است با عالم ملک است، و خیالت با عالم مثال، و عقلت با عالم عقول. قابل حشر با همه‌ای و دارای سرمایه‌ی کسب همه. صادق آل محمد صلی الله علیه و آله فرمود:

۲۸۳

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ مُلْكَةَ عَلِيٍّ مِثْلَ مُلْكُوتِهِ وَأَسَّسَ مُلْكُوتَهُ عَلِيٍّ مِثْلَ جَبْرُوتِهِ
لِيَسْتَدِلَّ بِمُلْكِهِ عَلِيٍّ مِثْلَ مُلْكُوتِهِ وَبِمُلْكُوتِهِ عَلِيٍّ جَبْرُوتَهُ.»^(۱۴۳)

۲۸۴

ملاحظه می‌فرمایید که این حدیث شریفی است که از غرر روایات است، عالم را بر سه مرتبه و هر مرتبه را آیت مرتبه‌ی دیگر و محاکمی آن معرفی فرموده است، که عالم شهادت مطلقه و عالم مثال و عالم غیب مطلق است.

۲۸۵

یکی از اصول علمی در حکمت متعالیه به حکم تطابق کونین، تثلیث مراتب عالم و آدم است. در آداب شب نیمه‌ی شعبان ماثور است که حضرت خاتم صلی الله علیه و آله در سجده می‌فرمود:

۲۸۶

«سجد لك سوادى و خيالى و آمن بك فؤادى.»^(۱۴۴)

۲۸۷

آدم و عالم در تکوین وزان و عدیل یکدیگرند.

۲۸۸

(۱۴۳) نسفی (عزیز)، انسان کامل، ص ۳۷۵، ط ۱.

همانا خداوند عزوجل ملک را بر مثال ملکوتش آفرید و ملکوتش را بر مثال جبروتش بنیان نهاد تا به ملکش بر ملکوتش و به ملکوتش بر جبروتش استدلال کند.

(۱۴۴) فیض کاشانی (محمد محسن)، وافى، ج ۹، ص ۱۶۴۸، نشر دارالکتب اسلامیه.

بدن و خیال من برای تو سجده کنند و قلب من به تو ایمان آورد.

انسان که یک هویت ممتدّهی از فرش تا عرش است، با هر مرحله‌ی وجودی‌اش قابل ارتباط به همان مرحله‌ی عالم مسانخ و مجانس خود است، و در هر مرحله می‌تواند مرحله‌ی دیگر را نیز مطالعه کند و به حقائق آن راهی پیدا کند که لیستدلّ بملکه علی ملکوته و بملکوته علی جبروته، و در سوره‌ی مبارکه‌ی واقعیه قرآن تلاوت می‌فرماید که: ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾^(۱۴۵).

و در «کافی» از حضرت امام سجاد علیه السلام روایت فرموده است که:

«العجب کلّ العجب لمن أنکر النّشأة الآخرة و هو یری النّشأة الأولى»^(۱۴۶)

از خودت شروع کن که هم این سویی هستی و هم آن سویی و قابل حشر با همه.

از ایتلاف این دو حدیث شریف، عظمت سعه‌ی وجودی انسان را بنگر که

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ما من مخلوق إلا و صورته تحت العرش»^(۱۴۷)

و نیز فرمود:

«قلب المؤمن عرش الله الأعظم»^(۱۴۸)

در تثلیث مراحل وجود عالم و آدم تدبّر بفرما که نفس ناطقه در حدّ هیچ یک از قوا

و اعضا محدود نیست و در عین حال همه است؛ یعنی عالٍ فی دنوّه و دانٍ فی علوّه^(۱۴۹)

(۱۴۵) واقعه ۶۳؛ از آفرینش نخست آگاه شده‌اید، پس چرا به یاد نیارید؟

(۱۴۶) فیض کاشانی (محمد محسن)، وافی، ج ۲۴، ص ۱۹۵، نشر کتابخانه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام.

همه‌ی تعجب در این است که کسی نشته‌ی آخرت را انکار دارد، در حالی که نشته‌ی اولی (دنیا) را می‌بیند.

(۱۴۷) ابونصر فارابی (محمد بن احمد بن طرخان)، فصوص الحکمة، ص ۸۱، نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

هیچ آفریده‌ای نیست جز آن که صورت او زیر سلطه‌ی عرش است.

(۱۴۸) کرمانی (حاج کریم خان)، المبین، ج ۱، ص ۳۹۲.

قلب مؤمن عرش اعظم الهی است.

(۱۴۹) در مرتبه‌ی عالیّه است ضمن این که در مرتبه‌ی پایین است و پایین است در عین آن که در بالاست.



که: *النفس في وحدته كل القوى*.^(۱۵۰)

۲۹۸ معرفت نفس را در ذات، صفات و افعالش مرقعات معرفت ربّ قرار ده که؛ ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ﴾^(۱۵۱)، ﴿فَإِنَّمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾^(۱۵۲)، ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^(۱۵۳).

۲۹۹ سخن را در بیان فرق ولایت تکوینی و تشریحی به اختصار خاتمه می‌دهیم: (۱۴)

۳۰۰ ولی از اسماء الله است. ﴿وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ﴾^(۱۵۴) و اسماء الله باقی و دائم‌اند. ﴿فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾^(۱۵۵)؛ لذا انسان کامل که مظهر اتم و اکمل این اسم شریف است، صاحب ولایت کلیه است که می‌تواند به اذن الله تعالی در ماده‌ی کائنات تصرف کند و قوای ارضیه و سماویه را در تحت تصرف خویش درآورد. حکم او در صورت و هیولای عالم طبیعت نافذ و مجری است، و هیولای عنصری بر حسب اراده‌ی او خلع صورتی و لبس صورت جدید می‌کند، مانند عصای حضرت موسای کلیم علیه السلام که صورت جمادی را بر حسب اراده‌اش خلع کرده و صورت حیوانیه بر آن پوشانیده است ﴿فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾^(۱۵۶). و همه‌ی معجزات و کرامات و خوارق عادت از این قبیل‌اند که به اراده‌ی کمال به اذن الله صورت گرفته‌اند، که در حقیقت فعل، ایجاد، تأثیر و تسخیر از خداوند متعال است، هر

(۱۵۰) متاله حاج ملاهادی سبزواری، شرح منظومه، تصحیح و تعلیقات علامه حسن‌زاده‌ی آملی، ج ۵، ص ۱۸۰، نشر ناب.

نفس در عین یکی بودنش همه‌ی قواست.

(۱۵۱) زخرف/۸۵؛ اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست.

(۱۵۲) بقره/۱۱۶؛ پس به هر سو که روی کنید، سوی خدا همان سوست.

(۱۵۳) حدید/۴؛ اوست نخستین و واپسین و برون و درون، و خود به هر چیزی دانا است.

(۱۵۴) شوری/۲۹؛ و مهر خویش را می‌براکند، اوست آن کارساز، آن ستوده.

(۱۵۵) یوسف/۱۰۲؛ ای آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، در این زندگی و در زندگی پسین کارساز من تویی.

(۱۵۶) اعراف/۱۰۸؛ پس عصای خویش بیفکند و ناگهان ازدهایی آشکار بود.

چند که به ظاهر منسوب به مظاهر است. ﴿وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ﴾^(۱۵۷)،
 ﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا﴾^(۱۵۸).

این اذن الله، اذن قولی نیست، بلکه اذن تکوینی منشعب از ولایت کلیه‌ی مطلقه‌ی الهیه است ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَمْرِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأَمْرِي وَ تَبْرِئُ الْأَكْمَامَ وَ الْأَبْرَصَ بِأَمْرِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِأَمْرِي﴾^(۱۵۹).

این ولایت که اقتدار نفس بر تصرف در ماده‌ی کائنات است، ولایت تکوینی است نه تشریحی؛ چه ولایت تشریحی خاص واجب‌الوجود است که شارع و مشرع است و برای عبادش شریعت و آیین قرار می‌دهد و جز او کسی حق تشریح شریعت را ندارد، وگرنه ظالم است.

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^(۱۶۰).

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا﴾^(۱۶۱)

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْ لَا كَلِمَةُ الْفَضْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^(۱۶۲).

پیامبر مأمور به انداز، تبشیر، تبلیغ و مبین احکام است نه مشرع، إنما أنت منذر و إنما أنت مبشر.

(۱۵۷) انبیاء/ ۸۰؛ و کوه‌ها را با داوود رام ساختیم که ستایش می‌کردند.

(۱۵۸) انبیاء/ ۸۲؛ و برای سلیمان تندباد را، که به فرمان او به سوی سرزمینی می‌رفت که خجسته‌اش داشتیم.

(۱۵۹) مائده/ ۱۱۱؛ و آن‌گاه که به خواست من از گل، بر سان مرغان می‌ساختی و در آن می‌دمیدی و

به خواست من برنده‌ای می‌بود، و کور مادرزاد و بیس را به خواست من به می‌ساختی، و آن‌گاه

که مردگان را به خواست من از گور برون می‌آوردی.

(۱۶۰) جاثیه/ ۱۹؛ آن‌گاه، تو را بر راهی روشن بداشتیم، پس آن را بی‌گیر، و بی‌مگیر خواهش‌های

کسانی را که می‌نداندند.

(۱۶۱) شوری/ ۱۴؛ برای‌تان از دین، همان نهاد که نوح را سفارش بدان کرده بود.

(۱۶۲) شوری/ ۲۲؛ یا آنان را انبازانی است که برای‌شان از دین، چیزی نهاده‌اند که خدا بدان دستوری نداده

است. اگر سخن‌بایان نمی‌بود، در میان‌شان داوری شده بود. ستمکاران عذابی دردناک است‌شان.



- ۳۰۷ خداوند متعال توفیق مراقبت و حضور به همگان مرحمت بفرماید! به تأسی از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از مناجات‌هایش عرض می‌کنیم:
- ۳۰۸ «اللهم نور ظاهري بطاعتك و باطني بمحبتك و قلبي بمعرفتك و روحي بمشاهدتك و سري باستقلال اتصال حضرتك يا ذاالجلال و الإكرام»^(۱۶۳)
- ۳۰۹ و به اتباع از مناجات دیگرش نیز:
- ۳۱۰ «إلهي هب لي كمال الانقطاع إليك و أنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها إليك حتى تخرق أبصار القلوب حجب النور فتصل إلى معدن العظمة و تصير أرواحنا معلقة بعز قدسك»^(۱۶۴)
- والسّلام عليكم و رحمة الله و بركاته

حسن حسن‌زاده‌ی آملی



(۱۶۳) همدانی (عبدالصمد)، بحرالمعارف، ص ۳۰۹، ط ۱.

بارالها! ظاهرم را به اطاعت خودت و باطنم را به محبتت و قلبم را به معرفتت و روحم را به مشاهدات و سیرم را به استقلال اتصال به حضرتت نورانی گردان ای صاحب جلال و اکرام.

(۱۶۴) سید بن طاووس (ابوالقاسم علی بن موسی)، اقبال، ج ۲، ص ۶۸۷، نشر دارالکتب اسلامی.

خدایا! بریدن کامل از خلق به سوی خودت را به من عنایت کن و دیده‌های دل‌مان را به نور توجه‌شان به سوی خودت روشن گردان تا دیده‌های دل، برده‌های نور را پاره کند و به مخزن اصلی بزرگی و عظمت برسد و ارواح ما آویخته به عزت مقدست گردد.



ملحقات

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن ابن محبوب، عن داود الرقي قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

«اتقوا الله و لا يحسد بعضكم بعضاً، إن عيسى بن مريم كان من شرائعه السبيح في البلاد، فخرج في بعض سيحه و معه رجل من أصحابه قصير، و كان كثير اللزوم لعيسى عليه السلام، فلما انتهى عيسى إلى البحر، قال: بسم الله، بصحة يقين منه، فمشى على ظهر الماء، فقال الرجل القصير حين نظر إلى عيسى عليه السلام جازه: بسم الله، بصحة يقين منه، فمشى على الماء و لحق بعيسى عليه السلام، فدخله العجب بنفسه، فقال: هذا عيسى روح الله يمشي على الماء، و أنا أمشي على الماء، فما فضله عليّ؟»^۱

قال: «فرس في الماء، فاستغاث بعيسى عليه السلام، فتناوله من الماء فأخرجه، ثم قال له: ما قلت، يا قصير؟ قال: قلت: هذا روح الله يمشي على الماء، و أنا أمشي على الماء. فدخلني من ذلك عجب. فقال له عيسى: لقد وضعت نفسك في غير الموضع الذي وضعك الله فيه، فمقتك الله على ما قلت، فتب إلى الله عز وجل مما قلت.»^۲

۱. چند نفر از اصحاب ما [روایت کرده اند]، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب، از داوود رقی که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق عليه السلام که می فرمود:

«از خدا بپرهیزید و بر یکدیگر حسد مبرید. به درستی که از جمله شریعت های عیسی بن مریم عليه السلام، گشتن در شهرها بود. پس در بعضی از گشت خویش بیرون رفت و مرد کوتاهی از اصحاب آن حضرت با وی همراه بود، و در بیش تر اوقات ملازم حضرت عیسی عليه السلام بود؛ پس چون حضرت عیسی عليه السلام به کنار دریا رسید، با صحت یقینی که داشت، بسم الله گفت و بر آب رفت. آن مرد کوتاه هنگامی که به سوی عیسی عليه السلام نظر کرد و دید که از دریا گذشت، با صحت یقینی از خود، بسم الله گفت و بر آب رفت و به عیسی عليه السلام رسید؛ پس عجب در دلش داخل شد پس گفت: این عیسی روح الله است که بر آب می رود، و من نیز بر آب می روم، پس افزونی او بر من چیست؟»

۲. حضرت صادق عليه السلام فرمود: «پس آن مرد در آب فرو رفت، و به عیسی استغاثه کرد و عیسی او را گرفت و از آب بیرون آورد. بعد از آن، به او فرمود: ای کوتاه! [با خود] چه گفتی؟ عرض کرد که: گفتیم: این، عیسی روح الله است که بر آب می رود، و من نیز می روم، و از این، عجبی در دل من داخل شد. حضرت عیسی به او فرمود: هر آینه خود را گذاشتی در غیر موضعی که خدا تو را در آن گذاشته، [و بلند پروازی کردی] پس خدا تو را غضب کرد بر آن چه با خود گفتی، و الحال به سوی خدای عزوجل توبه کن از آن چه گفتی.»



قال: «فتاب الرجل و عاد إلى مرتبته التي وضعه الله فيها، فاتقوا الله، و لا يحسدن بعضكم بعضاً»^۱

کلینی (محمد بن یعقوب)، کافی معرب، ج ۲، صص ۲۳۱ و ۲۳۲.



۱. حضرت فرمود: «پس آن مرد توبه کرد و برگشت به آن مرتبه‌ای که خدا او را در آن قرار داد؛ پس تقوای الهی پیشه کنید و هرگز بر یکدیگر حسد مبرید.»

(الجواب) هو للعبد في التكوين بمنزلة كن للحق فبه يتكون عن بعض الناس ما شاؤوا قال الحلاج: بسم الله من العبد بمنزلة كن من الحق ولكن بعض العباد له كن دون بسم الله وهم الأكابر.

جاء عن رسول الله ﷺ في غزوة تبوك أنهم رأوا شخصاً فلم يعرفوه فقال رسول الله ﷺ: «كن أباذر» فإذا هو أبوذر و لم يقل: بسم الله، فكانت كن منه كن الإلهية. [من كان الحق سمعه و بصره و لسانه]

فإنه قال الله تعالى فيمن أحبه حبّ النوافل: كنت سمعه و بصره و لسانه الذي يتكلم به و قد شهد الله لمحمد ﷺ بأن له نافلة بقوله تعالى: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ﴾ فلا بد أن يكون سمعه الحق و بصره الحق و كلامه الحق و لم يشهد بها لأحد من الخلق على التعيين فعلا من لم تستغرق فرائضه نوافله و فضلت له نوافل، أن يحبه الله تعالى هذه المحبة الخاصة و جعل علامتها أن يكون الحق سمعهم و بصرهم و يدهم و جميع قواهم و لهذا دعا رسول الله ﷺ أن يكون كله نوراً فإن الله نور السماوات و الأرض.^۱

۱. جواب: أن [بسم الله] برای عبد در تکوین، به منزله ی «کن» برای حق است. پس به واسطه ی بسم اللهی که از بعضی از مردم صادر می شود آن چه بخواهند محقق می شود. حلاج گفت: بسم الله از عبد به منزله ی کن از حق است؛ ولكن برای بعضی از بندگان مقام «کن» هست بدون بسم الله و آنان از بزرگان هستند.

از رسول خدا ﷺ وارد شده است که در غزوه ی تبوک شخصی را دیدند و او را نشناختند. پس رسول خدا ﷺ فرمود: باش اباذر. و در همان دم او اباذر شد و رسول الله ﷺ بسم الله نگفته بود. پس «کن» از ایشان «کن» الهی بود.

۲. [کسی که حق گوش و چشم و زبانش گردد]

به راستی که خداوند تعالی در باره ی کسی که او را به حبّ نوافل دوست بدارد فرمود: من گوش، چشم و زبانش - که بدان سخن می گوید - هستم. و خداوند برای حضرت محمد ﷺ شهادت داد به این که برای او نافله است با این فرمایشش: ﴿بهری از شب را بدان بیدار باش که افزونی باشد تو را﴾ (اسراء/۸۰) پس به ناچار شنیدن، دیدن و کلام او حق است و خداوند برای کسی از خلق معیناً بدان شهادت نداد. پس نشانه ی کسی که واجباتش، نوافل او را در برنگیرد و نوافل برایش فضیلت باشد، این ...



[الغایة المطلوبة للعبد عند الحكماء و عند الصوفیة]

و لهذا تشير الحكماء بأنَّ الغایة المطلوبة للعبد التشبُّه بالإله و تقول فیہ الصوفیة التخلُّق بالأسماء فاختلفت العبارات و توحد المعنی و نحن نرغب إلى الله و نصرِّع أن لا یحجبنا فی تخلُّقنا بالأسماء الإلهیة عن عبودتنا.^۱

محبی الدین عربی (محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبد الله بن حاتم طایی)،

فتوحات مکیه، ج ۲، صص ۱۲۵ و ۱۲۶، نشر دار الصادر بیروت.



است که خداوند بدین محبت خاصه دوستش بدارد و نشانه‌اش را این گونه قرار می‌دهد که حق گوش، چشم، دست و تمامی قوای آن‌ها بشود و به خاطر همین رسول خدا ﷺ درخواست کرد که تمامی وجودش نور گردد؛ زیرا که خداوند نور آسمان و زمین است.

۱. [نهایت مطلوب بنده در نزد حکما و نزد صوفیه]

و برای همین اشاره کرده‌اند حکما به این که غایت مطلوب بنده، تشبُّه به اله است و صوفیه می‌گوید: غایت، تخلُّق به اسماست. پس عبارات مختلف شد و معنا واحد است و ما میل و رغبت به خداوند داریم و تصرِّع می‌کنیم که در تخلُّق به اسمای الهیه، عبادت‌مان را حجاب‌مان نسازد.

و الثانية هي أن الله تعالى قد خلق النفس الإنسانية بحيث يكون لها اقتدار على إيجاد صور الأشياء المجردة و المادية لأنها من سنخ الملكوت و عالم القدرة و السطوة و الملكوتيون لهم اقتدار على إبداع الصور العقلية القائمة بذواتها و تكوين الصور الكونية القائمة بالمواد. و كل صورة صادرة عن الفاعل فلها حصول له بل حصولها في نفسها نفس حصولها لفاعلها.

و ليس من شرط حصول شيء لشيء أن يكون حالاً فيه و صفياً له بل ربما يكون الشيء حاصلًا لشيء من دون قيامه به بنحو الحلول و الوصفية كما أن صور جميع الموجودات حاصلة للباري - حصولاً أشد من حصولها لنفسها أو لقبالها كما ستعلم في مباحث العلم - و ليس قيامها به تعالى قياماً حلولياً ناعتياً^۱.

و كل صورة حاصلة لموجود مجرد عن المادة بأي نحو كان فهي مناط عالمية ذلك المجرد بها سواء كانت قائمة بذاته أو لا و مناط عالمية الشيء بالشيء حصول صورة ذلك الشيء له سواء كانت الصورة عين الشيء العالم فيكون حصولها حصوله كعلم النفس بذاتها أو غيره فيكون حصولها إما فيه و ذلك إذا كان الشيء قابلاً لها و إما عنه و ذلك إذا كان فاعلاً لها فالحصول للشيء المجرد الذي هو عبارة عن العالمية أعم من

۱. و دوم این که همانا خداوند تعالى نفس انسانی را طوری آفرید که برایش این اقتدار است که صور اشیایی مجرد و مادی را ایجاد کند؛ چون که نفس از سنخ ملکوت و عالم قدرت و سطوت است، و ملکوتی‌ها هم برای شان این اقتدار است بر ابداع صور عقلیه که قائم به نوات خودشان است، و برای ملکوتی‌ها این اقتدار است بر تکوین صور کونی که قائم به موادند. و هر صورتی که از فاعلش صادر شود برایش نحوه حصولی برای فاعل اوست، بلکه حصول فی نفسه‌ی صور همان حصول‌شان برای فاعل‌شان است. البته از شرط حصول چیزی برای چیزی این نیست که این چیز حلول در آن کند و به عنوان وصف (عارض) او شود، بلکه چه بسا که چیزی برای چیز دیگر حاصل شود بدون این که قیامش به آن چیز دیگر به نحو حلول و وصفیت باشد، چنان که صور همه‌ی موجودات برای خداوند حاصل است - شدیدتر از حاصل بودن آن‌ها برای خودشان یا برای قابل‌شان همان‌گونه که در مباحث علم خواهی دانست - و حال آن که قیام موجودات به خدای تعالی از باب قیام حلولی نعت رسانی نیست.



حصول نفسه أو الحصول فيه أو الحصول له.^۱

فللنفس الإنسانية في ذاتها عالم خاص بها من الجواهر و الأعراض المفارقة و المادية و الأفلاك المتحركة و الساكنة و العناصر و المركبات و سائر الحقائق يشاهدها بنفس حصولاتها لها لا بحصولات أخرى و إلا يتسلسل و ذلك لأنّ الباري تعالى خلاق الموجودات المبدعة و الكائنة و خلق النفس الإنسانية مثلاً لذاته و صفاته و أفعاله فإنّه تعالى منزّه عن المثل لا عن المثل فخلق النفس مثلاً له ذاتاً و صفاتاً و أفعالاً ليكون معرفتها مرقاة لمعرفة فاجعل ذاتها مجردة عن الأكوان و الأحياز و الجهات و صيرها ذات قدرة و علم و إرادة و حياة و سمع و بصر و جعلها ذات مملكة شبيهة بمملكة بارئها يخلق ما يشاء و يختار لما يريد إلا أنّها و إن كانت من سنخ الملكوت و عالم القدرة و معدن العظمة و السطوة فهي ضعيفة الوجود و القوام لكونها واقعة في مراتب النزول ذات وسائط بينها و بين بارئها و كثرة الوسائط بين الشيء و ينبوع الوجود يوجب وهن قوته و ضعف وجوده.^۲

۱. و هر صورتی که برای موجودی که مجرد از ماده است حاصل شود به هر نحوی که باشد آن صورت به عنوان میزان عالم بودن آن مجرد به آن صورت خواهد بود؛ خواه آن صورت قائم به ذاتش باشد خواه نباشد و میزان عالم بودن چیزی به چیزی، حصول صورت آن چیز برای چیزی است؛ خواه آن صورت عین خود عالم باشد که در این صورت حصول این صورت اوست همانند علم نفس به ذات خودش، و یا این که آن صورت غیر شیء عالم باشد که در این صورت، حصول این صورت یا در آن شیء است و این مال آن جایی است که آن شیء قابل و پذیرای آن صورت باشد، و یا حصول آن صورت از آن شیء است که این قسم مال آن جایی است که این شیء فاعل آن صورت باشد. پس حصول برای شیء مجردی که عبارت از عالمیت و دانا بودن است اعم است از حصول خودش و یا حصول در آن، و یا حصول برای آن.

۲. پس برای نفس انسانی در ذاتش یک عالم خاص به خودش از جواهر و اعراض مفارق و مادی، افلاک متحرک و ساکن، عناصر و مرکبات، و دیگر حقائق است که این نفس انسانی آن‌ها را به همان حصول‌شان برای نفس مشاهده می‌کند نه به حصول دیگری که تا تسلسل لازم آید. بیانش این که باری تعالی آفریننده‌ی موجودات ابداعی و کائنی است، و نفس انسانی را مثال و نمونه برای ذات، صفات و افعال خود آفرید؛ چون حق تعالی از مثل منزّه است نه از مثال، پس نفس را مثال برای خودش در ذات، صفات و افعال آفرید که تا معرفت و شناخت به این نفس، نردبانی برای شناخت حق تعالی باشد. پس ...

فلهذا ما يترتب على النفس و يوجد عنها من الأفعال و الآثار الخاصة يكون في غاية ضعف الوجود بل وجود ما يوجد عنها بذاتها من الصور العقلية و الخيالية أظلال و أشباح للوجودات الخارجية الصادرة عن الباري تعالى و إن كانت الماهية محفوظة في الوجودين فلا يترتب عليه الآثار المرتبة عليه بحسب وجودها في الخارج اللهم إلا لبعض المتجردين عن جلباب البشرية من أصحاب المعارج فإنهم لشدة اتصالهم بعالم القدس و محل الكرامة و كمال قوتهم يقدرّون على إيجاد أمور موجودة في الخارج مترتبة عليها الآثار و هذا الوجود للشيء الذي لا يترتب عليه الآثار و هو الصادر عن النفس بحسب هذا النحو من الظهور، يسمّى بالوجود الذهني و الظليّ و ذلك الآخر المترتب عليه الآثار يسمّى بالوجود الخارجي و العيني^۱.

و يؤيد ذلك ما قاله الشيخ الجليل محيي الدين العربي الأندلسي رحمته الله في كتاب «فصوص الحكم»:

خداوند ذات نفس مجرد از اکوان، مکانها و جهت‌ها آفرید و آن را دارای قدرت، علم، اراده، حیات و سمع و بصر قرار داد. و او را دارای یک مملکتی شبیه به مملکت باری او آفرید که تا انسان هر چه بخواهد بیافریند، و هر آن چه را که اراده کند برگزیند، جز این که این نفس اگرچه از سنخ ملکوت، عالم قدرت و معدن عظمت و سطوت است، با این حال از جنبه‌ی وجود و قوام ضعیف است؛ چون که در مراتب نزولی دارای وسائط است که بین نفس و بین باری اوست، و کثرت واسطه‌ها بین چیزی و بین سرچشمه‌ی وجود موجب سستی توانایی او و موجب ضعف وجود او می‌شود.

۱. پس بر همین اساس آن چه که بر نفس مترتب می‌شود، و آن چه از افعال و آثار خاصی که از نفس یافت می‌شود در نهایت ضعف وجودی خواهد بود، بلکه وجود آن چه که از ذات نفس یافت می‌شود، مثل صور عقلیه و صور خیالیه، همه‌ی شان اظلال و اشباحی از برای وجودات خارجیه‌ای است که از باری تعالی صادر شده است، اگرچه آن ماهیت در هر دو وجود محفوظ است. پس آن آثاری که بر وجود خارجی ماهیت مترتب می‌شود بر آن وجود حاصل در نفس از این موجودات مترتب نمی‌شود. جز این که برای بعضی از کسانی که از پیراهن بشریت تجرد یافته‌اند که همان اصحاب معارج‌اند؛ چون آنان به خاطر شدت اتصال شان به عالم قدس و محل کرامت و کمال قدرت‌شان، قدرت و توانایی بر ایجاد امور موجود در خارج را دارند که آثار خارجی بر آن ساخته‌های شان مترتب می‌شود. ولی وجود برای چیزی که آثار خارجی بر آن مترتب نمی‌شود، این وجود را به حسب این نحو از ظهور که از نفس صادر می‌شود، وجود ذهنی و ظلی می‌نامند، و آن دیگری را که بر آن آثار مترتب می‌شود، وجود خارجی و عینی گویند.



«بالوهم یخلق کلّ إنسان فی قوّة خیاله ما لا وجود له إلاّ فیها و هذا هو الأمر العام لكلّ إنسان و العارف یخلق بالهمة ما یكون له وجود من خارج محلّ الهمّة ولكن لا یزال الهمّة تحفظه و لا یؤودها حفظ ما خلقه فمتی طراً علی العارف غفلة عن حفظ ما خلق عدم ذلك المخلوق إلاّ أن یكون العارف قد ضبط جمیع الحضرات و هو لا یغفل مطلقاً بل لا بدّ له من حضرة یشهدا فإذا خلق العارف بهمّته ما خلق و له هذه الإحاطة، ظهر ذلك الخلق بصورته فی كلّ حضرة و صارت الصور یحفظ بعضها بعضاً فإذا غفل العارف عن حضرة ما أو حضرات و هو شاهد حضرة ما من الحضرات حافظ لما فیها من صورة خلقه، انحفظت جمیع الصور بحفظ تلك الصورة الواحدة فی الحضرة التي ما غفل عنها لأنّ الغفلة ما تعمّ قط لا فی العموم و لا فی الخصوص.^۱

و قد أوضحت هاهنا سرّاً لم یزل أهل الله یغارون علی مثل هذا أن یشهر.

قال:

«و هذه مسألة أخبرت عنها أنّه ما سطر أحد فی کتاب لا أنا و لا غیري إلاّ فی

۱. و آن را تأیید می کند آن چه که شیخ جلیل محیی الدین عربی اندلسی در کتاب «فصوص الحکم» گفت: هر انسانی به سبب وهم در قوهی خیالش آن چه را که جز در قوهی خیال وجود نمی یابد می آفریند و این کار امر عام است که شامل هر انسانی است و عارف به همت خود آن چه را که در خارج محلّ همت وجود می یابد، خلق می کند؛ ولیکن همیشه همت عارف آن مخلوقش را حافظ است و نگهداری آفریده اش بر همت گران نیست. پس چون بر عارف غفلت از حفظ آفریده عارض شود آن آفریده معدوم گردد. مگر عارفی باشد که ضابط همه ی حضرات خمس باشد [که چنین عارف بر اثر سعه ی قلبش، چون حافظ همه ی حضرات است و آن خلق، در حضرتی از حضرات است] و این عارف مطلقاً غافل نمی گردد، بلکه ناچار است حضرتی را شاهد باشد. پس هرگاه عارفی که چنین احاطه ای به حضرات دارد، خلق کند آن چه را که به همتش خلق کرد، آن خلق به صورت خاصه ی خود در هر حضرتی ظاهر می شود و صورتها بعضی مر بعضی دیگر را حافظ است؛ پس چون عارف از حضرت یا حضراتی غافل شود و حال این که او شاهد حضرتی است و حافظ صورت مخلوقش در آن حضرت است، جمیع صورتها در حضرات به سبب حفظ همان یک صورت که عارف از آن غافل نبود محفوظ اند؛ زیرا غفلت، همه ی حضرات را هیچ گاه فرا نمی گیرد، نه در عموم خلائق و نه در خصوص خلائق.

هذا الكتاب فهي يتيمة الدهر و فريدته فإياك أن تغفل عنها فإن تلك الحضرة التي يبقى لك الحضور فيها مع الصور مثلها مثل الكتاب الذي قال تعالى فيه ﴿ما فرطنا في الكتاب من شيء﴾ فهو الجامع للواقع و غير الواقع و لا يعرف ما قلناه إلا من كان قرآناً في نفسه فإن المتقى لله يجعل له فرقاناً، انتهى كلامه.»
 و لا شبهة في أنه مما يؤيد ما كنا بصدده تأييداً عظيماً و يعين إعانة قوية مع اشتماله على فوائد جملة ستقف على تحقيقها و تفصيلها في مباحث النفس إن شاء الله تعالى.^۱
 ملاصدرا (محمد بن ابراهيم شيرازی)، اسفار، ج ۱، صص ۲۶۴-۲۶۸، نشر احیاء التراث.



۱. در این جا سرّی را آشکار کردم که دائماً اهل الله بر اظهار مثل آن رشک می‌ورزند...

گفت: این مسئله‌ای است که [در کشف] به من خبر دادند نه من او را در کتابی آوردم و نه غیر من مگر در این کتاب. پس این مسئله یتیمه و فریده‌ی وقت است. پس مبدا از آن غفلت کنی؛ چون این حضرتی که برای تو حضور در آن به همراه صورت‌ها باقی است مثلش مثل آن کتابی است که خدای تعالی در حقش فرمود: ﴿ما در این نامه چیزی را فرو نگذاشته‌ایم﴾ (انعام/۳۹). و این کتاب جامع جمیع آن چه که واقع شده و آن چه که واقع نشده [تا ابد] است. و این حرف را ادراک نمی‌کند مگر کسی که خودش قرآن باشد؛ پس آن که تقوا پیشه کند حق تعالی برای او نور فرقان و تمیز قرار می‌دهد. کلامش پایان یافت.» و شبهه‌ای نیست در این که این مطلب مؤید بزرگی است از برای آن چه که ما در صدش بودیم و کمک کار قوی است به همراه شامل شدنش بر همه‌ی فایده‌هایی که ان شاء الله بر تحقیق و تفصیلش در مباحث نفس آگاه خواهی شد.

ابن ابي عمير عن ابراهيم بن عبدالحميد عن يعقوب الأحمر قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام:
إن عليّ ديناً كثيراً و قد دخلني ما كان القرآن يتفلّت مني فقال أبو عبدالله عليه السلام: القرآن
القرآن إن الآية من القرآن و السورة لتجيء يوم القيامة حتى تصعد ألف درجة - يعني
في الجنة - فتقول: لو حفظتني لبلغت بك هاهنا!'

كليني (محمد بن يعقوب)، كافي معرب، ج ۲، ص ۴۴۴.



۱. ابن ابي عمير، از ابراهيم بن عبدالحميد، از يعقوب احمر روايت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر
صادق عليه السلام عرض کردم: قرض بسياری دارم، و به حقيقت که [اندوه] مرا فرا گرفته و نزدیک است که
قرآن از من رها شود و آن را فراموش کنم؛ پس حضرت صادق عليه السلام فرمود: متمسک شو به قرآن [و
بترس از آن که آن را فراموشی کنی]. به درستی که آیه‌ای از قرآن و سوره‌ای از آن در روز قیامت می‌آید،
تا آن که هزار درجه بالا می‌رود - یعنی در بهشت - بعد از آن می‌گوید: اگر مرا حفظ می‌کردی، تو را به
این جامی رسانیدم.

عكس النسبة و خلافها هو جعل التالي مقدماً و المقدم تالياً في النسبة.
إبدال النسبة هو أخذ نسبة المقدم إلى المقدم و التالي إلى التالي.
تركيب النسبة هو أخذ نسبة مجموع المقدم و التالي إلى التالي.
تفصيل النسبة هو أخذ نسبة فضل المقدم على التالي إلى التالي.
قلب النسبة هو أخذ نسبة المقدم إلى فضله على التالي.^۱

خواجه نصيرالدين طوسی، صدر اصول اقليدس، مقاله‌ی پنجم، ص ۳۶،
نشر دانشگاه آزاد اسلامی.



-
۱. عكس نسبت و خلاف آن، تالی را مقدّم و مقدّم را تالی قرار دادن در نسبت است.
ابدال نسبت، اخذ نسبت مقدّم به مقدّم و تالی به تالی است.
تركيب نسبت، اخذ نسبت مجموع مقدّم و تالی به تالی است.
تفصيل نسبت، اخذ نسبت فضل مقدّم بر تالی به تالی است.
قلب نسبت، اخذ نسبت مقدّم است به فضل آن بر تالی.

في حديث كميل بن زياد قال: سألت مولانا أمير المؤمنين عليه السلام قلت: أريد أن تعرفني نفسي، قال: يا كميل! أي نفس تريد؟^۱

قلت: يا مولاي هل هي إلا نفس واحدة؟^۲

فقال: يا كميل! إنما هي أربع: النامية النباتية و الحسيّة الحيوانيّة و الناطقة القدسيّة و الكلّيّة الإلهيّة، و لكلّ واحدة من هذه خمس قوى و خاصّتان.^۳

فالنامية النباتية لها خمس قوى: ماسكة و جاذبة و هاضمة و دافعة و مربّية، و لها خاصّتان: الزيادة و النقصان، و انبعاثها من الكبد، و هي أشبه الأشياء بنفس الحيوان.^۴

و الحيوانيّة الحسيّة و لها خمس قوى: سمع و بصر و شمّ و ذوق و لمس، و لها خاصّتان: الرضا و الغضب، و انبعاثها من القلب، و هي أشبه الأشياء بنفس السباع.^۵

و الناطقة القدسيّة و لها خمس قوى: فكر و ذكر و علم و حلم و نباهة، و ليس لها انبعاث و هي أشبه الأشياء بالنفس الملائكة و لها خاصّتان: النزاهة و الحكمة.^۶

و الكلّيّة الإلهيّة و لها خمس قوى: بقاء في فناء و نعيم في شقاء و عزّ في ذلّ و فقر في غنىّ و صبر في بلاء، و لها خاصّتان: الحلم و الكرم. و هذه التي مبدؤها من الله و

إليه تعود لقوله تعالى: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾، و أما عودها فللقوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ

۱. از كميل بن زياد نقل شد كه از مولای مان امیرالمؤمنین عليه السلام پرسیدم: «می خواهم نفس مرا به من

بشناسانی؟» فرمود: «ای كميل! کدام يك از نفس ها را اراده كردی؟»

۲. عرض كردم: «ای آقای من! مگر نفس یکی نیست؟»

۳. فرمود: «ای كميل! نفس چهار تاست: نفس نامیه ی نباتیه، نفس حسیه ی حیوانیه، نفس ناطقه ی قدسیه و نفس کلیه ی الهیه. و برای هر کدام، پنج قوه و دو خاصیت است.

۴. نامیه ی نباتیه پنج قوه دارد: ماسکه، جاذبه، هاضمه، دافعه و مربیه، و دو خاصیت دارد: فزونی و کاستی، و از کبد برخیزد، و شبیه ترین چیزها به نفس حیوانی است.

۵. و حسیه ی حیوانیه پنج قوه دارد: شنوایی، بینایی، بویایی، چشایی و بساوایی، و دو خاصیت دارد: خشنودی و خشم، و از قلب برخیزد، و او شبیه ترین چیزهاست به نفس درندگان.

۶. و ناطقه ی قدسیه پنج قوه دارد: فکر، ذکر، دانش، بردباری، هوشمندی و آگاهی، و از تن برنخیزد، و شبیه تر چیزهاست به نفوس ملائکه و دو خاصیت دارد: نزاهت و حکمت.

الْمُطْمَئِنَّةُ * اِزْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ﴿۶﴾، و العقل وسط الكل لكيلا يقول أحدكم شيئاً
من الخير و الشر إلا لقياس معقول.^۱

طریحی (فخرالدین بن محمد)، مجمع البحرین، ج ۴،
صص ۳۴۸ و ۳۴۹، نشر دفتر نشر فرهنگ اسلامی.



۱. و کلیه‌ی الهیه پنج قوه دارد: بقای در فنا، نعمت در بدبختی، عزت در خواری، درویشی در توانگری، و شکیبایی در بلا و گرفتاری، و دو خاصیت دارد: صبوری و کرم. و این همانی است که مبدأش از خداست و بدو بازگردد، خدا فرمود: ﴿و از روان خویش در او بدمم﴾ (حجر/۳۰). و اما درباره‌ی بازگشتش فرموده: ﴿ای جان آرام. به سوی پروردگارت خشنود و خوشایند بازآی﴾ (فجر/۲۸ و ۲۹). و عقل در میان همه است تا کسی از خیر و شر حرفی نزند مگر با قیاس عقلانی.

کلام امیرالمؤمنین علیه السلام قال کمیل بن زیاد: أخذ أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام بيدي فأخرجني إلى الصحراء فلما أصحرت تنفس الصعداء.

ثم قال: يا كميل بن زیاد! إن هذه القلوب أوعية فخيرها أوعاها فاحفظ عني ما أقول لك. الناس ثلاثة: عالم رباني و متعلم على سبيل نجاة و همج رعاع، أتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح، لم يستضيئوا بنور العلم و لم يلجئوا إلى ركن وثيق.

يا كميل! العلم خير من المال، العلم يحرسك و أنت تحرس المال و المال تنقصه النفقة، و العلم يزكو على الإنفاق، و صنيع المال يزول بزواله.

يا كميل بن زیاد! معرفة العلم دين يداّن به، يكسب الإنسان الطاعة في حياته، و جميل الأحدثة بعد وفاته و العلم حاكم و المال محكوم عليه.

يا كميل بن زیاد! هلك خزان الأموال و هم أحياء و العلماء باقون ما بقي الدهر أعيانهم مفقودة و أمثالهم في القلوب موجودة، ها! إن هاهنا لعلماً جمّاً و أشار إلى صدره لو أصبت له حملة بلى أصيب لقناً غير مأمون عليه مستعملاً آلة الدين للدنيا و مستظهيراً بنعم الله على عباده و بحججه على أوليائه أو منقاداً بجملة الحق، لا بصيرة له في إحيائه، ينقدح الشك في قلبه لأوّل عارض من شبهة. ألا! لا ذا و لا ذاك أو منهوماً باللذة سلس القياد للشهوة أو مغرماً بالجمع و الادّخار، ليسا من رعاة الدين في شيء أقرب شبهاً بهما

۱. کلام امیرالمؤمنین علیه السلام. کمیل پسر زیاد گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دست مرا گرفت و به بیابان برد، چون به صحرا رسید آه بلندی کشید.

سپس فرمود: ای کمیل بن زیاد! این دل‌ها آوندهاست، و بهترین آن‌ها وسیع‌ترین آن‌هاست. پس آن‌چه تو را می‌گویم از من به خاطر دار. مردم سه دسته‌اند: دانایی که خدانشناس است، آموزنده‌ای که در راه رستگاری کوشاست، و فرومایگانی رونده به چپ و راست که درهم آمیزند، و پی هر بانگی را گیرند و با هر باد به سوی خیزند، نه از روشنی دانش فروغی یافتند و نه به سوی پناهگاهی استوار شتافتند. ای کمیل! دانش به از مال است که دانش تو را پاسبان است و تو مال را نگهدار. مال با هزینه کردن کم آید، و دانش با پراکنده شدن بیفزاید، و پرورده‌ی مال با رفتن مال نپاید.

ای کمیل بن زیاد! شناخت دانش، دین است که بدان گردن باید نهاد. آدمی در زندگی به دانش طاعت پروردگار آموزد و برای پس از مرگ نام نیک اندوزد، و دانش فرمانگذار است و مال فرمانبردار.

الأنعام السائمة، كذلك يموت العلم بموت حامله اللهم بلى لا تخلو الأرض من قائم لله بحجة إما ظاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً لئلا تبطل حجج الله وبيئاته، وكم ذا، و أين أولئك؟، أولئك و الله الأقلون عدداً، و الأعظمون قدراً، يحفظ الله حججه و بيئاته بهم، حتى يودعوها نظرائهم و يزرعوها في قلوب أشباههم، هجم بهم العلم على حقيقة البصيرة و باشروا روح اليقين، و استلانوا ما استوعره المترفون و أنسوا بما استوحش منه الجاهلون، و صحبوا الدنيا بأبدان أرواحها معلقة بالمحل الأعلى، أولئك خلفاء الله في أرضه، و الدعاة إلى دينه، آه آه شوقاً إلى رؤيتهم انصرف إذا شئت.

سید رضی (ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی موسوی)، نهج البلاغه،

تصحیح و تعلیقات علامه حسن زاده ی آملی، حکمت ۱۳۸.

۱. ای کمیل بن زیاد! گنجوران مالها مرده اند گرچه زنده اند، و دانشمندان چندان که روزگار پاید، پاینده اند. تن هاشان ناپدیدار است و نشانه هاشان در دلها آشکار. آگاه باش! و بدان که در این جا - و به سینه ی خود اشارت فرمود - دانشی است انباشته، اگر فراگیری برای آن می یافتم. آری! یافتن آن را که تیز دریافت بود، لیکن امین نمی نمود، با دین دنیا می اندوخت و به نعمت خدا بر بندگانش برتری می جست، و به حجت علم بر دوستان خدا بزرگی می فروخت، یا کسی که پیروان خداوندان دانش است، اما در شناختن احیای آن او را نه بینش است، چون نخستین شبهت در دل وی راه یابد درماند و راه زدودن آن را یافتن نتواند. بدان که برای فراگرفتن دانشی چنان نه این در خور است و نه آن و نه کسی که سخت در پی لذت است و رام شهوت، و نه کسی که شیفته ی فراهم آوردن است و مالی را بر مال نهادن، هیچ یک از اینان اندک پاسداری دین را نتواند و بیش تر به چارپای چرنده ماند، این چنین، علم به واسطه ی مردن حاملانش می میرد. بلی زمین تهی نماند از کسی که حجت قائم خداست، یا پدیدار و شناخته است و یا ترسان و پنهان از دیده هاست تا حجت های خدا باطل نشوند و نشانه هایش از میان نرود، و اینان چندند، و کجا جای دارند؟ به خدا سوگند اینان اندک، به شمارند، و بزرگ مقدار، خدا حجت ها و نشانه های خود را به آنان نگاه می دارد، تا به همانند های خویشش بسپارند و در دل های امثال خویشش بکارند، دانش، نور حقیقت بینی را بر آنان تافته و آنان روح یقین را دریافته و آن چه را نازپروردگان دشوار دیده اند آسان پذیرفته اند. و بدان چه نادانان از آن رمیده اند خو گرفته. و همنشین دنیا بند با تن ها، و جان هاشان آویزان است در ملاء اعلا. اینان خدا را در زمین او جانشینان اند و مردم را به دین او می خوانند. آه! آه! که چه آرزومند دیدار آنانم. [کمیل] اگر خواهی بازگرد.

أبي بصير رضي الله عنه عن سعد عن ابن عيسى عن محمد البرقي عن عبد الملك بن عنترة الشيباني عن أبيه عن جده قال: جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين! أخبرني عن القدر؟

فقال: بحر عميق فلاتلجه. فقال: يا أمير المؤمنين أخبرني عن القدر؟

قال: طريق مظلم فلاتسلكه. قال: يا أمير المؤمنين! أخبرني عن القدر؟

قال: سر الله فلاتتكلفه. قال: يا أمير المؤمنين أخبرني عن القدر؟

قال: فقال أمير المؤمنين عليه السلام: أما إذا أبيت فإني سألتك أخبرني أكانت رحمة الله للعباد قبل أعمال العباد أم كانت أعمال العباد قبل رحمة الله؟ قال: فقال له الرجل: بل كانت رحمة الله للعباد قبل أعمال العباد.

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: قوموا فسلموا على أخيكم فقد أسلم و قد كان كافراً. قال: و انطلق الرجل غير بعيد ثم انصرف إليه فقال له: يا أمير المؤمنين أ بالمشية الأولى تقوم و نقعد و نقبض و نبسط؟

در فضیلت کعبه معلوم است

۱. پدرم رضي الله عنه گفت: حکایت کرد برای من سعد از ابن عیسی از محمد برقی از عبدالمک بن عنتره شیانی از پدرش از جدش که گفت: مردی به خدمت امیرالمؤمنین عليه السلام آمد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! برایم از قدر بفرما!

فرمود: دریایی است ژرف، بدان در میا. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! برایم از قدر بفرما!

فرمود: راهی است تیره، آن را مپیما. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! برایم از قدر بفرما!

فرمود: راز خداست، برای گشودنش خود را مفرسا. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! برایم از قدر بفرما!

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: چون سر باز زدی، من از تو سؤال می کنم: به من بگو آیا رحمت خدا از برای بندگان پیش از اعمال بندگان بوده یا اعمال بندگان پیش از رحمت خدا بوده؟ راوی می گوید: آن مرد عرض کرد: بلکه رحمت خدا از برای بندگان پیش از اعمال بندگان بوده.

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: برخیزید و بر برادر خود سلام کنید که او اکنون اسلام آورد و پیش از این کافر بود. راوی می گوید: پس آن مرد اندکی رفت و خیلی دور نشد که به سوی آن حضرت برگشت و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! آیا ما به مشیت و خواست اول برمی خیزیم و می نشینیم و قبض و بسط به عمل می آوریم؟

فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: و إنك لبعيد في المشية أما إنني سائلك عن ثلاث لا يجعل الله لك في شيء منها مخرجاً:
 أخبرني أخلق الله العباد كما شاء أو كما شاؤوا؟ فقال: كما شاء.
 قال: فخلق الله العباد لما شاء أو لما شاؤوا؟ فقال: لما شاء.
 قال: يأتونه يوم القيامة كما شاء أو كما شاؤوا؟ قال: يأتونه كما شاء.
 قال: قم فليس إليك من المشية شيء.^۱

مجلسی (محمد باقر)، بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۱۰، نشر احیاء التراث.



۱. امیرالمؤمنین عليه السلام به او فرمود: تو در مشیت و نسبت به آن دوری و آگاه باش که من تو را از سه مسئله سؤال می کنم که خدا از برایت در چیزی از آنها برون رفتی قرار ندهد.
 به من بگو آیا خدا بندگان را آفریده چنان که خود خواسته یا چنان که ایشان خواسته اند؟ عرض کرد: چنان که خود خواسته.
- حضرت فرمود: خدا بندگان را آفریده به جهت آن چه خود خواسته یا به جهت آن چه ایشان خواسته اند؟ عرض کرد: به جهت آن چه خود خواسته.
- حضرت فرمود: در روز قیامت به نزد او می آیند چنان که خود خواسته یا چنان که ایشان خواسته اند؟ عرض کرد: به نزد او می آیند چنان که او خواسته.
- حضرت فرمود: برخی که بویی نبرده ای.

آنه لما سأله كميل بن زياد عن الحقيقة، فقال: ما لك و الحقيقة؟ فقال: أو لست صاحب سرّك؟ فقال صلوات الله عليه: بلى و لكن يترشح عليك ما يطفح مني فقال كميل: أو مثلك يخيب سائلاً؟ فقال عليه السلام: الحقيقة كشف سبحات الجلال من غير إشارة. فقال: زدني بياناً. فقال عليه السلام: محو الموهوم مع صحو المعلوم. فقال: زدني بياناً. فقال عليه السلام: هتك الستر لغلبة السر. فقال: زدني بياناً. فقال صلوات الله عليه: جذب الأحذية بصفة التوحيد. قال: زدني بياناً. قال عليه السلام: نور يشرق من صبح الأزل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره. قال: زدني بياناً. قال: أطفئ السراج فقد طلع الصباح.^۱

مجلسی (محمد تقی)، روضة المتقين، ج ۲، ص ۸۱، نشر مؤسسه‌ی فرهنگی کوشانبور.



۱. هنگامی که کمیل بن زیاد از حضرت درباره‌ی حقیقت پرسید، حضرت در جوابش فرمود تو را با حقیقت چه کار؟ کمیل عرض کرد: آیا من صاحب سرّ شما نیستم؟ حضرت فرمود: آری، و لکن آن چه از مخزن جانم سرریز می‌کند، رشحه‌ای به تو می‌رسد. عرض کرد: آیا مثل شما، خواهان را ناامید می‌گرداند؟ حضرت فرمود: حقیقت، کشف سُبُحات جلال بدون اشاره است. کمیل عرض کرد: بیش‌تر بیان فرمایید! حضرت فرمود: محو موهوم با صحو معلوم است. کمیل عرض کرد: بیش‌تر روشن فرمایید! حضرت فرمود: دریدن پوشش برای غلبه‌ی سرّ است. کمیل عرض کرد: بیش‌تر بیان فرمایید! حضرت فرمود: حقیقت همان جذب احدیّت به صفت توحید است. عرض کرد: بیش‌تر بیان فرمایید! حضرت فرمود: حقیقت نوری است که از صبح ازل شروق می‌دهد، پس بر هیاکل توحید آثارش ظاهر می‌شود. باز عرض کرد: بیش‌تر بیان فرمایید! حضرت فرمود: چراغ را خاموش کن که صبح آشکار گردید.

أخبرنا أبو الحسن محمد بن هارون الزنجاني فيما كتب إليّ عليّ بن أحمد البغداديّ الوراق قال: حدثنا معاذ بن المثنيّ العنبريّ قال: حدثنا عبد الله بن أسماء قال: حدثنا جويرية عن سفيان بن سعيد الثوريّ قال: قلت لجعفر بن محمد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليه السلام: يا بن رسول الله ما معنى قول الله عزّوجلّ: ﴿الم﴾ و ﴿المص﴾ و ﴿الر﴾ و ﴿المر﴾ و ﴿كهيعص﴾ و ﴿طه﴾ و ﴿طس﴾ و ﴿طسم﴾ و ﴿يس﴾ و ﴿ص﴾ و ﴿حم﴾ و ﴿حم عسق﴾ و ﴿ق﴾ و ﴿ن﴾؟

قال عليه السلام: أمّا ﴿الم﴾ في أوّل البقرة فمعناه أنا الله الملك و أمّا ﴿الم﴾ في أوّل آل عمران فمعناه أنا الله المجيد و ﴿المص﴾ فمعناه أنا الله المقتدر الصادق و ﴿الر﴾ فمعناه أنا الله الرؤوف و ﴿المر﴾ فمعناه أنا الله المحيي المميت الرّازق و ﴿كهيعص﴾ فمعناه أنا الكافي الهادي الوليّ العالم الصادق الوعد. ^۲
و أمّا ﴿طه﴾ فاسم من أسماء النبيّ عليه السلام و معناه يا طالب الحقّ الهادي إليه ﴿ما أنزلنا

۱. خبر داد ما را ابوالحسن محمد بن هارون زنجانی در آن چه که نوشت به من و توسط علی بن احمد بغدادی وراق برایم فرستاد، گفت: حدیث کرد ما را معاذ بن مثنیّ عنبری که گفت: حدیث کرد ما را عبدالله بن اسما که گفت: حدیث کرد ما را جویریة از سفيان بن سعيد ثوری که گفت: به جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب عليه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! معنای فرموده‌ی خداوند چیست؟ آن جا که می‌گوید: ﴿الم﴾، ﴿المص﴾، ﴿الر﴾، ﴿المر﴾، ﴿كهيعص﴾، ﴿طه﴾، ﴿طس﴾، ﴿طسم﴾، ﴿يس﴾، ﴿ص﴾، ﴿حم﴾، ﴿حم عسق﴾، ﴿ق﴾ و ﴿ن﴾؟

۲. فرمود: أمّا ﴿الم﴾ (بقره/۲) در ابتدای سوره‌ی بقره، یعنی منم پروردگار زمامدار؛ و در آغاز سوره‌ی آل عمران ﴿الم﴾ (آل عمران/۲) یعنی منم خداوند شریف و بزرگوار؛ و ﴿المص﴾ (اعراف/۲) یعنی منم خداوند فرمانروا و راستگو؛ و ﴿الر﴾ (یونس/۲) یعنی منم پروردگار مهربان؛ و ﴿المر﴾ (رعد/۲) یعنی منم خداوندی که زنده می‌کند و می‌میراند و بسیار روزی رساننده به همه است؛ و ﴿كهيعص﴾ (مریم/۲) یعنی منم کفایت‌کننده‌ی مهمّات تمامی مخلوق [به گونه‌ای که به دیگران پناه نبرند] و منم راهنما بر مراد خود [با عقل‌ها و به طور الهام]. و منم ولیّ به تصرف همه‌ی هستی، [و اولی به نفس انسان از خود او] و منم عالم بالذات [که مطلع بر ضمائر پنهانی است]، و منم صادق به عهد و پیمان.



عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَتَشْقَى ﴿﴾ بل لتسعد به و أما ﴿طس﴾ فمعناه أنا الطالب السميع و أما ﴿طسم﴾ فمعناه أنا الطالب السميع المبدئ المعيد و أما ﴿يس﴾ فاسم من أسماء النبي ﷺ و معناه يا أيها السامع للوحي ﴿وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿﴾ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿﴾ على صراطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿﴾ و أما ﴿ص﴾ فعين تنبع من تحت العرش و هي التي توضع منها النبي ﷺ لَمَّا عَرَجَ بِهِ و يدخلها جبرئيل ﷺ كل يوم دخلة فيغتمس فيها ثم يخرج منها فينفض أجنحته فليس من قطرة تقطر من أجنحته إلا خلق الله تبارك و تعالی منها ملكاً يسبح الله و يقده و يكبره و يحمده إلى يوم القيامة و أما ﴿حم﴾ فمعناه الحميد المجيد و أما ﴿حم عسق﴾ فمعناه الحليم الميثب العالم السميع القادر القوي و أما ﴿ق﴾ فهو الجبل المحيط بالأرض و خضرة السماء منه و به يمسك الله الأرض أن تميد بأهلها.

و أما ﴿ن﴾ فهو نهر في الجنة قال الله عز وجل: أَجْمَدُ فَجَمَدُ فَصَارَ مَدَادًا ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ للقلم: اكتب فسطر القلم في اللوح المحفوظ ما كان و ما هو كائن إلى يوم القيامة فالمداد مداد من نور و القلم قلم من نور و اللوح لوح من نور و قال سفيان: فقلت له: يا بن رسول الله! بين لي أمر اللوح و القلم و المداد فضل بيان و علمني ممّا علمك

۱. اما ﴿طه﴾ (طه/۲) یکی از نام‌های پیغمبر ﷺ است و معنایش این است: ای جوینده‌ی حق و راهنمایی کننده به سوی آن! ﴿قرآن را بر تو فرو نفرستاده‌ایم که رنج بری﴾ (طه/۳) بلکه بر تو فرستادیم که به وسیله‌ی آن به هدف برسی [و کامیاب گردی]؛ و ﴿طس﴾ (نمل/۲) یعنی: منم جوینده‌ی شنوا؛ و ﴿طسم﴾ (قصص/۲) یعنی منم طالب شنونده، آغازگر آفرینش، [بدون نیاز به آفریده شده، آغاز کننده بدون وسائل و وسائط] منم باز گرداننده؛ و ﴿یس﴾ (یس/۲) نامی از نام‌های پیغمبر ﷺ است، و معنایش این است: ای شنونده‌ی وحی و قرآن ﴿سوگند به قرآن پندآمیز. که تو از فرستادگانی. بر راهی راست﴾ (یس/۳-۶)؛ و ﴿ص﴾ (ص/۲) نام چشمه‌ای است که از عرش می‌جوشد، همان چشمه‌ای که پیغمبر در معراج از آب آن وضو ساخت و جبرئیل هر روز یک بار در آن غوطه‌ور می‌گردد، و پس از بیرون آمدن از آن بال‌های خود را حرکت می‌دهد، هیچ قطره‌ای از آن بال‌ها نمی‌چکد مگر آن که خداوند تبارک و تعالی فرشته‌ای از آن می‌آفریند که تا روز رستاخیز او را تسبیح و تقدیس و خدا را بزرگ دانسته و ستایش کند؛ و ﴿حم﴾ (غافر/۲) معنایش یعنی ستوده شده و شریف و بزرگوار؛ و ﴿حم عسق﴾ (شوری/۲ و ۳) یعنی بردبار، اجر دهنده، دانا، شنوا، قدرتمند، و برومند؛ و ﴿ق﴾ (ق/۲) کوهی است که تمامی زمین را فراگرفته و رنگ تیره‌ی آسمان به جهت آن است و به سبب آن خداوند کوهی زمین را نگهداری کرده است تا ساکنینش را نجنباند.

الله. فقال: يابن سعيد! لولا أنك أهل للجواب ما أجبتك ف«نون»، ملك يؤذي إلى القلم و هو ملك و القلم يؤذي إلى اللوح و هو ملك و اللوح يؤذي إلى إسرافيل و إسرافيل يؤذي إلى ميكائيل و ميكائيل يؤذي إلى جبرئيل و جبرئيل يؤذي إلى الأنبياء و الرسل صلوات الله عليهم قال: ثم قال لي: قم يا سفيان فلا آمن عليك!

صدوق (ابوجعفر محمد بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه قمي)،

معاني الأخبار، صص ۲۲ و ۲۳، نشر جامعه‌ی مدرسین.



۱. و ﴿ن﴾ (قلم/۲) رودی در بهشت است که خداوند آن را فرمود: بسته شو! پس مرکب گردید و سپس به قلم فرمود: بنویس بلافاصله، قلم در لوح محفوظ، آن چه تاکنون بوده و آن چه پس از این به وجود خواهد آمد نگاشت؛ پس این مرکب از نور بود، و قلم نیز از نور، و لوح نیز تکه‌ای از نور است. سفيان گفت: عرض کردم: کار لوح، قلم و جوهر را برایم واضح‌تر تشریح فرمایید، و از علومی که خدا به شما آموخته است به من یاد دهید! فرمود: یابن سعید اگر شایسته‌ی پاسخ نبودی، جوابت را نمی‌گفتم؛ پس «نون» فرشته‌ای است که خود را به قلم می‌رساند و قلم نیز فرشته‌ای است که خود را به لوح می‌رساند، و آن نیز فرشته‌ای باشد که وحی را به اسرافیل رسانده، و او به میکائیل می‌رساند و وی نیز به جبرئیل و جبرئیل هم به پیامبران خدا صلوات الله عليهم می‌رساند. سفيان گفت: بعد فرمود: ای سفيان! برخیز و برو، که بیش‌تر از این بر تو ایمن نیستیم.

نصر بن الصباح عن ابن أبي عثمان عن قاسم الصحاف عن رجل من أهل المدائن يعرفه القاسم عن عمّار الساباطي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك أحبّ أن تخبرني باسم الله تعالى الأعظم. فقال لي: إنك لا تقوى على ذلك. قال: فلما ألححت قال: فمكانك إذا، ثمّ قام فدخل البيت هنيهة، ثمّ صاح بي ادخل، فدخلت، فقال لي: ما ذلك؟ فقلت: أخبرني به جعلت فداك. قال: فوضع يده على الأرض فنظرت إلى البيت يدور بي و أخذني أمر عظيم كدت أهلك، فضحك، فقلت: جعلت فداك حسبي لا أريد.^۱

مجلسی (محمد باقر)، بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۲۷، نشر احیاء التراث.



۱. نصر بن صباح از ابن ابی عثمان از قاسم صحاف از مردی از اهل مدائن که قاسم او را می شناخت به اسنادش از عمّار ساباطی گفت: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: فدایت شوم! دوست دارم از اسم اعظم الهی برایم بفرمایید! فرمود: تو توان آن را نداری. عمّار گوید: وقتی اصرار کردم، فرمود: سرجایت باش! آن گاه با خوش رویی داخل خانه شد و مرا صدا زد که داخل شو و داخل شدم. پس به من فرمود: خواسته‌ات چه هست؟ عرض کردم: فدایت شوم! از اسم اعظم الهی برایم بفرما! حضرت دستش را بر زمین نهاد. دیدم که خانه دور سرم می گردد و امر عظیمی مرا فراگرفت که نزدیک بود هلاک شوم. پس حضرت خندید. به حضرت عرض کردم: فدایت شوم! همین مقدار کافی است. بیش از این نمی خواهم.

عن المفضل قال: قال أبو جعفر عليه السلام: إنَّ حديثنا صعب مستصعب ذكوان أجرد لا يحتمله ملك مقرب ولا نبي مرسل و لا عبد امتحن الله قلبه للإيمان. أما الصَّعب فهو الذي لم يركب بعد و أما المستصعب فهو الذي يهرب منه إذا رُوي و أما الذَّكوان فهو ذكاء المؤمنين و أما الأجرد فهو الذي لا يتعلق به شيء من بين يديه و لا من خلفه هو قول الله: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾ فأحسن الحديث حديثنا، لا يحتمله أحد من الخلائق أمره بكماله حتى يحده، لأنه من حدِّ شيئاً فهو أكبر منه و الحمد لله على التوفيق و الإنكار هو الكفر.^۱

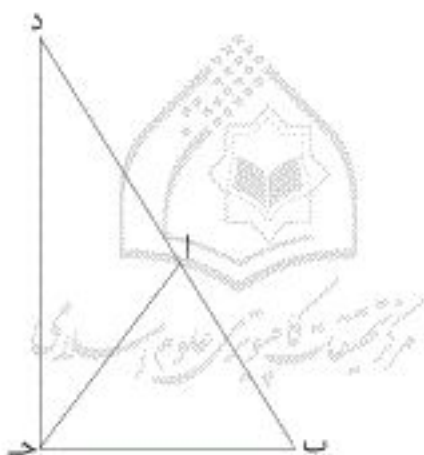
صفار (محمد بن حسن)، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۴، نشر کتاب خانہ ی آیة الله مرعشی.



۱. از مفضل روایت شده که امام جعفر صادق عليه السلام فرمود: حدیث ما توسن (اسب) سرکش و رام نشدنی و تیزرو و برهنه و بی لجام است. هیچ کس یارای حمل آن را ندارد؛ نه فرشته‌ی مقرب و نه پیامبر مرسل و نه بنده‌ای که خداوند دلش را به ایمان آزموده است. اما سرکش است چون هیچ کس تاکنون بر او سوار نگشته است؛ و اما رام نشدنی و تسلیم‌ناپذیر است، زیرا هنگامی که روایت می‌شود از آن می‌گریزند؛ و اما تیزرو و تندگام است، چون مایه‌ی تیزهوشی و هوشیاری مؤمنان است؛ و اما برهنه و بی لجام است، یعنی هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند از پیش رو یا پشت بر او بنشیند، و این همان سخن خداوند است که فرمود: ﴿خداوند بهترین سخن را فرو فرستاده﴾ (زمر/۲۴). پس بهترین حدیث، حدیث ماست که هیچ یک از آفریدگان نمی‌تواند آن را حمل کند به تمام و کمال تا بتواند به کنه آن پی ببرد، زیرا هر کس به کمال و کنه چیزی برسد خود از آن بزرگ‌تر است. و خدا را بر توفیقش سپاس، و انکار کردن، کفر است.

کَلَّ ضَلْعِي مِثْلَث فِهَمَا مَعَا أَطْوَلُ مِنَ الثَّلَاثِ مِثْلًا ضَلْعَا «ا ب» «ا ح» فِي مِثْلَث «ا ب ح» أَطْوَلُ مِنَ ضَلْعِ «ب ح» فَلنُخْرِجُ «ب ا» إِلَى «د» وَ نَجْعَلُ «ا د» مِثْلَ «ا ح» وَ نَصِلُ «ح» «د».

فِيكُونُ زَاوِيَةُ «ب ح د» الَّتِي هِيَ أَعْظَمُ مِنَ زَاوِيَةِ «ا ح د» الْمَسَاوِيَةِ لَزَاوِيَةِ «ا د ح»، أَعْظَمُ مِنَ زَاوِيَةِ «ا د ح».
فَبِإِذْنِ وَتَرِ «ب د» أَعْنِي مَجْمُوعَ «ب ا» «ا ح» أَطْوَلُ مِنَ وَتَرِ «ب ح» وَ ذَلِكَ مَا أَرَدْنَاهُ أَقُولُ هَذَا الشَّكْلَ يَلْقَبُ بِالْحَمَارِيِّ.^۱



اصول اقلیدس، مقاله‌ی اول، شکل بیستم

۱. هر دو ضلع مثلثی با هم، بلندتر از ضلع دیگرند؛ مثلاً دو ضلع «ا ب»، «ا ح» در مثلث «ا ب ح» بلندتر از ضلع «ب ح» هستند. [در مقام استدلال گوییم] باید ضلع «ب ا» را به سوی نقطه‌ی «د» امتداد دهیم و «ا د» را به اندازه‌ی «ا ح» قرار دهیم، و نقطه‌ی «ح» را به «د» وصل کنیم. از آن جایی که زاویه‌ی «ب ح د» بزرگ‌تر از زاویه‌ی «ا ح د» است و زاویه‌ی «ا ح د» با زاویه‌ی «ا د ح» مساوی‌اند [چون مثلث متساوی الساقین تشکیل داده‌اند] پس زاویه‌ی «ب ح د»، بزرگ‌تر از زاویه‌ی «ا د ح» است.

بنابر این وتر «ب د»، یعنی مجموع «ب ا»، «ا ح»، بلندتر از وتر «ب ح» است و این نتیجه همان چیزی بود که اراده کرده بودیم بیان کنیم. این شکل ملقَّب به حماری است.

شیخ کبیر محیی‌الدین عربی را در باب سیصد و هجدهم «فتوحات مکیه»^(۱) در این که تشریح خاص واجب‌الوجود است، کلامی مفید است که گوید:

«إناروینافی هذا الباب عن عبدالله بن عباس رضی الله عنهما أن رجلاً أصاب من عرضه فجاء إليه يستحله من ذلك فقال له: یا بن عباس إني قد نلت منك فاجعلني في حلّ من ذلك. فقال: أعود بالله أن أحل ما حرّم الله إن الله قد حرّم أعراض المسلمين فلاحلّها ولكن غفر الله لك. فانظر ما أعجب هذا التصريف و ما أحسن العلم. و من هذا الباب حلف الإنسان على ما أبيح له فعله أن لا يفعله أو يفعله ففرض الله تحلة الإيمان و هو من باب الاستدراج و المكر الإلهي إلا لمن عصمه الله بالتنبيه عليه.^(۲) فما ثمّ شارع إلا الله تعالى. قال لنبیّه ﷺ: ﴿لَتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللهُ﴾ و لم يقل له: بما رأيت بل عتبه سبحانه و تعالى لما حرّم على نفسه باليمين في قضية عائشة و حفصة فقال تعالى: ﴿يا أيها النبيّ لم تحرّم ما أحلّ الله لك تبغني مرّضات أزواجك﴾ فكان هذا ممّا أرتّه نفسه.^(۳)

مرکز تحقیقات کتب و سوره علوم اسلامی

(۱) محیی‌الدین عربی (محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبدالله بن حاتم طایی)، فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۶۹، نشر دارالصادر بیروت.

(۲) ما در این باب از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت کردیم که مردی آبرویش را برد. آمد تا از او حلالیت بطلبد، گفت: ای یسر عباس! من به آبروی شما آسیبی رساندم من را از آن حلال کن، یسر ابن عباس به وی گفت: من پناه می‌برم به خدای که بخوادم حرام او را حلال کنم؛ زیرا که خداوند ریختن آبروی مسلمانان را حرام کرده است، و من آن را حلال نمی‌کنم، ولی خداوند تو را ببخشد. پس بنگر که چه نیکو سخن گفتن و چه نیکو دانایی است. و از همین باب است که انسان در اموری که بر او مباح است بر خود سوگند خورد که انجام ندهد یا انجام دهد، پس خداوند کفّاره‌ی سوگند را واجب کرد، و این هم از باب استدراج یا مکر الهی است، مگر برای کسانی که خداوند آن‌ها را بر این امر آگاهی داده است.

(۳) پس شارعی غیر خداوند تعالی نیست، خداوند به پیامبرش فرمود: ﴿تا بدان چه خداوند بر تو بنموده است در میان کسان داوری کنی﴾ (نساء / ۱۰۶). و نگفت که: بین مردم به آن چه خودت می‌بینی



فهذا يدلك أن قوله تعالى: ﴿بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ أنه ما يوحى به إليه لا ما يراه في رأيه فلو كان هذا الدين بالرأي لكان رأي النبي ﷺ أولى من رأى كل ذي رأي فإذا كان هذا حال النبي ﷺ فيما رآته نفسه فكيف رأي من ليس بمعصوم و من الخطأ أقرب إليه من الإصابتة، فدل أن الاجتهاد الذي ذكره رسول الله ﷺ إنما هو في طلب الدليل على تغيير الحكم في المسألة الواقعة لا في تشريع حكم في النازلة فإن ذلك شرع لم يأذن به الله.^(۴)

و لقد أخبرني القاضي عبدالوهاب الأسدي الإسكندري بمكة سنة تسعة و تسعين و خمسمائة قال: رأيت رجلاً من الصالحين بعد موته في المنام فسألته ما رأيت فذكر أشياء، منها قال: و لقد رأيت كتباً موضوعة و كتباً مرفوعة فسألته ما هذه الكتب المرفوعة؟ فقل لي: هذه كتب الحديث، فقلت: و ما هذه الكتب الموضوعة؟ فقل لي: هذه كتب الرأي حتى يسأل عنها أصحابها فرأيت الأمر فيه شدة.^(۵)

حکم کنی، بلکه پیامبرش را مورد عتاب قرار داد در جریان عایشه و حفصه که پیامبر بر خودش به واسطه‌ی سوگند، چیزی را که خدا بر او حلال کرده بود حرام کرد، به او فرمود: «ای پیامبر چرا چیزی را که خدا روایت ساخته است ناروا می‌داری و خشنودی زناخت می‌جویی؟» (تحریم / ۲) و این را نفس تو به تو نمایانده است.

(۴) پس این عتاب تو را راهنمایی می‌کند که آن فرمایش خداوند در آیه که فرمود: ﴿بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ یعنی به آن چه که به تو وحی کرده به سوی آن، نه آن چه را به رأی خودت می‌بینی. پس اگر این دین به رأی و قیاس می‌بود، رأی پیامبر از رأی هر کس دیگر اولویت داشت. پس وقتی حال پیامبر این گونه است در آن چه را که به نفس خود دیده بود، رأی غیر معصوم چگونه خواهد بود، که رأی غیر معصوم به اشتباه نزدیک تر است تا به واقع. پس این مطلب راهنمایی می‌کند به این که اجتهادی که جناب رسول الله ﷺ ذکر فرمود در مورد دلیل خواستن است بر تغییر حکم در مسئله‌ای که واقع شد، نه این که اجتهاد در تشريع حکم در چیزی که نازل شده باشد؛ زیرا اجتهاد در تشريع را خداوند اجازه نداده است.

(۵) و همانا قاضی عبدالوهاب اسدی اسکندری در سال ۵۹۹ در مکه به من خبر داد و گفت: من مردی از نیکوکاران را بعد از مرگش در خواب دیدم. از او پرسیدم: چه دیده‌اید؟ چیزهایی را نام برد، از جمله آن که گفت: من کتاب‌هایی را نهاده و کتاب‌هایی را برافراشته دیدم. از کتاب‌های برافراشته پرسیدم، به من گفته شده که این‌ها کتاب‌های حدیث است. گفتم: این کتاب‌های نهاده چیست؟

شیخ عارف مذکور علاوه بر این که در گفته‌ی تحقیقی خود در بیان شارع مشرع افاده‌ای قابل توجه فرموده است، مطلب مهم دیگر نیز بر مبنای اصیل اسلامی افاده فرموده است که در دین خدا قیاس و تفسیر به رأی غلط است و اتکا به رأی و قیاس در مقابل شرع الهی، شرع آوردن است که بدان مأذون نیست، و چه نیکو فرموده است که:

«فلو كان هذا الدين بالرأي لكان رأي النبي ﷺ أولى من رأي... من ليس بمعصوم»^(۶)

و در باب دیگر «فتوحات» گوید:

«لا يجوز أن يدان الله بالرأي و هو القول بغير حجة و برهان من كتاب و لا سنة و لا إجماع... و أما القياس فلا أقول به و لا أقلد فيه جملة واحدة... فما أوجب الله علينا الأخذ بقول أحد غير رسول الله ﷺ»^(۷)

شیخ عربی در این مقام مطابق مذهب طایفه‌ی امامیه سخن گفته است و کلمات، دال بر شیعه‌ی اثناعشریه بودن وی در کتب و رسائلش بسیار است، از جمله دلائلی که بر شیعه بودن وی احتجاج آورده‌اند، همین سخن او در رأی و قیاس است که نقل کرده‌ایم. علمای تسنن در اجرای احکام شرعیه دلیل قیاس را در مقابل کتاب، سنت و اجماع، برهان مستقل دانسته، عمل بر مقتضای آن را متبع شمارند. از آن جایی که عقیده‌ی شیخ مخالف اعتقاد علمای جماعت بوده، بر این معنا انکار بلیغ آورده می‌گوید:

«عمل کردن بر رأی خود بدون دلیل شرعی اگر جائز بود، برای حضرت ختمی مرتبت که منزلت و مقام عصمت داشت، مجوز می‌شد. با آن که رأی شریف آن

گفته شد که این‌ها کتاب‌های رأی و نظر شخصی افراد است که این‌جا گذاشته شده تا از صاحبان آن‌ها پرسش شود. پس دیدم که امر در رأی، شدت و سختی دارد.

(۶) پس اگر رسیدن به احکام دین با رأی شخصی ممکن بود البته رأی پیامبر از رأی آن‌که معصوم نیست شایسته‌تر بود.

(۷) محیی‌الدین عربی (محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبد الله بن حاتم طایی)، فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۱۶۵، نشر دار صادر بیروت.



حضرت مسلماً از احتمال زلت، معصوم است، خدای تعالی وی را در متابعت رأی خود به خطاب ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ﴾^(۸) عتاب فرمود. پس در این صورت متابعت قیاس که در واقع رأی بدون دلیل است احدی را مجوز نخواهد بود.

و ما در «رساله‌ی امامت» که در مجلد ثانی «تکملة منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة» آن را درج کرده‌ایم، فی‌الجمله در نهی از عمل به قیاس بحث کرده‌ایم، روایاتی از اهل بیت عصمت و وحی نقل کرده‌ایم و بعضی از مطالب عقلیه از آنها استفاده کرده‌ایم.^۱

و بدان چنان‌که جز حق تعالی کسی حق تشریح ندارد، همچنین حق تعیین امام که خلیفه‌الله است با حق تعالی است و جز خداوند سبحان احدی حق تعیین خلیفه را ندارد، چنان‌که فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^(۹). این کریمه‌ی ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾، مثل کریمه‌ی ﴿إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ﴾^(۱۰) است که دال است فقط ذات حق خالق این چنین است، و آن آیه نیز می‌فرماید که فقط ذات حق جاعلی آن چنان است. در کلمه‌ی «إِنِّي» تدبیر بسزا لازم است، و همچنین در کلمه‌ی «إِنِّي» و مضاف و مضاف‌الیه کلمه‌ی «عهدي» این آیه کریمه‌ی ﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^(۱۱).

۱. حسن‌زاده‌ی املی (حسن)، تکملة منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۹۸.

دین داری خدای به رأی جایز نیست. و رأی یعنی قول بدون حجت و برهانی از کتاب، سنت و اجماع... و اما قیاس که آن را قائل نیستیم، و حتی در یک جمله تقلید نمی‌کنم... پس خداوند بر ما اخذ به قول احدی غیر رسول خدا ﷺ را واجب نکرده است.

(۸) تحریم/۲؛ ای پیامبر چرا چیزی را که خدا روایت ساخته است ناروا می‌داری.

(۹) بقره/۳۱؛ من در زمین جانشینی خواهم نهاد.

(۱۰) ص/۷۲؛ من بشری از گل آفرینم.

(۱۱) بقره/۱۲۵؛ و چون خدا ابراهیم را به سختی چند بیازمود و ابراهیم به انجام برد، خدا گفت: من تو را پیشوای کسان گردانم. گفت: از فرزندانم. گفت: پیمانم ستمکاران را نرسد.

و نیز بدان که ولایت به حسب رتبت، اعلا و ارفع از رسالت و نبوت است؛ چون ولایت، باطن نبوت و رسالت است و نیل به این دو مبتنی بر ولایت است. مفاد این سخن نه این است که ولی، مطلقاً اعلا از رسول و نبی است، بلکه مراد این است که ولایت رسول، اعلا از رسالت اوست و همچنین ولایت نبی، اعلا از نبوت اوست؛ زیرا ولی متبوع مثلاً خاتم صلی الله علیه و آله به حسب ولایت افضل از تابعانش است، چه مفضول غیر متبوع است و افضل غیر تابع، هر چند یک شخص که نبی است از آن حیث که ولی است افضل است از آن حیث که نبی است، نه این که ولی تابع، افضل از اوست. فافهم! ولایت نبی جنبه‌ی حقانی و اشتغال به حق تعالی است، و نبوت او وجهه‌ی خلقی دارد که توجه نبی به خلق است، و شک نیست که اولی اشرف از دومی است؛ چه آن ابدی است به خلاف این که منقطع است.

رسول و نبی از اسماء الله نیستند، ولی، ولی از اسماء الله است. لذا ولایت منقطع نمی‌گردد به خلاف رسالت و نبوت.

یوسف صدیق علیه السلام فرمود: ﴿فَاطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾^(۱۲) و حکم بتی الهی این که ﴿وَمَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^(۱۳).

پس چون رسالت و نبوت از صفات کونیه‌ی زمانیه‌اند، به انقطاع زمان، نبوت و رسالت قطع می‌شوند به خلاف ولایت که از صفات الهیه است، و حق سبحانه در وصف خودش فرمود: ﴿هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ﴾^(۱۴).

پس قرآن فرقان به تنهایی در اثبات وجوب وجود انسان کامل ولی در نشئه‌ی عنصری علی‌الدوام کافی است و روایات و صحف علمیه معاضد آن‌اند بلکه از بطنان آن فایض‌اند.

چون در معنای ولی، نبی و رسول تدبّر شود، ظاهر شود که معطی نبوت و رسالت، اسم ظاهر است که احکام‌شان متعلق به تجلیه است، و معطی ولایت، اسم باطن است

(۱۲) یوسف/۱۰۲؛ ای آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین، در این زندگی و در زندگی پسین کارساز من تویی.

(۱۳) نحل/۹۷؛ آنچه نزد شماست پایان گیرد و آنچه نزد خداست پاینده است.

(۱۴) شوری/۲۹؛ اوست آن کارساز، آن ستوده.



که مفید تحلیه است، و هر چیزی را علامت است و علامت سفرای الهی ولایت است. و چون ولایت شامل رسالت، نبوت تشریحی و نبوت عامه‌ی غیر تشریحی است، از آن به فلک محیط عام تعبیر شده است، چنان‌که در فصّ عزیز عزیری «فصوص الحکم» فرموده است:

«واعلم أنّ الولاية هي الفلك المحيط العام و لهذا لم ينقطع و لها الإنباء العام، و أما نبوة التشريع و الرسالة فمنقطعة و في محمد ﷺ قد انقطعت فلا نبی بعده مشرعاً أو مشرعاً له و لا رسول و هو المشرع.»^(۱۵)

مشرع به هیأت فاعلی، آن نبی صاحب شریعت است، چون موسی، عیسی و محمد ﷺ، و مشرع له به هیأت مفعولی، آن نبی‌ای است که خود صاحب شریعت نیست ولی داخل و تابع شریعت نبی مشرع است، مانند انبیای بنی اسرائیل که بر شریعت موسی ﷺ بوده‌اند.

شارح قیصری گوید:

«و إنما أطلق اسم الفلك على الولاية لأنها حقيقة محیطة لكل من يتصف بالنبوة و الرسالة و الولاية كإحاطة الأفلاك لما تحتها من الأجسام، و لكون الولاية عامة شاملة على الأنبياء و الأولياء لم ينقطع أي مادام الدنيا باقية و عند انقطاعها ينتقل الأمر إلى الآخرة.»^(۱۶)

(۱۵) قیصری (داوود)، شرح فصوص الحکم، تصحیح و تعلیقات علامه حسن زاده‌ی آملی، ج ۲، ص ۸۹۰، نشر بوستان کتاب.

بدان‌که ولایت همان فلک محیط فراگیر است، و برای همین است که منقطع نمی‌شود و برای ولایت انبیاء عام است، و اما نبوت تشریحی و رسالت انقطاع پذیر است که در محمد ﷺ به انقطاع رسیده است. پس بعد از ایشان نیست نه نبی صاحب شریعت و نه غیر صاحب شریعت و نه رسولی که او صاحب شریعت است.

(۱۶) همان.

و این‌که اسم فلک بر ولایت اطلاق شده است، برای آن است که ولایت، حقیقت محیطه‌ی برای هر

در اصطلاح اهل ولایت، نبوت غیر تشریحی گاهی به نبوت عامه، گاهی به نبوت مقامی، و گاهی به نبوت تعریف در مقابل نبوت تشریح، تعبیر می‌شود. در نبوت عامه، انبا و اخبار معارف و حقائق الهیه است؛ یعنی ولی در مقام فنا فی الله بر حقائق و معارف الهیه اطلاع می‌یابد و چون از آن گلشن راز باز آمد، از آن حقائق انبا، یعنی اخبار می‌کند و اطلاع می‌دهد. چون این معنا برای اولیاست و اختصاص به نبی و رسول تشریحی ندارد، در لسان اهل ولایت به نبوت عامه و دیگر اسمای یاد شده تعبیر می‌شود. در باب فضائل خضر علیه السلام از کتاب «فضائل جامع صحیح مسلم»^۱ به اسنادش از سعید بن جبیر روایت شده است که چون موسی و یوشع بن نون علیهم السلام در نزد صخره به خضر رسیدند:

«حتى أتيا الصخرة فرأى رجلاً مسجياً عليه بثوب فسلم عليه موسى. فقال له الخضر: إني بأرضك السلام. قال: أنا موسى. قال: موسى بني إسرائيل. قال: نعم. قال: إنك على علم من علم الله علمك الله لا أعلمه، وأنا على علم من علم الله علمنيه لا تعلمه. قال له موسى عليه السلام: هل أتبعك على أن تعلمني مما علمت رشداً. الحديث»^(۱۷)

۱. فضائل جامع صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۰۴، ط بیروت.

کسی است که به نبوت، رسالت و ولایت متصف شده است، مثل احاطه‌ی افلاک نسبت به مادون خود از اجسام، و نیز برای این که ولایت، عام است و شامل همه‌ی انبیا و اولیاست تا مادامی که دنیا برقرار است منقطع نمی‌شود و باقی است، و بعد از انقطاع دنیا هم ولایت به آخرت انتقال می‌یابد. (۱۷) چون موسی و یوشع بن نون به صخره رسیدند مردی را دیدند که لباس بر او انداخته بود. موسی به او سلام کرد. خضر به موسی گفت: من در زمین سلام توام. موسی به او گفت: من موسی هستم. گفت: موسای بنی اسرائیل؟ موسی گفت: آری. خضر گفت: تو بر یک دانایی از علم الهی هستی که خداوند آن علم را به تو تعلیم داده است که من آن را نمی‌دانم، و من هم بر یک علمی هستم که خداوند به من تعلیم داد که تو نمی‌دانی. موسی به او عرض کرد: آیا تو را بر این که مرا تعلیم دهی و رشد دهی تبعیت کنم؟ الحدیث.

از همین باب گفتار خضر علیه السلام است که در صحف اهل توحید آمده است که نبی از حیث نبوت تعریف، یعنی از آن حیث که ولی است، مثلاً انبیا از ذات، صفات و افعال حق سبحانه می‌کند، و از حیث نبوت تشریح، تبلیغ احکام، تأدیب به اخلاق، تعلیم به حکمت و قیام به سیاست می‌کند.

نبوت مقامی را که در حقیقت نیل به ولایت است، از این اشارت دریاب که مظاهر اتم ولایت مطلقه و وسائط فیوضات الهیه، انسان‌ها را به سوی خود که در قله‌ی شامخ معرفت قرار گرفته‌اند، دعوت کرده‌اند و تعالوا، تعالوا گفته‌اند؛ یعنی بالا بیایید.

بانگ می‌آید که ای طالب بیا
 جود محتاج گدایان چون گدا
 جود محتاج است و خواهد طالبی
 همچنان که توبه خواهد تائبی
 جود می‌جوید گدایان و ضعاف
 همچو خوبان کآینه جویند صاف
 روی خوبان زآینه زیبا شود
 روی احسان از گدا پیدا شود
 بانگ می‌آید تعالوا زان کرم
 بعد از این رجعت نماند درد و غم^(۱۸)

و دعوت آن ارواح طاهره و افواه عاطره، حاشا که به سخریه، استهزا، هزل و لغو باشد، ﴿قَالُوا اتَّخَذْنَا هُزُؤًا قَالِ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^(۱۹) پس اگر نیک‌بختی، ندای‌شان را به حقیقت نه به مجاز لبیک بگویند، تواند که به قدر همت خود به مقاماتی منیع و درجاتی رفیع ارتقا و اعتلا یابد و به قرب نوافل بلکه به قرب فرائض نایل آید، هر چند به فضل رتبت نبوت، رسالت و امامت تشریحی منادی دست نمی‌یابد.

(۱۸) مولوی (جلال‌الدین محمد بلخی)، مثنوی، دفتر اول، بخش ۱۳۱.

(۱۹) بقره/ ۶۸؛ گفتند: آیا به ریشخند گیری مان؟ گفت: پناه بر خدا که از نادانان باشم.

فیض روح القدس از باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد^(۲۰)

خواجه حافظ شیرین سخن هم می‌گوید: آنچه مسیحا می‌کرد، دیگران هم در صورت حصول استعداد، از فیض روح القدس همان را می‌توانند بکنند. این همان ولایت تکوینی است که باید در کنار سفره‌ی رحمت رحیمیه تحصیل کرد، و کمال اصفهانی نیکو گفته است:

بر ضیافت‌خانه‌ی فیض نوالت منع نیست

در گشاده است و صلا در داده، خوان انداخته

خداوند سبحان در قصص قرآن در قصه‌ی موسای کلیم فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^(۲۱).

از این کریمه و نظائر آن در قرآن، نبوت تشریحی از نبوت مقامی تمیز داده می‌شود؛ چه مفاد ﴿وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ در سیاق آیه این است که انسان واصل و نازل به منزل احسان به مشرب موسوی یعنی نبوت مقامی در اصطلاح اهل توحید نایل می‌شود، هر چند وی را منصب موسوی که فضل نبوت تشریحی است حاصل نمی‌شود، و آن بزرگی که گفته است:

از عبادت نی توان الله شد

می‌توان موسی کلیم الله شد

همین معنا را اراده کرده است. و منزل احسان، مقام مشاهده و کشف و عیان است و آن را مراتب است: آغاز آن این‌که:

«إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ»^(۲۲)

(۲۰) حافظ (شمس‌الدین محمد)، دیوان، غزل ۱۴۳.

(۲۱) یوسف/۲۳؛ چون به برنایی خویش رسید، به او رأی و دانش دادیم. ما نیکوکاران را چنین یاداش دهیم.

(۲۲) قیصری (داوود)، شرح فصوص الحکم، تصحیح و تعلیقات علامه حسن‌زاده‌ی آملی، ج ۲، ص ۱۲۰۸، نشر بوستان کتاب.

همانا خداوند احسان را بر هر چیزی نوشت.



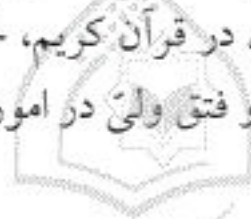
و پس از آن این‌که:

«الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه»^(۲۳)

که تعلیم و خطاب به اهل حجاب است، و انجام آن به رفع کأن یعنی «لم أعبد رباً لم أره»^(۲۴) زیرا که والله في قبلة المصلّي^(۲۵)، خوشا آنان که دائم در نمازند^(۲۶).

و بدان آن‌چه در ولایت تشریحی و تکوینی گفته‌ایم هر دو در مقام توحید فعل، بازگشت به یک ولایت می‌کند، لا إله إلا الله وحده وحده وحده که توحید ذات، توحید صفات و توحید افعال است نه تأکید لفظی، ﴿وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ﴾^(۲۷)، و إليه ترجع الأمور، ﴿قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾^(۲۸)، ﴿إِنِ إِلَىٰ رَبِّكَ الرَّجْعِي﴾^(۲۹)، ﴿وَإِنِ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى﴾^(۳۰)، لذا با این‌که در یک جای قرآن فرمود: ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾^(۳۱) در جای دیگر آن فرمود: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا﴾^(۳۲).

و نیز بدان‌که خداوند متعال در قرآن کریم، خود، رسول و مؤمنون را ولی خوانده است و حقیقت ولایت رتق و فتق ولی در امور مولی‌علیه است که در بعضی از امور



مؤسسه تحقیقاتی و فرهنگی امام خمینی (ره)

(۲۳) قیسری (داوود)، شرح فصوص الحکم، تصحیح و تعلیقات علامه حسن زاده‌ی آملی، ج ۲، ص ۱۲۰۸، نشر بوستان کتاب.

احسان این است که خدای را عبادت کنی مثل آن که او را می‌بینی.

(۲۴) من خدای ندیده را عبادت نمی‌کنم.

(۲۵) همان.

خداوند در قبله‌ی نمازگزار است.

(۲۶) بابا طاهر، دیوان اشعار، دوبیتی ۳۱۳.

(۲۷) هود/۱۲۴؛ و کار سراسر یدو بازگردد.

(۲۸) نساء/۷۹؛ بگو: هر دو از نزد خداست.

(۲۹) علق/۹؛ راستی که بازگشت به سوی پروردگار تو است.

(۳۰) نجم/۴۳؛ و این‌که پایان سوی پروردگار تو است.

(۳۱) سجده/۱۲؛ بگو: فرشته‌ی مرگ که بر شما گماشته شده است، می‌بردتان.

(۳۲) زمر/۴۳؛ خداوند جان‌ها را به هنگام مرگ‌شان می‌برد و جان‌هایی را که نمرده‌اند به هنگام خواب برد.

وی را از آن باز می‌دارد و در برخی وی را بر آن وامی‌دارد تا به کمال و سعادت مطلوب و مقدر خود برسد. این ولایت حقیقیه است که مبتنی بر حقیقت ملک است و آن حق تعالی راست و بس، که مولای حقیقی اوست ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^(۳۳). و چون خود، متعالی از مجانست مخلوقات است، خلفا و نمایندگانی را برای تربیت مملوکین و عبیدش منصوب فرمود، ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾^(۳۴)، و چون از لوازم ولایت حق تعالی بر عباد این است که عباد جان و مال و اولادشان را فدای او کنند؛ چه صدق و خلوص و حقیقت عبودیت‌شان به امثال این امور که از لوازم عبودیت است، ظاهر می‌شود و حق تعالی خود غنی از عالمین است، خلیفه نصب می‌کند و آن را ولیّ عبادش قرار می‌دهد و اطاعتش را بر عباد لازم می‌گرداند، ﴿لِيُمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾^(۳۵). پس رسول، نبی، ولیّ و مؤمنون خلفای حق تعالی در ولایت‌اند نه شرکای او در آن، سبحانه و تعالی عن أن يكون له ولي من الدن.

در صحف اهل ولایت، تارة ولیّ را در مقام محبوبی دانسته‌اند، و تارة در مقام محبّی. ولیّ محبوبی ولایت او کسبی نیست و صاحب نفس مکتفیه است و ولایت او ازلیه‌ی ذاتیه‌ی وهبیه است، چنان‌که سید اولیا و اوصیا فرمود:

«كنت ولياً و آدم بين الماء و الطين»^(۳۶)

ولی، ولیّ محبّی ولایت او کسبی است. باید اتصاف به صفات الله و تخلّق به اخلاق را تحصیل کند تا ولی شود.

حسن زاده‌ی آملی (حسن)، نهج الولاية، صص ۳۲-۴۲، نشر الف لام میم.

(۳۳) بقره/۲۵۸؛ خدا کارساز کسانی است که گرویده‌اند. از تاریکی‌ها به روشنی‌شان برَد.

(۳۴) مائده/۵۶؛ کاردار شما تنها خداست و پیامبرش، و آنان که گرویده‌اند، آنان که نماز را برپای می‌دارند و چنان‌که سر به نماز فرو می‌دارند دهش کنند.

(۳۵) انفال/۳۸؛ تا خدا پاک را از ناپاک جدا کند.

(۳۶) سید حیدر آملی، تفسیر محیط الأعظم، ج ۱، ص ۲۶۷، نشر وزارت ارشاد.

من ولیّ بودم درحالی که آدم بین آب و گل بود.

نمايه‌ها

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا... ٦٥

ج جزاء وفاقاً ١٨

ح حم ٨٧
حم عسق ٨٧

آيات

ش شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا... ٦٥

ص ص ٨٧
ص ص ٨٧
ط ط ٨٧
طس طس ٨٧

طس طس ٨٧
طه طه ٨٧

ف ٥٣

فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا ٣١
فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ٦٤
فَأَيْنَمَا يُوَلُّوا فَسَمَّ وَجْهَ اللَّهِ ٦٤
فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ٢٥
فَأَطَّرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ٩٧، ٦٤
فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ ١٠
فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ٤٤

ق قَالُوا اتَّخَذْنَا مُزُورًا ١٠٠
قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ ١٠٢
قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ ٣٥

أ اتَّخَذْنَا مُزُورًا ٢٧
أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ ٩
أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ٢٧
أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا... ٥٢
الر ٨٧
الم ٨٧
المر ٨٧
المص ٨٧
أ لَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ٣٣
أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ... ٦٥
أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٣٩
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ٥٣
إِنِّي إِلَهِ رَبِّكَ الرَّجْعِيُّ ١٠٢
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ٣٢، ٣٣، ٣٤
إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ٤٢، ٣٢
إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ٣٠
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ١٠٣
إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ ٥٣، ١٨
إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ٩٦
إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ ٩٦
اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ٥٦
اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ ٩١
اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنْ... ١٠٣
اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ١٠٢



١٠١	وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ	٣٧	قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي...
٥٨	وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ	٦١، ٦٠	قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ
٦٥	وَلَسَلِيمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ ...	١٠٢	قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ
	وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ		
٦٣، ٥٦			ك
٣٨	وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا	٨٧	كهيصص
١٠١	وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا		ل
٣٨	وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ	٥٣	لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ
٣٧	وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ ...	٩٣	لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ
٩٧	وَمَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ	١٠٣	لِيُمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ
٨٠	وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي		م
٦٤	وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ ...		مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى
٦١	وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ		مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ
٦١	وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ		
٦٤	وَيُنشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ		ن
			ن
٣٨	هَمَّ دَرَجَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ	٤٩	ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ
٦٤	هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ ...		
٥٣، ٣١	هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ		و
٩٧	هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ	١٠٢	وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى
٦١	هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ	١٠	وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
		٩	وَأَنَّ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ ...
	ي	٩٦	وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ
٨٠	يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ	٦٥	وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ ...
٥٢، ٢٦	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ ...	١٠٢	وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ
٩٦، ٩٣	يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ	٣٣	وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ
٥٤	يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ	١٢	وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ يَا ذَنْ رَبِّهِ
٣٨	يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ ...	٥٣	وَالَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ
٨٧	يس	٨٨	وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ
١٧	يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ	٦٥	وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ ...
٥٣	يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ	٣٧	وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا
		٣٢	وَ قَرَأْنَا فَرَقَانَهُ لِنَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ ...



- ۶۲ بدن و خیال من برای تو سجده کنند ...
 ۴۲ بلی ولكن يرشح عليك ما يطفح مني.
 ۹۰، ۵۰ به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ...
 ۳۱ به من فاتحه‌های کلمات و جوامع ...

روایات

- ج**
 ۴۸ جاء رجل إلى أمير المؤمنين علیه السلام فقال: ...

- چ**
 ۳۳ چون خداوند متعال قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ...

- س**
 ۶۲ سجد لك سوادى و خيالى و آمن ...
 ۵۱ سخنان ما دشوار و ذکاء و تمام است ...

- ش**
 ۱۹ شخصی همراه حضرت عیسی علیه السلام بود ...

- ع**
 ۱۰ عن الصادق علیه السلام قال: معناه لأفدناهم ...
 ۴۳ عن كميل بن زياد قال: سألت مولانا ...

- ف**
 ۱۶ فالصورة صورة إنسان و القلب قلب حيوان.
 ۸۴ فقال أمير المؤمنين علیه السلام: أما إذا أبيت فإنني ...
 ۸۴ فقال يا أمير المؤمنين: أخبرني عن القدر؟ ...

- ق**
 ۹۱، ۵۱ قال أبو جعفر علیه السلام: إن حديثنا صعب ...
 ۵۵ قال النبي صلی الله علیه و آله: الناس معادن ...
 ۱۰ قال: علمه الذي يأخذه عنم يأخذه.
 ۹۰، ۴۹ قال: قلت لأبي عبد الله علیه السلام جعلت فداك ...
 ۸۴ قال: يا أمير المؤمنين! أخبرني عن القدر؟ ...
 ۴۶ قال: يا كميل إن هذه القلوب أوعية ...

- آ**
 آیات القرآن خزائن فكلما فتحت خزانه ... ۳۳

- ا**
 أعطيت فوائح الكلم و جوامعه و خواتمه ۳۱
 التراب ربيع الصبيان ۶۰
 ألا إن القدر سر من سر الله ۵۰

- العلم إمام العمل ۵۳
 أمرنا أن نكلم الناس على قدر عقولهم. ۵۲

- أنه لما سأله كميل بن زياد عن الحقيقة ... ۸۶
 أولئك والله الأقلون عدداً و الأعظمون قدراً ... ۱۱

- إلهي هب لي كمال الانقطاع إليك ... ۶۶
 إن الآية من القرآن و السورة لتجيء ... ۳۸

- إن الله عز وجل خلق ملكه على مثال ... ۶۲
 إن الله عز وجل علم أنه يكون في آخر ... ۶۱

- إننا معاشر الأنبياء أمرنا أن نكلم ... ۳۱، ۴۱، ۴۷

- إنك تسمع ما أسمع و ترى ما أرى ... ۴۲
 اتقوا الله و لا يحسد بعضكم بعضاً ۶۹

- العجب كل العجب لمن أنكر ... ۶۳
 القرآن القرآن إن الآية من القرآن ۷۸

- القلب حرم الله فلا تسكن في حرم الله ... ۳۰
 اللهم نور ظاهري بطاعتك و باطني ... ۶۶

- المؤمن يتقلب في خمسة من النور ... ۲۷
 المرأة مخبوءة تحت لسانه. ۵۹

- ای پسر سعید! اگر تو شایستگی برای ... ۴۹
 ای حفص! هر کس از اولیا و شیعی ... ۲۶
 این همه حیوانات مختلف، صورت ... ۱۶

- ب**
 بار الها! ظاهرم را به اطاعت خودت ... ۶۶



۲۶	یا حفص من مات من أوليائنا ...	۵۶	قد علم أولوا الألباب أن ما هنالك لا يعلم ...
۸۰	یا کمیل! ائی نفس ترید	۶۳	قلب المؤمن عرش الله الأعظم
۱۴	یبدو جناحا العقل عن لاهوت	۸۴	قوموا فسلّموا علی أخیکم فقد أسلم ...

ک

۸۲	کلام امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> قال کمیل بن زیاد: ...
۱۵	کل ما شغلک عن الحقّ صنمک
۱۰۳	كنت ولياً و آدم بين الماء و الطین

ل

۵۴	لا تقولوا العلم في السماء من يصعد ...
۳۵	لا یسعني أرضي و لا سمائي ولكن ...

م

۵۲	مأمور شده ایم که با مردمان به اندازه‌ی ...
۴۱	ما تکلم رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small> العباد بکنه عقله قطراً ...
۱۹	ما قلت یا قصیر؟ قال قلت: هذا روح الله ...
۸۶	ما لك و الحقيقة؟
۶۳	ما من مخلوق إلا و صورته تحت العرش ...
۳۱	ما همی پیامبران مأمور شده ایم که ...
۵۵	مردم معادنی همانند معادن طلا و نقره‌اند

و

۲۴	و علیک بتلاوة القرآن و العمل به ...
----	-------------------------------------

ه

۱۵	هر آنچه تو را از خدایت باز میدارد ...
۶۲	همانا خداوند مُلکش را بر مثال ...
۶۳	همه‌ی تعجب در این است که ...
۶۳	هیچ آفریده‌ای نیست جز آن که ...

ی

۸۴	یا امیر المؤمنین: أخبرني عن القدر؟ ...
۴۹	یابن سعید لولا أنك أهل للجواب ...

- ۳۰ تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن
۵۶ تو فرشته شوی از جهد کنی از پی آنک

اشعار

- | | | | |
|--------|---|-------------|---------------------------------------|
| | آ | ۳۴ | آفاق دیدم انفس رسیدم |
| | ا | ۶۱ | آفتاب آمد دلیل آفتاب |
| ج | | | |
| ۱۰ | | | جانور فربه شود لیک از علف |
| | چ | | |
| ۲۵ | | | چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی |
| ۴۰ | | ۵۲ | چه می گویم حدیث عالم دل |
| ۲۸ | | ۱۰۱ | چو ماکیان به در خانه چند بینی جور |
| ۳۶ | | ۶۲ | چون به چشمت داشتی شیشه کبود |
| | ح | | |
| ۲۶ | | ۱۶ | حکمت حق در قضا و در قدر |
| | خ | | |
| ۱۰۲ | | ۲۸ | خوشا آنان که دائم در نمازند |
| | ب | | |
| | | ۵۴ | با سرشمت چه‌ها که همراه است |
| | د | | |
| | | ۱۰۲، ۴۵، ۲۷ | بانگ می آید که ای طالب بیا |
| ۱۲ | | ۵۱ | بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست |
| ۳۰ | | ۱۰۱، ۴۱، ۲۸ | بر ضیافت‌خانه‌ی فیض نوالت ... |
| ۵۹ | | ۲۲ | به بسم الله الرحمن الرحیم است |
| | | ۲۸ | به مجاز این سخن نمی گویم |
| | ذ | | |
| ۳۲ | | ۳۷ | به نزد آن که جانش در تجلی است |
| | ز | | |
| ۵۱ | | ۳۰ | ز رخس می باید تن رستم کشد |
| ۱۷ | | | روز محشر هر نهان پیدا شود |
| | س | | |
| ۵۴ | | ۵۹ | تا مرد سخن نگفته باشد |
| | | ۲۹ | تا یار که را خواهد و میلش به که باشد |
| | | ۵۷ | تخم بطنی گرچه مرغ خانگی |
| | ص | | |
| ۵۶، ۱۸ | | ۱۲ | تخم‌هایی که شهوتی نبود |
| | | | صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی |

		غلام همت آنم که زیر چرخ کیود	۱۴	کتاب	
		فیض روح القدس از باز مدد فرماید	۱۰۱، ۴۱	آ	آداب المشق
۱۳					
		کاسه‌ی چینی که صدا می‌کند	۵۹	ا	احیاء العلوم
۴۶		کان قندم نیستان شکرم	۱۶		اربعین
۴۶					اسرار الحکم
۳۶		گر انگشت سلیمانی نباشد	۲۰		اسفار
۷۷، ۵۸، ۳۳، ۳۲، ۲۱، ۱۶		گر نبودی مر عرض را نقل و حشر	۱۷		اشارات
۶۰، ۲۹		گفت پیغمبر که حق فرموده است	۳۵		اصول اقلیدس
۷۹، ۵۵، ۳۹					اصول کافی
۱۹					اقبال
۶۶، ۴۴، ۴۳					البصائر
۵۱		لقمه کامد از طریق مشتبه	۱۲		الذریعه
۳۵، ۲۵، ۲۰					العقد الفرید
۳۷		مرا به هیچ کتابی مکن حواله دگر	۱۳		امالی
۴۷		مرا تا جان بود در تن بکوشم	۲۹		امثال و حکم
۵۹، ۴۷					انسان کامل
۵۱					
۶۲		نگر خواب را بیهده نشمری	۲۴		
					ب
					بحار
۴۹، ۴۸، ۴۷		هر چیز که دل بدان گراید	۲۵		بحار الأنوار
۹۰، ۸۵، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۱، ۳۰					بحر المعارف
۶۶					بصائر
۵۱، ۴۹		یبدو جناحا العقل عن لاهوت	۱۴		بصائر الدرجات
۹۱، ۵۱					بیان السعادة
۴۰، ۳۹، ۳۸					
					ت
۳۹		تحریر اکرمانا لاؤوس			

۶۰، ۲۹	شرح اشارات	۴۷	تذکره
۱۰۲، ۱۰۱، ۹۸	شرح فصوص الحکم	۱۰۳	تفسیر محیط الأعظم
۴۳	شرح گلشن راز	۹۶	تکملة منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة
۱۵	شرح مثنوی	۴۸	توحيد
۳۸	شرح مجسطی		
۶۴، ۱۴	شرح منظومه		ج
۵۴	شفا	۵۹	جام جم
۶۰، ۵۵	شهاب الأخبار	۳۰	جامع الأخبار
		۵۴، ۴۳	جامع الأسرار
	ع	۳۱	جامع صغير
۴۷	عقد فريد		
۳۵	عوالي اللئالی		ح
		۱۲	حديقة الحقيقة و شريعة الطريقة
	ف	۴۶	حلیة الأولیاء
۹۵، ۳۵، ۲۱	فتوحات		
۹۵، ۹۳، ۷۲، ۲۰	فتوحات مکیه		خ
۳۵، ۲۱	فصوص	۲۷	خصال
۹۸، ۷۶، ۷۵، ۳۳	فصوص الحکم		
۶۳	فصوص الحکمة		د
۹۹	فضائل جامع صحیح مسلم	۲۵	در مکنون در علم حروف
		۵۴، ۴۱، ۳۰، ۲۸، ۲۵، ۲۳، ۲۰، ۱۴	دیوان
	ق	۱۰۱، ۵۶	
۳۲، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۱۸، ۱۱، ۱۰، ۹	قرآن	۱۰۲	دیوان اشعار
۵۸، ۵۶، ۵۳، ۵۲، ۴۱، ۴۰، ۳۸، ۳۶، ۳۵، ۳۳			
۱۰۲، ۶۳			ر
		۹۶	رساله ی امامت
	ک	۱۳	رساله ی عهد
۴۷، ۴۱، ۳۸، ۳۳، ۳۱، ۲۶، ۱۹، ۱۰	کافی	۵۱	رساله ی معراجیه
۷۸، ۷۰، ۶۳، ۶۱، ۶۰، ۵۲		۴۳	روضات
۴۶	کتاب الغیبه	۸۶	روضه المتقین
۳۹	کشف القناع عن أسرار الشكل القطاع	۳۶	ریاض العارفين
۴۳	کشکول		
۴۶	کتاب غیبت	۲۴	ش
			شاهنامه

گ

گلشن راز

اعلام

۴۳، ۴۱، ۳۷

م

مثنوی

مثنوی معنوی

۳۳	آدم اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	۱۰۰، ۶۱، ۵۷ ۲۶، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۱	
	ا	۵۸، ۵۲، ۴۵، ۳۶، ۳۵، ۲۸	
۷۱	اباذر	۴۳	مجالس
۶۹	اباعبدالله <small>علیهم السلام</small>	۹	مجمع
۸۷	ابوالحسن محمد بن هارون الزنجانی	۸۱، ۴۳، ۳۱	مجمع البحرين
۹۱، ۵۱	ابوجعفر <small>علیهم السلام</small>	۳۶	معالم العلماء
۷۱	ابوذر	۸۹، ۴۹	معانی الأخبار
۷۸	ابوعبدالله <small>علیهم السلام</small>	۱۳	مقدمه‌ی تاریخ
۱۰	ابی جعفر <small>علیهم السلام</small>	۳۴، ۳۳، ۲۱	ممدالهمم
۴۴	ابی جعفر الطوسی	۱۵	منتهی الإررب فی لغة العرب
۳۴	ابی یزید	۲۴	من لایحضره الفقیه
۶۹	احمد بن محمد بن خالد		
۸۰، ۴۸، ۴۶، ۴۴، ۴۳	أمیر المؤمنین <small>علیهم السلام</small>	۱۲	ن
۸۵، ۸۴، ۸۲			نان و حلوا
۷۸	ابراهیم بن عبدالحمید	۸۳، ۴۹، ۴۶، ۴۲، ۱۶، ۱۱	نهج البلاغه
۹۰	ابن ابی عثمان	۱۰۳	نهج الولایه
۷۸	ابن ابی عمیر		
۳۵	ابن ابی جمهور احسانی	۶۳، ۶۲، ۲۴	و
۴۶	ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم	۲۷	وافی
۳۰	ابن بابویه		ولایت
۲۵، ۲۴	ابن حنفیه		
۱۳	ابن خلدون	۳۲	هفت اورنگ
۳۶	ابن شهر آشوب		
۹۳، ۱۰	ابن عباس		
۴۷	ابن عبد ربّه		
۸۴	ابن عیسی		
۶۹	ابن محبوب		
۸۷	ابوالحسن		

۲۶	امام هفتم <small>علیه السلام</small>	۴۲، ۱۶، ۱۱	ابوالحسن محمد... موسی موسوی
۵۹، ۴۸، ۴۶	امیر <small>علیه السلام</small>	۸۳، ۴۶	
۴۲، ۲۷، ۲۴، ۱۶، ۱۱	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	۶۶، ۴۴	ابوالقاسم علی بن موسی
۸۰، ۶۶، ۵۲، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳		۲۴	ابوالقاسم فردوسی
۸۵، ۸۴، ۸۲		۵۶، ۱۲	ابوالمجد مجدود بن آدم
۵۹	اوحدی مراغه‌ای	۸۹	ابوجعفر
		۴۴	ابوجعفر طوسی
	ب	۴۷	ابوجعفر محمد بن حسن
۱۰۲	بابا طاهر	۵۹، ۲۷	ابوجعفر محمد... بن بابویه قمی
۳۶	برقی	۳۴	ابوسعید
۳۸	بطلیموس	۵۱	ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا
۹۹، ۹۸	بنی اسرائیل	۵۴، ۲۸	ابو محمد مصلح بن عبدالله
۴۳، ۱۲	بهاء الدین محمد	۶۳	ابونصر فارابی
		۴۶	ابونعیم
	ب	۴۶	ابونعیم اصفهانی
۶۵، ۳۳، ۲۶	بغمبر	۳۴	ابویزید
۳۳	بیامیر اکرم <small>علیه السلام</small>	۹۴	اسکندری
۶۱، ۴۱	بیغمبر <small>علیه السلام</small>	۴۶	اصفهانی
۵۳	بیغمبر خاتم <small>علیه السلام</small>	۱۳	افلاطون
		۳۶	البرقی
	ج	۳۶	الحسن بن خالد
۳۲	جامی	۷۱	الحلاج
۸۹، ۸۸	جبرئیل	۹۹، ۴۴	الخضر
۸۷	جعفر بن محمد... علی بن ابیطالب <small>علیه السلام</small>	۹۱، ۵۱	المفضل
۱۷، ۱۶، ۱۱	جلال الدین محمد بلخی	۹۵، ۹۴، ۵۵	النبی <small>صلی الله علیه و آله</small>
۶۱، ۵۸، ۵۲، ۴۵، ۳۶، ۳۵، ۲۸، ۲۶، ۱۸		۵۱، ۱۰	امام باقر <small>علیه السلام</small>
۸۷	جویریة	۹۱، ۷۸، ۶۹، ۱۴	امام جعفر صادق <small>علیه السلام</small>
		۳۶	امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
	ح	۳۳	امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small>
۱۰۱، ۴۱، ۳۰، ۲۸	حافظ	۳۳	امام زین العابدین <small>علیه السلام</small>
۱۰۳، ۹۶، ۶۶، ۳۴، ۳۳، ۲۸، ۲۳، ۲۱، ۹	حسن	۶۳، ۶۰	امام سجاد <small>علیه السلام</small>
۳۶	حسن بن خالد	۴۱، ۳۸، ۱۹، ۱۶، ۱۰، ۹	امام صادق <small>علیه السلام</small>
۲۸، ۲۱، ۱۶، ۱۴، ۱۱، ۹	حسن زاده‌ی آملی	۹۰، ۵۰، ۴۹	
۹۶، ۸۳، ۶۶، ۶۴، ۶۰، ۴۶، ۴۲، ۳۴، ۳۳، ۲۹			

۸۴	سعد	۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۸	
۴۱، ۳۷	سعد الدین محمود	۶۲، ۳۱	حضرت خاتم <small>علیه السلام</small>
۵۴، ۲۸	سعدی	۲۶	حفص
۹۹	سعید بن جبیر	۲۴	حکیم ابوالقاسم
۴۹	سعید	۷۱	حلاج
۸۹، ۴۹	سفیان		
۸۷	سفیان بن سعید ثوری		خ
۴۰	سلطان علی	۹۷، ۳۳	خاتم <small>علیه السلام</small>
۶۲	سنایی	۱۰۰، ۹۹، ۴۵، ۴۳	خضر <small>علیه السلام</small>
۵۶، ۱۲	سنایی غزنوی	۱۰۱	خواجه حافظ
۶۶، ۴۴، ۴۳	سید بن طاووس	۷۹، ۶۰، ۵۳، ۳۹، ۲۹	خواجه نصیرالدین طوسی
۱۰۳، ۵۴، ۴۳	سید حیدر آملی	۶۰، ۳۹، ۳۸	خواجه ی طوسی
۸۳، ۴۶، ۴۲، ۱۶، ۱۱	سید رضی	۴۳	خوانساری
۳۱	سیوطی		د
	ش	۶۹	داود الرقی
۴۱، ۴۰، ۳۷	شبیستری	۱۰۲، ۱۰۱، ۹۸	داوود
۱۰	شخام	۵۱	دهخدا
۳۰، ۲۸، ۲۵، ۲۰، ۱۴	شمس الدین محمد		ر
۱۰۱، ۴۱			رسول <small>علیه السلام</small>
۱۲	شمس مغربی	۹۴، ۵۵، ۵۳	رسول اکرم <small>علیه السلام</small>
۴۶، ۴۳، ۱۲	شیخ بهایی	۳۱	رسول الله <small>علیه السلام</small>
۶۰، ۵۴، ۵۳، ۵۱، ۲۹، ۱۳	شیخ رئیس	۵۳، ۴۷، ۴۱، ۴۰، ۳۱	رسول خدا <small>علیه السلام</small>
۴۷	شیخ طوسی	۹۵، ۹۴، ۷۱، ۶۳	رسول خدا <small>علیه السلام</small>
	ص	۷۲، ۷۱، ۴۱	رکن الدین
۶۲، ۳۰	صادق آل محمد <small>علیه السلام</small>	۵۹	روح الله
۶۱، ۳۱، ۱۶، ۱۴	صدرالمآلهین	۱۹	
۸۹، ۵۹، ۴۹، ۴۸، ۳۰، ۲۷	صدوق		ز
۹۱، ۵۱	صفار	۱۰	زید
	ط	۱۰	زید شخام
۲۷	طباطبایی <small>علیه السلام</small>	۴۷	س
			سبط بن جوزی

	ف	۹	طبرسی
۵۳	فارابی	۸۱، ۴۳	طریحی
۸۱، ۴۳	فخرالدین بن محمد		
۲۴	فردوسی		ع
۶۱	فیض	۳۵، ۳۳	عارف بسطامی
۶۳، ۶۲، ۲۴	فیض کاشانی	۳۲	عارف جامی
		۴۳	عبدالرزاق لاهیجی
	ق	۶۶	عبدالصمد
۹۰	قاسم صحاف	۸۷	عبدالله بن أسماء
۶۰، ۵۵	قاضی قضاعی	۹۳	عبدالله بن عباس
۴۳	قاضی نورالله	۸۴	عبدالملک
۱۰۲، ۱۰۱، ۹۸	قیصری	۸۴	عبدالملک بن عترة
		۹۴	عبدالوهاب اسدی
	ک	۹۴	عبدالوهاب الأسدي الإسکندري
۱۰، ۱۹، ۲۶، ۳۱، ۳۳، ۳۸، ۴۱، ۴۶	کلینی	۶۲	عزیز
۷۸، ۷۰، ۶۱، ۵۲، ۴۷		۵۳	علامه حلّی
۸۲، ۸۰، ۴۶، ۴۴، ۴۳	کمیل بن زیاد	۴۴	علی
۸۶، ۸۳		۵۱	علی اکبر
۲۸	کمال اصفهانی	۸۲، ۴۶	علی بن ابیطالب <small>علیه السلام</small>
۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۱۱	کمیل	۸۷	علی بن احمد بغدادی و راق
۸۰، ۴۹		۳۳	علی بن الحسین <small>علیه السلام</small>
۵۳	کندی	۵۶	علی بن موسی الرضا <small>علیه السلام</small>
		۸۷	علی بن أحمد البغدادي الوراق
	گ	۵۰	عمار
۴۰، ۳۸	گنابادی	۹۰، ۴۹	عمار ساباطی
		۸۴	عترة الشیبانی
	م	۹۸، ۶۹، ۱۹	عیسی
۱۵، ۱۴، ۱۲	متأله حاج ملاهادی سبزواری	۶۹	عیسی بن مریم <small>علیه السلام</small>
۶۴، ۳۶، ۳۴		۵۴	عیسی روح الله <small>علیه السلام</small>
۳۶، ۳۴، ۱۴، ۱۲	متأله سبزواری	۲۹	عیسی مسیح <small>علیه السلام</small>
۹۰، ۸۶، ۸۵، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۱، ۳۰	مجلسی		
۴۳	محدث قمی		
۹۸، ۷۱، ۳۶	محمد <small>صلی الله علیه و آله</small>	۴۶	غ
۸۴	محمد البرقی		غزالی



۳۶	ناصر خسرو علوی	۹۰، ۸۵، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۱، ۳۰	محمد باقر <small>علیه السلام</small>
۹۴	نبی	۸۴	محمد برقی
۶۲	نسفی	۷۷، ۵۸، ۳۳، ۲۱	محمد بن ابراهیم شیرازی
۹۰	نصر بن صباح	۶۳	محمد بن احمد بن طرخان
۳۸	نظام الدین نیشابوری	۹۱، ۵۱	محمد بن حسن
۳۸	نظام الدین الحسن بن محمد بن الحسین القمی	۳۶	محمد بن خالد
۴۶	نعمانی	۶۰، ۵۵	محمد بن سلامه
۳۲	نور الدین عبدالرحمن	۸۹	محمد بن علی ... بن بابویه قمی
۳۸	نیشابوری	۷۲، ۳۵، ۲۵	محمد بن علی ... بن حاتم طایی
	و	۹۵، ۹۳	
		۸۷	محمد بن هارون زنجانی
۲۵	وحشی بافقی	۳۳، ۳۱، ۲۶، ۱۹، ۱۰	محمد بن یعقوب
۴۳، ۴۲	وصی <small>علیه السلام</small>	۷۸، ۷۰، ۶۱، ۵۲، ۴۷، ۴۱، ۳۸	
		۸۶	محمد تقی
		۶۳، ۶۲، ۲۴	محمد محسن
۴۹	همام	۳۶، ۳۵، ۳۳، ۲۵، ۲۰	محبی الدین عربی
۶۶	همدانی	۹۵، ۹۳، ۷۲، ۵۳	
		۷۶، ۷۵	محبی الدین عربی اندلسی
		۸۷	معاذ بن المثنی العنبري
۷۸	یعقوب احمر	۳۸	ملاسلطان علی گنابادی
۴۷	یعقوبی	۷۷، ۵۸، ۵۳، ۳۳، ۲۱	ملاصدرا
۹۷	یوسف صدیق	۵۷، ۲۶	ملای رومی
۹۹	یوشع بن نون	۶۴، ۲۷	موسای کلیم <small>علیه السلام</small>
		۹۹، ۹۸	موسی <small>علیه السلام</small>
		۳۶، ۳۵، ۲۸، ۲۶، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۱	مولوی
		۱۰۰، ۶۱، ۵۸، ۵۲، ۴۵	
		۵۸	مولی صدرا
		۱۳	میر عماد حسنی
		۲۵	میر فنلرسکی
		۸۹	میکائیل
			ن
		۳۷، ۳۶	ناصر خسرو